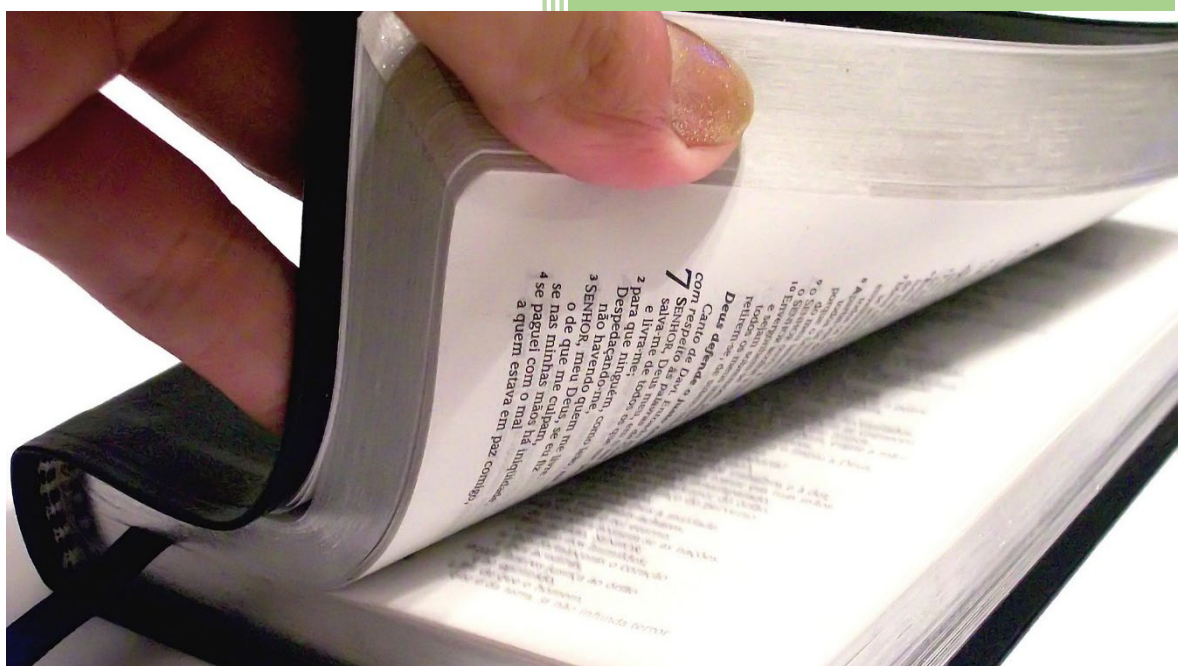


گام دوم در خواندن کتاب مقدس - یادداشت ها



گام دوم در خواندن کتاب مقدس - یادداشت ها

مقدمه

این بخش دوم برنامه خواندن کتاب مقدس برای کسانی است که تازه وارد خواندن کتاب مقدس شده اند. در اولین قدم ها در خواندن کتاب مقدس، ما بر آشنایی افراد با بخش های مهم کتاب مقدس تمرکز کردیم. ما سعی کردیم با زیاد خواندن، با خواندن قسمت هایی که دشوار بودند، و با اجتناب از قسمت هایی که ممکن است خسته کننده تلقی شوند، این کار را آسان کنیم. در مراحل دوم، ما همچنان از متون اجتناب خواهیم کرد. با این حال، ما گامی در جهت خواندن این قسمت ها بر خواهیم داشت. فقط با خواندن هر متنی از کتاب مقدس می توانید کل کتاب مقدس را درک کنید. این هدف است - و ما فرض می کنیم که هدف شما نیز هست - که شما را قادر سازد تا کل کتاب مقدس را بخوانید. فقط وقتی به این نقطه برسید می توانید آنچه را که کتاب مقدس می گوید به طور کامل یاد بگیرید.

در اولین قدم های خواندن کتاب مقدس، 15 درصد از کتاب مقدس را می خوانید. در مراحل دوم، 31٪ دیگر را خواهید خواند. از آنجا که گام های دوم آنچه را که در گام های اول خوانده شد تکرار نمی کند، به این معنی است که با هم 46 درصد کتاب مقدس را خوانده اید. در این صورت می توانید کل کتاب مقدس را خودتان بخوانید. مانند **First Steps**، یک بوک مارک وجود دارد که با این دوره همراه است و می تواند در کتاب مقدس شما باشد.

یکی از راه هایی که به شما کمک می کند کل کتاب مقدس را بخوانید این است که چیزی در مورد ترتیب تاریخی کتاب مقدس بدانید. در گام های دوم، کتاب مقدس را به ترتیب زمانی تقریبی مرور می کنیم تا به شما در درک این موضوع کمک کنیم. راه دیگر برای کمک به این است که معرفی هر کتاب کتاب مقدس در مورد چیست. ما این کار را در گام های دوم انجام خواهیم داد.

بسیاری از مسیحیان سالی یک بار کل کتاب مقدس را می خوانند. این به این دلیل است که آنها را با کل کتاب مقدس آشنا می کند و به خواننده اجازه می دهد تا زندگی و درک خود را بر اساس آن بنا کند. کتاب مقدس از 1189 فصل تشکیل شده است. این بدان معناست که اگر فرد بخواهد سالی یک بار کتاب مقدس را بخواند، باید 3.3 فصل در روز بخواند. این هدف ماست. در گام های اول، شما یک فصل در روز می خوانید. در گام های دوم، این اکنون به 2 فصل در روز افزایش می یابد. این شما را برای هدف تقریباً 3 فصل در روز آماده می کند.

اولین قدم ها 6 ماه طول کشید. مراحل دوم نیز 6 ماه طول می کشد. با هم، خواندن آنها یک سال طول می کشد. البته می توانید بیشتر از فصل های برنامه ریزی شده بخوانید و کار را زودتر انجام دهید. این انتخاب شماست که در یک زمان چقدر می خوانید.

در گام های دوم، زمان بیشتری را صرف صحبت در مورد محتوای فصل می کنیم و به موارد مورد علاقه اشاره می کنیم. کتاب مقدس آنقدر عمیق و پیچیده است که می توان چیزهای زیادی را نوشت. ما فقط نکات اصلی را انتخاب می کنیم و در هر فصل فقط یک پاراگراف می نویسیم. اگر چیزهای دیگری در فصل وجود دارد که می خواهید بدانید، این سوالات را یادداشت کنید تا بتوانید از کسی بپرسید که درک بیشتری دارد.

توصیه می کنیم که در خود کتاب مقدس یادداشت برداری کنید. ما این را می گوئیم زیرا هدف کتاب مقدس خواندن و درک آن است. این کار بهتر است با خط کشیدن آیاتی که دوست دارید و نوشتن نکاتی که می خواهید به خاطر بسپارید انجام شود. هدف کتاب مقدس تمیز و مرتب نگه داشتن آن نیست، بلکه کمک به درک پیام و به خاطر سپردن آن است.

هر چه بیشتر کتاب مقدس را بخوانیم و درباره آن فکر کنیم، آن را زیباتر خواهیم یافت. می توان آن را به طرق مختلف و در سطوح مختلف درک کرد. اگر فکر می کنید متنی را به یک روش درک کرده اید، ممکن است دیگر به دنبال بینش های دیگر نباشید. بهتر است تصور نکنید که همه چیز را درک کرده اید. امیدواریم حکمتی را که ارائه می دهد پیدا کنید. این امید به زندگی ابدی در ملکوت خدا را برای کسانی که به اندازه کافی خردمند هستند تا آن را جستجو کنند و پیدا کنند، به ما ارائه می دهد. باشد که خدا با خواندن شما همراه باشد.

نکات بیشتر در مورد نحوه انتخاب فصل ها برای خواندن

این طرح خواندن به ترتیب زمانی تقریبی است. بنابراین ما با پیدایش شروع می کنیم. ما فصل هایی را که در گام های اول پوشش داده شده اند نمی خوانیم، بنابراین وقایع فصل 10 را انتخاب خواهیم کرد. البته، اگر این آرزوی شما باشد، می توانید این فصل ها را دوباره بخوانید. یادآوری آنچه قبلاً خوانده اید ارزش زیادی دارد.

گام های دوم خواندن کامل کتاب مقدس نیست، بنابراین ما هر فصل را نمی خوانیم. ما 16 فصل از پیدایش را خواهیم خواند که شامل بسیاری از زندگی ابراهیم، زندگی اسحاق و بخشی از زندگی یعقوب است. ما وقت نخواهیم داشت که بقیه زندگی یعقوب یا زندگی یوسف را بخوانیم. اگر احساس می کنید می خواهید این قسمت ها را بخوانید، لطفا ادامه دهید. ما سعی نمی کنیم شما را محدود کنیم بلکه شما را تشویق می کنیم که کتاب مقدس را بخوانید. همین امر در مورد هر موقعیت دیگری که می خواهید فصل های خارج از برنامه را بخوانید نیز صدق می کند.

پس از پیدایش به کتاب دوم خروج می رویم و قسمت اولیه آن را می خوانیم. قسمت بعدی شامل ساختمان خیمه است، جایی که فنی می شود. خیمه بسیار مهم است اما اکنون زمان چنین جزئیاتی نیست. ما همچنان در طول این برنامه به انتخاب های دشواری در مورد اینکه چه چیزی بخوانیم و چه چیزی را نخوانیم، ادامه می دهیم. اگر با این انتخاب ها موافق نیستید، ادامه دهید و آنچه را که می خواهید بخوانید. ما آن را تشویق می کنیم! هدف از این طرح این است که شما را وادار به خواندن کتاب مقدس و ایجاد عشق و قدردانی از آن کند. خدا از شما می خواهد که این کار را انجام دهید و ما هم همینطور.

وقتی کتاب مقدس را می خوانیم و به پیام آن فکر می کنیم، یاد می گیریم که درک کنیم که عمیق تر از آن چیزی است که در ابتدا فکر می کردیم. پس از مدتی، ما شروع به فکر کردن در مورد اینکه آیا معانی عمیق تری در برخی از قسمت ها وجود دارد یا خیر و شروع به دیدن آنها می کنیم. تنها با جستجوی این معانی دیگر است که واقعا درک می کنیم که کتاب مقدس توسط خدایی با هوش و حکمت بسیار زیاد نوشته شده است. ما نباید فکر کنیم که کتاب مقدس مانند هر نوشته دیگری از بشر است. اینطور نیست! ما گاهی اوقات به این معانی عمیق تر به عنوان راهی برای کمک به شما برای شروع به مراقبت از آنها اشاره می کنیم.

مقدمه ای بر عهد عتیق

کتاب مقدس دارای دو بخش اصلی است - عهد عتیق و عهد جدید. عهد عتیق ما را از خلقت تا پایان زمان پیامبران می برد. عمدتاً به خانواده ابراهیم مربوط میشود. نوه ابراهیم مردی به نام اسرائیل بود و خانواده اسرائیل قوم خدا شدند. خدا خود را به خانواده اسرائیل در کوه سینا آشکار کرد و به آنها پیمان یا پیمان داد. اگر قوم اسرائیل خدا را خدای خود قرار دهند و از قوانین او اطاعت کنند، خدا خدای آنها خواهد بود. این همان چیزی است که به عنوان عهد عتیق یا عهد عتیق شناخته می شود. بخش عمده ای از عهد عتیق نشان می دهد که چگونه قوم اسرائیل قوانین خدا را به خوبی رعایت نمی کردند و نیاز به یادآوری داشتند که از آنها اطاعت کنند.

عهد عتیق عمدتاً به زبان عبری، زبان اسرائیلی ها نوشته شده بود. بخش های کوچکی به زبان آرامی نوشته شده است که در زمانی اتفاق افتاد که اسرائیل تبعید شد. 39 کتاب از عهد عتیق وجود دارد که به چهار بخش تقسیم شده اند. اولاً، 5 کتاب اول تورات نامیده می شوند و شامل شریعت موسی هستند. ثانیاً، کتاب های تاریخی وجود دارد که زمانی را که قوم اسرائیل در سرزمین اسرائیل بودند توصیف می کند. ثالثاً، کتاب های شعری از جمله مزامیر وجود دارد. بسیاری از آنها توسط پادشاهان یهودی داوود و سلیمان داده شدند. سرانجام پیامبران هستند که وظیفه آنها یادآوری اسرائیل بود که به قوانین خدا بازگردند. در میان همه این بخش ها پیامی در مورد وعده عصر بهتر و آمدن یک پادشاه بزرگ وجود دارد. این برای کسانی است که واقعا قوم خدا هستند. فرزند اسرائیل بودن برای خدا کافی نبود که شخصی را قوم خود بداند. آنها باید خدا را خدای خود قرار می دادند و از دستورات او اطاعت می کردند.

مقدمه ای بر کتاب پیدایش

پیدایش یک کلمه یونانی به معنای "آغاز" یا "منشاء" است. این کتاب توضیح می دهد که چگونه همه چیز شروع شد. این پایه و اساس کتاب مقدس است. این توضیح می دهد که چگونه خدا زندگی را آفرید و واقعا چیست. خدا انتظاراتی از انسان داشت که انسان آنها را برآورده نکرد. خدا آدم و حوا را با فرستادن آنها مجازات کرد. پیدایش به ما می گوید که چگونه اوضاع برای بشریت اشتباه پیش رفت. خدا بشر را با سیل مجازات کرد اما انسان و حیوانات را از طریق نوح و یک قایق نجات داد. با مشاهده آنچه در زندگی مردم اتفاق می افتد، یاد می گیریم که خدا از مردم چه انتظاری دارد. این به ما کمک می کند تا درس بگیریم و قوم خدا شویم. یک مثال خوب مردی به نام ابراهیم است. ابراهیم وفادار بود و به خدای نامرئی اعتقاد داشت، حتی اگر اطرافیانش این کار را نکردند و اعتقادات دیگری را اختراع کردند. خدا ابراهیم و خانواده اش را انتخاب کرد تا قوم خاص خود باشند. ابراهیم در ابتدا ابرام نامیده می شد، اما خدا نام او را تغییر داد. بیشتر کتاب پیدایش زندگی پسر ابراهیم اسحاق، نوه اش یعقوب و 12 پسر یعقوب را توصیف می کند. بخش پایانی پیدایش در مورد یکی از این 12 پسر است که یوسف نامیده می شود. خدا خانواده یعقوب را از طریق یوسف نجات داد. این کتاب با استقبال قوم خدا که اکنون «اسرائیلی» نامیده می شوند، به پایان می رسد. پیدایش ما را با بسیاری از موضوعات مهم مانند فرشتگان، گناه و فیض آشنا می کند. اولین استفاده از یک موضوع اغلب برای درک موضوع در کتاب مقدس به عنوان یک کل مفید است و بسیاری از این موارد در پیدایش وجود دارد.

روز 1: پیدایش 10 و 11

پیدایش فصل 10 به ما می گوید که چگونه خانواده نوح پس از طوفان به تمام ملت های جهان گسترش یافت. هفتاد ملت وجود داشت. تمامی ملت های امروزی از نوادگان این هفتاد ملت بودند. این فصل به ما می گوید که این ملت ها با وجود اینکه فقط از یک خانواده بودند، زبان های خاص خود را داشتند. این صحنه را برای پیدایش فصل 11 فراهم می کند که منشأ این زبان ها را توضیح می دهد. ما از ساخت یک شهر و یک برج مطلع می شویم. این ممکن است برای خواننده بی گناه به نظر برسد، اما کمی فکر باعث می شود انگیزه های دیگری را در این کار ساختمانی ببینیم. برج قرار بود به بهشت برسد و در واقع تلاشی از سوی انسان برای به چالش کشیدن برتری خدا بود. خداوند به این چالش پاسخ داد و بشر را با ریشه های چندین زبان مجازات کرد. بخش باقیمانده فصل ما را از «شورش» بابل به یافتن مردی به نام ابرام می برد. در اینجا مردی بود که خدا را به چالش نمی کشید بلکه مایل به اطاعت از او بود. ابرام چنان به خدا اعتقاد داشت که مایل بود وطن خود را در عراق مدرن ترک کند. او توسط خدا فراخوانده شد تا به سرزمین کنعان (اسرائیل امروزی و سرزمین های همسایه) برود.

روز 2: پیدایش 13 و 14

پیدایش فصل 13 به ما می گوید که ابرام با برادرزاده اش لوط به سرزمین کنعان رفت. آنها به مکانی به نام بیت نیل رسیدند. اسامی در کتاب مقدس جالب و اغلب قابل توجه هستند. نام "بیتل" به معنای "خانه خدا" است. در اینجا است که ابرام محرابی برای خدا ساخت. بعداً در کتاب مقدس متوجه می شویم که معبد، که خانه خداست، یک محراب نیز دارد.

ابرام و لوط آنقدر برکت یافته بودند که خانواده هایشان آنقدر بزرگ بودند که نمی توانستند در یک مکان با هم بمانند. آنها مجبور شدند از هم جدا شوند. لوط تصمیم گرفت به دشت سدوم برود، حتی اگر سدوم جای شریبری بود. ابرام به عنوان یک عشایر در میان تپه ها ماند. اکنون که ابرام تنها بود، خدا توضیح داد که کشوری که در آن بود به او و فرزندانش داده خواهد شد. ابرام در این زمان فرزندی نداشت زیرا همسرش سارا نازا بود. خدا به ابراهیم وعده فرزندان زیادی داد.

پیدایش فصل 14 یک فصل غیر معمول است. پنج پادشاه و سپاهیان آنها به سدوم و شهرهای مجاور محل زندگی لوط حمله کردند و لوط و خانواده اش اسیر شدند. ابرام و چند مرد توانستند این ارتش های بزرگتر را شکست دهند و لوط و خانواده اش را نجات دهند. این رویداد بیشتر از آنچه به نظر می رسد وجود دارد. ابراهیم فقط می توانست چنین لشکری را با برکت خدا شکست دهد و ابرام باید با ایمان به خدا رفته باشد. حمله اصلی از شمال انجام شد. این الگویی از مهاجم شمالی آینده است که به مردم شریبر در سرزمین خدا حمله می کند. این موضوع چندین بار در کتاب مقدس تکرار می شود. سپس ابرام با پادشاه دیگری به نام ملک صادق ملاقات کرد. ملک صادق یک ایماندار به خداوند و یک پادشاه اورشلیم بود. ملک صادق ابرام را برکت داد و ابرام یک دهم اموالش را به ملک صادق داد. توضیح مفصلی در مورد معنای این حادثه در کتاب عبرانیان فصل 7 به ما داده شده است.

روز سوم: پیدایش ۱۶ و ۱۷

در زمان پیدایش 16، ابرام هنوز فرزندی نداشت. سارا در تلاش برای بچه دار شدن، کنیزش را به ابرام پیشنهاد کرد. این تلاش جواب داد و هاجر باردار شد. با این حال، هاجر شروع به تحقیر سارا کرد که منجر به نزاع خانوادگی شد. در عوض، سارا زندگی هاجر را سخت کرد و هاجر فرار کرد. در نمایشی شگفت انگیز از نحوه کار خدا، خدا فرشته خود را نزد هاجر فرستاد. ما از این یاد می گیریم که خدا همه چیز را می بیند و به همه اهمیت می دهد - حتی یک کنیز. هاجر نزد سارا بازگشت و اسماعیل را به دنیا آورد. ابرام در این مرحله 86 سال داشت.

سیزده سال بعد، هنگامی که ابرام 99 ساله بود، خدا بر ابرام ظاهر شد و وعده هایش را به او تکرار کرد. ابرام با سارا صاحب فرزند شد. نام ابرام به معنای "پدر والا" است. باید برای او دشوار بوده باشد که این نام را داشته باشد زیرا او فقط در سنین پیری پدر شده بود و سپس فقط از طریق یک کنیز پدر شده بود. سپس خدا نام او را به "ابراهیم" تغییر داد که به معنای "پدر بسیاری" است. به عبارت دیگر، ابرام قرار بود فرزندان دیگری داشته باشد. پیدایش 17 در مورد چگونگی تولد اسحاق است. نشانه این وعده ها ختنه بود. ابرام و اعضای مرد خانواده اش بلافاصله ختنه شدند. همه اسرائیلی ها، حتی امروز، به دلیل این وقایع ختنه می شوند.

روز 4: پیدایش 18 و 20

در پیدایش فصل 18، ابراهیم به سه غریبه که معلوم شد فرشته هستند، طراوت تقدیم کرد. در اینجا مثالی (که در عهد جدید نقل شده است) در مورد نیاز به مهمان نوازی با غریبه ها آورده شده است. فرشتگان وعده فرزند به ابراهیم و سارا را تکرار کردند. این سارا را با توجه به سن او شگفت زده کرد. فرشتگان همچنین در مورد نابودی قریب الوقوع سدوم به ابراهیم توضیح دادند. ابراهیم با آنها در مورد اینکه آیا درست است که خدا شهر را با افراد صالح در آن نابود کند، بحث کرد. در ذهن او خانواده لوط بود که به غیر از همسر و دو دخترش، باید بیش از 50 خدمتکار داشته باشند. مطمئناً، ابراهیم باید فکر کرده باشد، این مردم عادل خواهند بود و شهر نجات خواهد یافت. چیزی که ابراهیم انتظار نداشت این بود که برخی از آنها در هنگام اختلاط با مردم دنیایی در ایمان خود لغزش کنند. در این رویداد، حتی 10 نفر وفادار از خانواده لوط نبودند. و بنابراین سدوم محکوم به فنا بود. معلوم شد که فقط 3 نفر نجات یافتند! همسر لوط گم شد زیرا قلبش هنوز در سدوم بود. این خطر اختلاط با دنیایی را نشان می دهد که مردم در آن به شیوه ای بی خدا زندگی می کنند.

پیدایش فصل 20 حادثه ای را توصیف می کند که زمانی رخ داد که ابراهیم به جنوب به جرار (غزه امروزی) نقل مکان کرد. پادشاه جرار سارا را به دلیل زیبایی او از ابراهیم گرفت. خدا پادشاه را سرزنش کرد و مانع از بچه دار شدن زنانش شد. ما مراقبت خدا از درستکاران را می بینیم، کاری که خدا در سراسر کتاب مقدس انجام می دهد. ما همچنین می بینیم که چقدر آسان است که خدا زندگی مردم را هدایت کند و مردم را در قبال رفتارشان پاسخگو کند. حتی جرایم سهوی نیز هنوز جرم هستند و باید از آنها توبه کرد.

روز 5: پیدایش 21 و 23

در پیدایش فصل 21 می خوانیم که ابراهیم سرانجام از طریق همسرش سارا صاحب یک پسر شد. ابراهیم 100 ساله بود. پسر اسحاق نامیده می شد که به معنای "خنده" است. هر کسی که در مورد این تولد شنیده بود می خندید! خدا رحم سارا را دوباره جوان کرده بود تا این اتفاق بیفتد. تولد اسحاق مشکلات خانوادگی بیشتری را بین هاجر و پسرش اسماعیل و سارا و پسرش اسحاق به وجود آورد. هاجر و اسماعیل فرستاده شدند، اما خدا آنها را یافت و از آنها مراقبت کرد. باز هم به ما نشان داده شده است که خدا بدون تعصب به همه اهمیت می دهد. در بخش پایانی، متوجه می شویم که پادشاه جرار متوجه شده بود که ابراهیم از سوی خدا برکت یافته است. ابیملک قدرت خدا را می دانست. بنابراین ابیملک با ابراهیم پیمان بست.

پیدایش فصل 23 مرگ سارا را ثبت می کند. ابراهیم آرزو داشت او را دفن کند. اما از آنجا که خودش هیچ زمینی نداشت، مجبور شد از هیتی ها زمین را به عنوان محل دفن خریداری کند. ابراهیم مورد احترام هیتی ها بود و آنها پیشنهاد کردند که زمین را به طور رایگان به او بدهند. اما ابراهیم اصرار داشت که هزینه آن را بپردازد. ما به وعده ای که خدا به ابراهیم داده است فکر می کنیم. خدا سرزمین کنعان را به ابراهیم می دهد، اما ابراهیم در زمان حیات خود این سرزمین را به ارث نبرد. مانند تولد پسر، ابراهیم باید منتظر می ماند تا خدا آنچه را که خدا وعده داده بود در زمان مناسب محقق کند. خدا برای همه چیز وقت دارد.

روز 6: پیدایش 24 و 25

پیدایش 24 اهمیت یافتن شریک ازدواج مناسب را برجسته می کند. ابراهیم نمی خواست اسحاق با زنی از این سرزمین ازدواج کند. این زنان بت پرست بودند و از راه این افراد پیروی می کردند. در عوض، آبراهام می خواست کسی از خانواده خود را پیدا کند. یعنی کسی را می خواست که به همان خدا اعتقاد داشته باشد. این اصل در کتاب مقدس وجود دارد. مؤمنان باید با مؤمنان ازدواج کنند. ابراهیم خادم ارشد خود را فرستاد تا همسری پیدا کند. این خدمتکار وفادار بود و از خدا کمک می خواست. این یک داستان دوست داشتنی از برکت خدا است. خدمتکار ریکا را ملاقات کرد که داوطلب شد ده شتر خود را آبیاری کند. این پاسخی به دعا بود و بنده خدا را به خاطر این ستایش کرد. خدا به دعا پاسخ می دهد و در زندگی ایمانداران کار می کند.

پس از مرگ سارا، ابراهیم دوباره ازدواج کرد و صاحب فرزند شد. اما وعده های خدا از طریق پسرش اسحاق منتقل شد. آبراهام زمانی که اسحاق 75 ساله بود درگذشت. در مورد فرزندان اسماعیل به ما گفته شده است که به ما نشان می دهد که خدا آنها را فراموش نکرده است. اسحاق نتوانست از طریق ریکا بچه دار شود تا اینکه به درگاه خدا دعا کرد. وعده ها به ابراهیم تنها به این دلیل محقق می شوند که خدا آنها را به وجود آورد، نه انسان. ریکا دوقلو به دنیا آورد - عیسو و یعقوب. عیسو نخست زاده بود و برکت حق تولد را به دست آورد. با این حال، عیسو احمق بود و حق تولد خود را برای یک وعده غذایی

فروخت! این موضوع در عهد جدید به آن اشاره شده است (عبرانیان فصل 12 آیه 16). عیسو اولویت های درستی در زندگی خود نداشت. او درسی برای همه ما است که چیزهای درست را در اولویت قرار دهیم.

روز هفتم: پیدایش ۲۷ و ۲۹

کشمکش بین عیسو و یعقوب در پیدایش فصل 27 ادامه یافت. اسحاق آرزو داشت که فرزندان را برکت دهد، از پسر ارشد عیسو شروع کرد. در یک چرخش تکان دهنده از وقایع، یعقوب خود را به عیسو میدل کرد، پدرش را فریب داد و برکت گرفت! عیسو خوشحال نبود و سوگند خورد که یعقوب را بکشد. یعقوب مجبور شد کشور را ترک کند زیرا برای نجات جانش فرار می کرد. چه آشفته‌گی! ربکاسعی داشت پسر مورد علاقه اش جیکوب را تبلیغ کند. او بخشی از فریب بود و در نهایت پسر مورد علاقه خود را در بیشتر عمرش از دست داد. می توان گفت که این عدالت برای فریب او بود. یعقوب به خاطر فریب خود رنج کشید. اگر زندگی او را دنبال کنید، او توسط پدر شوهرش و سپس توسط پسرانش فریب خورده است. همچنین می توانید بگویید که این عدالت بود. به هر حال عیسو در نهایت توسط خدا برکت یافت. این را هم می توان عدالت نامید. جالب است که ببینیم وقایع چگونه در زندگی مردم اتفاق می افتد و چگونه کاری که انجام می دهند به آنها باز می گردد. این هشداری برای ماست!

یعقوب در پیدایش فصل 29 به منطقه امروزی سوریه رفت. یعقوب در این مرحله هیچ عمل مثبت شده ای از ایمان به خدا نشان نداده بود. این اکنون با سوگندی که در فصل 28 بسته بود تغییر کرد. او نذر کرد که از خدا پیروی کند و خداوند هجرت او را برکت داد. در رویدادی که به ما یادآوری می کند که چگونه همسری برای پدرش اسحاق پیدا شد، جیکوب اکنون همسر آینده خود را در یک چاه ملاقات می کند. اما یعقوب اولین فریب را در زندگی خود متحمل شد. پدر شوهر آینده اش در روز ازدواج دخترانش را عوض کرد و یعقوب با خواهرزنی که دوستش داشت ازدواج کرد. جیکوب با ازدواج با همسر دوم این مشکل را دور می زند. ازدواج با بیش از یک همسر توصیه نمی شود و یعقوب نمونه ای از این موارد بود. از این لحظه به بعد در خانواده یعقوب نزاع دائمی وجود داشت. همسر اول لیه آنقدر مورد علاقه یعقوب نبود، بنابراین خدا تضمین کرد که او پسر داشته باشد.

روز هشتم: پیدایش 30 و 31

کشمکش بین دو همسر یعقوب در پیدایش فصل 30 ادامه یافت. اسامی کودکانی که به 12 قبیله اسرائیل تبدیل شدند، منعکس کننده این مبارزه است. لیا تاکید می کند که ریچل قلب شوهرش را داشت و این باعث بدبختی دائمی او شده بود. به نظر می رسد که بین همسران برای داشتن هرچه بیشتر پسر نبردی در جریان است. هر دو همسر از طریق کنیز خود نیز پسر داشتند. سپس به دومین فریب یعقوب می رسیم، یعنی دستمزدش. پدر شوهرش، لابان، 10 بار دستمزدش را تغییر داد و سعی کرد مالکیت خانواده و ثروت یعقوب را به دست بگیرد.

اما خدا با یعقوب بود. همانطور که یعقوب همچنان به خدا تکیه می کرد، خدا همچنان مراقب زندگی یعقوب بود. زندگی برای یعقوب آسان نبود، اما خدا یعقوب را برکت داد. در یک حادثه عجیب در مورد پرورش گله ها (که توضیح آن در اینجا بسیار فنی است)، خدا یعقوب را با گله برکت داد. پس از 20 سال، یعقوب به خانه بازگشت. او شب ها بدون اینکه به پدر شوهرش بگوید آنجا را ترک کرد که منجر به تنش شد. باز هم خدا برای کمک به یعقوب مداخله کرد. در برنامه کلی خدا، مهم بود که خانواده یعقوب از خانواده لابان جدا شوند. خانواده لابان بت پرست بودند. علیرغم دلایل خوبی برای اعتقاد به خدای یعقوب، خانواده لابان به پرستش خدایان خود ادامه دادند. قوم خدا باید همیشه از افرادی که چیزهای دیگر را می پرستند جدا شوند.

اکنون باید داستان پیدایش را به خاطر زمان ترک کنیم. ما زندگی یعقوب را دنبال کرده ایم زیرا نیاز داشتیم در مورد اصل و نسب 12 پسرش که به 12 قبیله اسرائیل تبدیل شدند، بیاموزیم. کشمکش های یعقوب در طول باقیمانده پیدایش ادامه یافت. قحطی باعث شد که خانواده به مصر نقل مکان کنند. خدا این کار را از طریق یوسف به ارمغان آورد. پیدایش بیشتر زندگی یوسف را بازگو می کند و با مرگ او به پایان می رسد. با این حال، وعده های ابراهیم هنوز در ذهن او است و یوسف دستور داد که استخوان هایش را پس از بازگشت به آنجا به سرزمین موعود ببرند.

مقدمه ای بر کتاب خروج

کتاب خروج در مورد خانواده یعقوب است که اکنون به عنوان بنی اسرائیل شناخته می شوند. آنها به مردمی بزرگ در مصر تبدیل شدند. این امر فرعون را از آنها بترساند و آنها را برده کرد. خروج شرح این است که چگونه خدا آنها را به طور معجزه

آسایی از مصر بیرون آورد و آنها را به قوم خاص خود تبدیل کرد. کلمه "خروج" یونانی به معنای "خروج" یا "بیرون رفتن" است. آنها به یک ملت جدید تبدیل شدند. خدا با آنها پیمان بست و به عنوان قوم خدا، قانون خدا به آنها داده شد. به آنها یک رهبر داده شد، موسی.

بخش آخر خروج در مورد خیمه است که یک خانه قابل حمل خدا بود و به مرکز عبادت تبدیل شد. هنگامی که آن تکمیل شد، خدا مقداری از جلال خود را در اتاق داخلی خیمه قرار داد تا با قومش زندگی کند. این اولین بار بود که این اتفاق می افتاد. خدا یک کشیش و یک سیستم پرستش ایجاد کرد. همه اینها به انسان می آموزند که چگونه باید به خدا نزدیک شود. ما به کسی که تازه وارد خواندن کتاب مقدس شده است توصیه نمی کنیم که سعی کند جزئیات را درک کند. مانند همه چیزهای کتاب مقدس، آنها مهم هستند و معنای عمیق تری دارند.

روز نهم: خروج 1 و 2

خروج فصل 1 توضیح می دهد که چگونه اسرائیل به یک ملت بزرگ در مصر تبدیل شد. توصیف اینکه چگونه ماماها به محافظت از نوزادان خود کمک کردند، ما را به فکر تولد یک ملت می اندازد، که خروج در مورد آن است. فصل 2 تولد موسی را توصیف می کند. موسی به معنای "کشیده شده" است زیرا او از رود نیل بیرون کشیده شد. به نظر می رسد تولد او نشان دهنده اتفاقی است که برای اسرائیل رخ داد که آنها نیز از رود نیل بیرون کشیده شدند. رود نیل نمادی از مصر است.

موسی در کاخ فرعون بزرگ شد، اما هرگز اصل و نسب اسرائیلی خود را از دست نداد. هنگامی که او یک مورد بی عدالتی را دید که توسط یک مصری انجام شده است، از اسرائیلی ها دفاع کرد. از آنجا که مصری را کشت، از کشور گریخت و به سرزمین مدیان آمد. ما حادثه دیگری داریم که در آن یک همسر توسط اطراف حیوانات آبیاری در یک چاه پیدا می شود. این سومین بار است که این اتفاق می افتد. در این مورد، موسی کسی بود که آبیاری می کرد و مانند یک چوپان رفتار می کرد. کسی که از حیوانات مراقبت می کند نیز احتمالاً کسی است که از یک خانواده مراقبت می کند. یک چوپان یا چوپان همسر خوبی خواهد بود! ذکر چاه های آب با آب زنده و معنوی که حیات می بخشد مرتبط است.

روز دهم: خروج 5 و 6

ما فصل های 3 و 4 خروج را خوانده ایم، بنابراین اکنون به سراغ 5 و 6 می رویم. موسی به مصر بازگشته بود و مجبور شد بنی اسرائیل را متقاعد کند که خدا به آنها کمک می کند تا مصر را ترک کنند. با این حال، او هنوز فرعون را متقاعد نکرده بود که از دست دادن نیروی برده خود امتناع کرد. رویکرد اولیه باعث ناامیدی فرعون شد و بردگی آنها سخت تر شد. وقتی موسی به خدا شکایت کرد، خدا به موسی گفت که آنها را از مصر آزاد خواهد کرد. خدا هفت بار گفت: «می خواهم». هفت عدد تکراری در سراسر کتاب مقدس است. "هفت" همان کلمه ای است که در زبان عبری به معنای "سوگند" یا "وعده" است. وقتی هفت را می بینیم، می توانیم به یاد بیاوریم که خدا به وعده های خود عمل می کند. خدا تضمین می کند که وعده ای که به ابراهیم داده است محقق می شود (پیدایش فصل 15 آیه های 13 تا 16). در این وعده آمده بود که آنها در نسل چهارم آنجا را ترک خواهند کرد. سپس متن شجره نامه لای (پسر یعقوب) را که پدر دور موسی بود ارائه می دهد. خدا همیشه به وعده هایش عمل می کند.

این قسمت با گفتن موسی به پایان می رسد که او در صحبت کردن خوب نیست. این بدان معناست که خدا کسی را به عنوان سخنران خود انتخاب کرده است که در صحبت کردن مهارت ندارد. این سخنران او نخواهد بود که فرعون و اسرائیل را تحت تأثیر قرار خواهد داد، بلکه خود کلمات را تحت تأثیر قرار خواهد داد. این تنها باری نیست که خدا از کسی استفاده کرده است که در صحبت کردن ضعیف است. خدا این کار را انجام می دهد تا شنوندگان به جای سخنرانان تأثیرگذار، به سخنان خدا کشیده شوند. خدا از طریق ضعف در سراسر کتاب مقدس کار می کند.

روز یازدهم: خروج 7 و 8

خروج فصل 7 به ما می گوید که با وجود اینکه موسی سخنگوی ضعیفی بود، خدا او را برای فرعون مانند خدا نشان می داد! خدا این کار را از طریق معجزاتی که خدا انجام می دهد انجام می دهد. اولین نشانه مار بود. مار نمادی از قدرت فرعون بود، بنابراین اولین نشانه علیه خود فرعون بود. عصای موسی به مار تبدیل شد. جادوگران مصر توانستند فرعون را متقاعد کنند که می توانند کاری مشابه انجام دهند، بنابراین فرعون متقاعد نشد. با این حال، مار موسی مارهای شعبده بازان فرعون را خورد. به فرعون هشدار داده شده بود و باید انتظار دردرس را داشت!

به فرعون نشانه دیگری داده شد. در این علامت از عصای موسی برای تبدیل آب رود نیل به خون استفاده شده است. آب نیل به خون تبدیل شد. با توجه به اینکه نیل نماد مصر بود، هشداری برای خود ملت بود. سوابق می گوید که شعبده بازان نیز می توانستند همین کار را انجام دهند. ما فرض می کنیم که این بدان معناست که آنها می توانند آب را به خون تبدیل کنند، اما نه یک رودخانه کامل را به خون! فرعون همچنان لجباز بود. خدا از فرعون خواست که بنی اسرائیل را از بردگی آزاد کند، اما فرعون نپذیرفت. در فصل 8 خدا بلایی از قورباغه ها، سپس پشه ها (احتمالاً پشه ها) و سپس مگس ها (حشرات از دحام شده) فرستاد. فرعون سرسخت ماند و ساحران نبودند. پس از طاعون پشه ها اعلام کردند که طاعون از "انگشت خدا" است. جادوگران مصری با دیدن قدرت واقعی توانستند آن را تشخیص دهند.

روز دوازدهم: خروج 9 و 10

خروج فصل های 9 و 10 بلا دیگر در مصر را توصیف می کند. بیماری دام، جوش، تگرگ، ملخ و تاریکی. در پایان اینها، فرعون هنوز تمایلی نداشت که بنی اسرائیل را ترک کند. یک طاعون آخر وجود داشت، دهم، که در فصل بعدی می آید. یکی از راه های نگاه کردن به "10 آفت" به شرح زیر است. سه آفت اول رودخانه به خون، قورباغه ها و پشه ها (یا پشه ها) بودند و همگی از آب بودند. سه طاعون بعدی مگس ها (یا حشرات از دحام)، بیماری حیوانات و جوش بودند و همگی بر اساس خشکی بودند. سه بلا بعدی تگرگ، ملخ و تاریکی بودند که همگی از آسمان بودند. خدا سه بلا بر آب، زمین و آسمان فرستاد تا نشان دهد که او تنها خدای آب، زمین و آسمان است و خدایان مصر ناتوان هستند. بلاون آخر علیه خود فرعون بود و به مردم نشان داد که فرعون قدرت واقعی ندارد.

بلاهای مصر به همه در مصر نشان داد که خدای بنی اسرائیل تنها خدای حقیقی است. هر کسی - مصری یا هر ملیت دیگری - می توانست این را ببیند و تصمیم بگیرد که از خدای اسرائیل پیروی کند. حتی اسرائیل نیز نیاز به یادآوری عظمت خدای خود داشت، زیرا بسیاری از آنها به پرستش خدایان مصر روی آورده بودند. کسانی که مصر را ترک کردند باید به خدای یگانه واقعی ایمان می آوردند. وقتی خدا به قومش گفت که مصر را ترک کنند، بسیاری از غیراسرائیلی ها بخشی از تعداد آنها بودند.

روز سیزدهم: خروج 11 و 12

خروج 11 و 12 دهمین و بزرگترین طاعون را توصیف می کند. این مرگ گزینشی تمامی نخست زاده انسانها و دامها بود. اما مردم نیازی به مردن نداشتند. اگر از دستورات خدا پیروی می کردند، نجات پیدا می کردند. هر حق انتخاب داشت. اکنون با دیدن خدا که 9 بلا را بر مصر آورد، هر فرد عاقلی مطمئن می شود که از دستورالعمل ها پیروی می کند. خدا مایل بود هر کسی را نجات دهد، حتی پسر فرعون.

وقایع شب عید فصح اسرائیل را برای همیشه تغییر داد. اسرائیل دستورات خدا را حفظ کرد تا فرزندان اول آنها نجات پیدا کنند، اما بیشتر مصریان این کار را نکردند. در نیمه شب، فرشتگان خدا از سراسر کشور عبور کردند و نخستزادهایی را که محافظت نمی شدند کشتند. دستورالعمل های عید فصح برای ما بسیار مهم است. بخش کلیدی آماده سازی یک بره جوان کامل بود که کشته شد و خون جمع آوری شد. سپس خون را روی چارچوب در گذاشتند تا فرشته مرگ وارد نشود. خون و بره نمادهای عیسی بودند که در عهد جدید توضیح داده شده است. در واقع، تمام ویژگی های استفاده شده به عیسی و قربانی او بر روی صلیب اشاره دارد. ما نمی توانیم این را در اینجا توضیح دهیم. اسرائیل توسط بره نجات یافت، همانطور که یک مسیحی توسط عیسی نجات یافت. به اسرائیل دستور داده شد که از این نقطه به بعد جشن عید فصح را به یاد بیاورد، همانطور که مسیحیان باید عیسی را در شکستن نان به یاد بیاورند.

روز چهاردهم: خروج 13 و 14

خدا نخست زاده را در وقایع عید فصح نجات داد. خدا به ما می گوید که این بدان معنی است که اولین فرزند اسرائیل در خروج فصل 13 از آن خدا شد. یکی دیگر از ویژگی های مهم این رویدادها استفاده از نان فطیر به جای نان خمیرمایه است. اسرائیل قرار بود تا 7 روز آینده فقط فطیر بخورد. باز هم، اینها نمادهایی هستند که برای آموزش درس های معنوی به اسرائیل طراحی شده اند. خمیرمایه به نماد شرارت تبدیل شد (اول قرننیا فصل 5 آیه های 6 تا 8) که اسرائیل باید به مدت 7 روز از آن اجتناب می کرد. البته این بدان معنا نبود که آنها می توانند بعد از 7 روز کار شرارتی انجام دهند. این نمادی از نحوه زندگی کسانی بود که عید فصح را حفظ می کردند.

خدا بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و آنها را با ستونی از ابر در روز و یک ستون آتش در شب هدایت کرد. خدا آنها را به جایی هدایت کرد که برای فرعون بن بست به نظر می رسید. فرعون دنبوی دانا نظر خود را تغییر داد و تصمیم گرفت نیروی برده خود را پس بگیرد. اما خدا نمی تواند توسط فرعون یا هر دیگری شکست بخورد، همانطور که ده بلا به آنها نشان داده بود. خداوند ابری را بین دو گروه جابجا کرد و سپس راهی را در دریای سرخ باز کرد. اسرائیل در زمین خشک عبور کرد. و چون فرعون و سپاهیانش تعقیب کردند، خدا آب را بر فراز آنها جاری کرد. فرعون و سپاهیانش رفته بودند و اسرائیل مصر را ترک کرده بودند. این رویدادها در غزل غزل موسی در خروج 15 جشن گرفته شد و هر بار که اسرائیل جشن عید فصح را برگزار می کرد.

مقدمه ای بر کتاب لاویان

کتاب لاویان به یک اسرائیلی می آموزد که چگونه قوم مقدس خدا باشد. این بسیار مهم بود زیرا قوم خدا باید مقدس باشند، همانطور که خدا مقدس است. لاویان عمیق ترین جنبه های چگونگی حفظ شریعت موسی را پوشش می دهد. این شامل قربانی ها، کشیش، قوانین غذایی، قوانین پاکیزگی، اعیاد یهودی و بسیاری از قوانین دیگر است. مانند قانون عید فصح، همه این قوانین معانی عمیق تری دارند. بیشتر آنها جنبه هایی از کار عیسی را پوشش می دهند. عیسی این را زمانی دانست که به شاگردانش گفت که آمده است تا شریعت را به انجام برساند. این بدان معنی است که یادگیری در مورد چیزهای عمیق تر شریعت، یادگیری در مورد کار عیسی است.

روز پانزدهم: لاویان 10 و 11

لاویان 10 زمانی را درست پس از برپایی خیمه توصیف می کند. خیمه خانه قابل حمل خدا بود. دو اتاق داشت که فقط کشیش ها می توانستند وارد آن شوند. قسمت بیرونی "مکان مقدس" و قسمت داخلی "مقدس ترین مکان" بود. قسمت بیرونی حداقل دو بار در روز بازدید شد. قسمت داخلی فقط یک بار در سال توسط کاهن اعظم بازدید می شد. این فصل درست پس از اتمام مراسم تشرف کاهنان برگزار شد. همه چیز جدید بود. اما پس از آن تراژدی رخ داد. دو نفر از کاهنان که پسران کاهن اعظم بودند، توسط خدا کشته شدند. دلیل آن این بود که آنها آتش غیرمجاز را در حضور خداوند تقدیم کردند. آنها مراسمی را ترتیب داده بودند که خدا درخواست نکرده بود. این به ما می آموزد که نمی توانیم نحوه خدمت به خدا را جبران کنیم. خدا تصمیم می گیرد که چگونه می خواهد به او خدمت شود. بعدا به ما گفته شد که کاهنان نباید هر زمان که بخواهند به مکان مقدس تر بروند. به نظر می رسد که این دو کشیش برای نگاهی به مقدس ترین مکان رفته بودند. وقتی با قدوسیت او بی احترامی رفتار می کردند، خدا راضی نبود.

لاویان 11 نمونه ای از برخی از قوانین دقیق تر در شریعت موسی است. این کتاب توضیح می دهد که یک یهودی چه چیزی می تواند بخورد و چه چیزی نمی تواند بخورد. قوم خدا باید بین "مقدس" که می توانست خورده شود و "نامقدس" که نمی توانست تفاوت قائل شود. حفظ این قانون فواید سلامتی داشت، زیرا (به عنوان مثال) خوک ها، کرکس ها و صدف ها غیرقانونی بودند. اما در اینجا یک درس معنوی نیز وجود دارد. تفاوت بین مقدس و نامقدس توسط پطرس رسول در اعمال رسولان برداشته شده است. قوم خدا باید همیشه بین آنچه مقدس و نامقدس است تفاوت قائل شوند. اگرچه یک مسیحی نیازی به رعایت این قوانین ندارد، اما این اصل هنوز برای قوم خدا ضروری است.

روز شانزدهم: لاویان ۱۶ و ۱۹

لاویان 16 در مورد مقدس ترین روز سال است. این "روز کفار" است. روزی بود که کاهن اعظم به مقدس ترین مکان رفت. دلیل اینکه به او اجازه داده شد به حضور خدا برود بسیار جالب است. این برای آمرزش گناهان مردم بود. خدا با کاهن اعظم کار کرد تا گناهان مردم را ببخشد. کاهن اعظم مجبور شد قبل از اشیاء مقدس ترین خون بپاشد. از دیدگاه انسانی، این بسیار عجیب است. اما فعالیتها الگویی از کار عیسی هستند. عیسی کاهن اعظم بزرگی است که با خدا کار کرد تا گناه را با خون خود از بین ببرد. روز کفار نمادی از کار عیسی است.

لاویان 19 به عنوان قرآنت انتخاب شد زیرا دارای تعدادی قانون "جزئی" است. برخی از آنها بسیار مهم هستند. به عنوان مثال، آیه 18 تنها جایی است که شریعت می گوید: "همسایه خود را مانند خود دوست بدار." مثال دیگر آیه 34 است که به یهودی می گوید که بیگانه را "مانند خودتان" دوست داشته باشید. این قانون به قلب معنای واقعی عشق رفت. عشق به معنای دوست داشتن همه است، نه فقط خانواده و دوستانتان. همه قوانین برای خدا مهم بودند. همانطور که عیسی گفت، کمترین قوانین را نمی توان شکست.

روز هفدهم: لایوان 23 و 24

لایوان 23 در مورد سبت و هفت جشن سالانه یهودیان به ما می آموزد. هفت جشن عبارت بودند از: عید فصح، نان فطیر، اولین میوه، جشن هفته، جشن شیپور، روز کفاره و خیمه. این یک نام اشتباه است که آنها را "ضیافت" بنامیم. عید فصح یک وعده غذایی داشت، اما ایستاده خورده شد و غذای تلخی داشت. "ضیافت" نان فطیر فقط در مورد خوردن فطیر صحبت می کرد. روز کفاره در واقع روزه بود! سایر قوانین جشن جشن را تجویز نمی کنند. این اعیاد همگی معنای عمیق تری در مورد کار عیسی دارند که به ما کمک می کند تا بفهمیم چرا واقعا اتفاقاتی در زندگی او رخ داده است.

لایوان 24 در مورد برخی از قوانین مربوط به خیمه صحبت می کند. پس از آن مورد یک کفرگویی وجود دارد. این یکی از 10 فرمان بود که کفر نشود، اما قانون در 10 فرمان نمی گوید که وقتی این اتفاق افتاد چه باید کرد. در اینجا از خدا خواستند و مجازات اعدام تعیین شد. اینطور نیست که زندگی انسان نزد خدا ارزشمند نیست. این است که یک انسان زنده در قبال رفتارش در برابر خدا پاسخگو است. خدا به مردم اهمیت می دهد. به عنوان مثال، بخش بعدی به آنها می آموزد که حتی اگر برده ای مجروح یا کشته شود، شخصی که باعث آن شده است باید آنچه را که با برده انجام داده است دریافت کند. این بدان معناست که برده داران اجازه نداشتند به بردگان خود آسیب برسانند. هیچ دیگری نیز اجازه نداشت. خدا نگران انجام کار درست است. این بدان معناست که آنچه را که در مورد چیزهای خدا درست بود و آنچه در مورد چیزهای انسان درست بود انجام دهید.

روز هجدهم: لایوان 25 و 26

لایوان 25 برخی از قوانین سبت را شرح می دهد. روز سبت وجود دارد که در فصل 23 ذکر شده است. اکنون در مورد سال سبت و سالگرد یاد می گیریم. سال سبت یک سال کامل بود که زمین استراحت می کرد. آنها اجازه کاشت یا درو محصولات را نداشتند، اگرچه هنوز اجازه داشتند از حیوانات مراقبت کنند. آنها از کار سخت در زمین استراحت کردند. هر کسی می توانست هر چیزی را که روی زمین رشد می کرد بخورد. سال خوبی بود، به ویژه برای برده ها و فقرا. جشن برای فقرا حتی خاص تر بود. هر پنجاه سال یک بار باید استراحت کامل می کردند. این یک بار در زندگی یک بار بخشش ملی بود که در آن آنها باید بدهی های هر کسی و همه را می بخشیدند. هر کسی که به فقر افتاده بود، خانه و/یا زمین خود را پس می گرفت. بردگان آزاد شدند. این زمانی بود که فقرا شادی می کردند. در هیچ یک از کشورهای جهان چنین قانون دیگری وجود ندارد. می توانیم ببینیم که شریعت موسی چیزهای خوب زیادی در درون خود داشت.

لایوان فصل 26 فصلی است که در آن به اسرائیل گفته شده است که نگه داشتن شریعت موسی منجر به برکت می شود و نافرمانی از آن منجر به نفرین می شود. انسان ممکن است ارتباط مستقیمی با آنچه در زندگی او اتفاق می افتد نبیند، اما خدا می گوید که وجود دارد. فصل روشن است. نفرین ها بیشتر از برکات هستند. هدف و فایده ای از حفظ شریعت موسی وجود داشت. در طول تاریخ اسرائیل، آنها به طور کلی در حفظ شریعت موسی چندان خوب نبودند. این منجر به نفرین و رنج اسرائیل شد. پیامبران کتاب مقدس بعدا این پیام را دریافت کردند و نیاز به حفظ شریعت و کسب برکت را به اسرائیل یادآوری کردند. این خواست خدا نبود که آنها را تنبیه کند، اما اغلب این اتفاق می افتاد.

مقدمه ای بر کتاب اعداد

کتاب اعداد دوره اسرائیل پس از خروج از مصر و قبل از رسیدن به سرزمین موعود را پوشش می دهد. این شامل برخی از مسائل عملی سازماندهی اردوگاه است. سفر فقط باید 2 سال طول می کشید. با این حال، اسرائیل از غول های این سرزمین می ترسید و از حمله خودداری می کرد. این نشانه ای از عدم ایمان به خدا بود، علیرغم اینکه دیده بودم خدا با مصریان چه کرد! خدا اسرائیلی ها را به بیابان بازگرداند و آنها برای 38 سال دیگر کوچ نشین بودند. نسل بی ایمان در بیابان مردند.

اعداد مربوط به تعداد اسرائیلی ها است. ما شماره هر یک از 12 قبیله را در ابتدا و دوباره در پایان داریم. تغییر کمی در تعداد کلی وجود داشت که نشان می دهد رشد جمعیت در بیابان متوقف شده است. دلیل آن به دلیل شورش مداوم مردم علیه خدا و مجازات متعاقب آن توسط خداوند بود. اعداد دقیق نشان می دهد که خدا تک تک اعضای قوم خود را می شناسد و همه آنها برای او مهم هستند. اما اگر می خواهند قوم خدا باشند، باید به خدا ایمان داشته باشند.

روز نوزدهم: شماره های 6 و 10

اعداد 6 شریعت ناصری را توصیف می کند. این نذری است که هر اسرائیلی می تواند انجام دهد زیرا می خواست کارهای بیشتری برای خدمت به خدا انجام دهد و به او نزدیک شود. در زمان داوران، سامسون یک ناصری بود. طول خدمت به عنوان یک ناصری با طول مو اندازه گیری می شد. ناصری متعهد بود که چیزی از انگور نخورد و ننوشد و به جسد دست نزد. ناصری با زندگی (نه مرگ) و با مقدس ماندن مرتبط بود. اینها برکات نزدیک بودن به خدا است. این فصل با برکت معروف کشیشی به مردم به پایان می رسد. برکت کشیشی در صورتی مهم است که مردم وفادار باشند، اما اگر آنها شورش کنند نه.

اعداد 10 دو شیپورای نقره ای را در خیمه ثبت می کند که توسط کاهنان دمیده شده است. این ثبت می کند که چه زمانی و چرا آنها منفجر شدند. اینها با شاخ قوچ (شوفار) رایج تر متفاوت بودند. انفجار شیپور به بخش مهمی از پرستش تبدیل شد. یکی از دلایل منفجر کردن آنها زمانی بود که اردوگاه اسرائیل جابجا شد. آنها از خروج ۱۹ در پای کوه سینا زندگی می کردند. حالا آنها باید آنجا را ترک می کردند. دستور راهپیمایی که 12 قبیله و کشیش باید وارد آن شوند تجویز شد. مهم بود که آنها در راه درست حرکت کنند تا جلال خدا جلوتر از آنها و با آنها حرکت کند.

روز بیستم: شماره های 11 و 12

اولین حرکت اسرائیل از کوه سینا یک سفر 3 روزه بود (اعداد 10: 33). به نظر می رسد که آنها 3 روز بدون توقف سفر کردند. این توضیح می دهد که چرا مردم در اعداد 11: 1 از سختی های خود شکایت کردند. هنگامی که آنها شکایت کردند، خدا آنها را مجازات کرد، در این مورد با آتش. این الگوی سفر بیابانی را تعیین کرد. هنگامی که سختی هایی پیش می آمد، مردم به درگاه خدا شکایت می کردند و سپس مجازات می شدند. وقتی از غذا شکایت کردند دوباره این اتفاق افتاد. آنها از زمان خروج 16 تدارک معجزه آسای من را دریافت می کردند، اما این غذای معجزه آسا برای آنها به اندازه کافی خوب نبود. شکایت آنها آنقدر بد بود که موسی می خواست بمیرد! خدا با دادن روح خود به 70 بزرگ، مقداری از بار را از دوش موسی برداشت. او همچنین گوشتی را که هوس می کردند به آنها داد، اما سپس یک طاعون نیز به آنها داد. درس این است که قوم خدا باید راضی باشند و به خدا اعتماد کنند، حتی اگر برای ایمان خود سختی هایی را تحمل می کنند.

اعداد 12 شکایت دیگری را توصیف می کند که موسی با آن روبرو شد. این بار از طرف برادر و خواهر خودش بود. آنها رهبری موسی را به چالش کشیدند و گفتند که خدا در گذشته نیز با آنها صحبت کرده است و بنابراین آنها به همان اندازه مهم هستند. مداخله خدا چیز مهمی در مورد رابطه او با موسی به ما می گوید. خدا رابطه مستقیمی با موسی داشت. این با سایر پیامبران که خدا به طور غیرمستقیم در رویاها و رویاها با آنها صحبت می کرد، متفاوت است. میریام به جدام تنبیه شد. هارون مجازات نشد، احتمالاً به این دلیل که کاهن اعظم بود. سپس او مجبور شد کار یک کاهن اعظم را انجام دهد و برای مریم التماس رحمت کند. و خدای مهربان او را بخشید. خدا قوم خود را طوری طراحی کرده بود که رهبران خاصی داشته باشند و مردم باید این را بپذیرند.

روز بیست و یکم: شماره های ۱۳ و ۱۴

در اعداد 13، اسرائیل به مرزهای سرزمینی که به ابراهیم وعده داده شده بود رسید. زمان آماده شدن برای ورود به آن فرا رسیده بود. دوازده جاسوس برای کاوش در این سرزمین اعزام شدند. آنچه آنها دیدند سرزمینی با فراوانی بود. در مقایسه با زمان آنها در بیابان، این باید فوق العاده بوده باشد. با این حال، آنها همچنین کشف کردند که این سرزمین غول هایی در آن زندگی می کنند. ده جاسوس به توانایی آنها برای شکست دادن آنها شک داشتند، حتی با خدایی که مصر را شکست داد. کالب شک نکرد و سعی کرد مردم را تشویق کند.

ما از اعداد ۱۴ می دانیم که مردم به ۱۰ جاسوسی گوش دادند که شک داشتند بتوانند به سرزمین موعود وارد شوند. آنها از یافتن رهبری صحبت کردند که آنها را به مصر بازگرداند! دو جاسوس، کالب و جاشوا، سعی کردند مردم را از این کار منصرف کنند، اما شکست خوردند. مانند شکایات قبلی، خدا خوشحال نبود. موسی مجبور شد مداخله کند و خدا را متقاعد کند که مردم را ببخشد. خدا موافقت کرد که مردم را ببخشد اما جاسوسان را نه. او توضیح داد که مردم شورشی اجازه ورود به سرزمین موعود را نخواهند داشت. آنها بقیه عمر خود را در بیابان سرگردان می گذرانند. وقتی مردم اشتباهات خود را فهمیدند، سعی کردند به سرزمین حمله کنند. اما خدا با آنها نبود و آنها شکست خوردند. درس این است که قوم خدا باید آنچه را که خدا می گوید انجام دهند و به او اعتماد کنند.

روز بیست و دوم: شماره های 16 و 20

اسرائیل بقیه عمر خود را سرگردان در بیابان گذراند. این منجر به چالش جدیدی برای رهبری موسی در اعداد 16 شد. 4 شورشی اصلی به همراه 250 رهبر دیگر وجود داشت. این کوره، داتان و ابیرام بودند که چالش را رهبری کردند و در برابر موسی ایستادند. آنها و خانواده هایشان در سوراخی در زمین افتادند که ظاهر شد و زمین دوباره روی آنها بسته شد. 250 نفر از بزرگان شورشی در آتش نابود شدند. البته مردم از خدا شکایت کردند و 14700 نفر دیگر در طاعون جان خود را از دست دادند. سه گروه از شورشیان نابود شدند. قوم خدا نباید دستورات خدا را به چالش بکشد و نباید شکایت کند. شورشیان نمی توانند بخشی از قوم خدا باشند.

اعداد 20 سختی های بیشتری را برای اسرائیل توصیف می کند. با آب کم، آنها به شدت از موسی شکایت کردند. با وجود شکایت، خدا مایل بود که به روشی معجزه آسا از صخره ای به آنها آب بدهد. موسی قرار بود با صخره سخن بگوید. اما موسی دو بار به صخره برخورد کرد و از کلمه "ما" برای توصیف نحوه تولید آب استفاده کرد. او به جای اینکه همه چیز را به خدا بدهد، مقداری از عزت خدا را بر دوش خود گرفت. در نتیجه، موسی اجازه ورود به سرزمین موعود را نداشت. قبلاً صخره ای برای تولید آب کوبیده شده بود (خروج فصل 17 آیه 6). برخورد به صخره بعدها به عنوان نمادی از ضربه زدن به عیسی توضیح داده شد (اول قرنطیان فصل 10 آیه 4) و قرار نبود عیسی دو بار مورد ضرب و شتم قرار گیرد.

بقیه اعداد وقایع را پوشش می دهد تا اینکه مردم برای دومین بار به مرز سرزمین موعود رسیدند. وقایع فصل های 17 تا 19 38 سالی را که آنها در بیابان سرگردان بودند پوشش می دهد و ما اطلاعات کمی در مورد آنها داریم. با رسیدن به مرز، ملت های محلی شروع به نگرانی کردند. و دلیل خوبی هم دارد.

مقدمه ای بر کتاب تثنیه

تثنیه به معنای "قانون دوم" است. بیشتر آن در مورد بازگویی وقایع شریعت برای نسل جدید است که در آستانه ورود به سرزمین موعود است. به عنوان مثال، فصلی وجود دارد که دادن 10 فرمان را بازگو می کند. همچنین قوانین جدید زیادی وجود دارد که قبلاً ارائه نشده است. اینها مواردی هستند که به ویژه به زندگی در فرهنگ روستایی سرزمین موعود مربوط می شوند. این شامل قوانینی در مورد پیامبری در آینده مانند موسی بود که خواهد آمد. همچنین قوانینی در مورد پادشاهی در زمانی که اسرائیل پادشاه نداشت وجود دارد. این نشان می دهد که زمانی فرا می رسد که به آنها نیاز خواهد بود. کتاب با مرگ موسی به پایان می رسد. به او اجازه داده شد سرزمین موعود را ببیند، اما اجازه ورود به سرزمین را نداشت. مردم سوگواری کردند، اما قول دادند که شخص دیگری مانند موسی بیاید.

روز 23: تثنیه 1 و 2

تثنیه 1 از کوه سینا شروع می شود. در اینجا این مکان "حورب" نامیده می شود که به معنای "بیابان" است و به منطقه عمومی اشاره دارد که کوه سینا را در خود جای داده است. اسرائیل 40 سال را در بیابان گذرانده بود و اکنون قرار بود وارد سرزمینی شود که به ابراهیم وعده داده شده بود. این زمین به رودخانه فرات می رسد. تمامی این سرزمین به جز دوره هایی در زمان پادشاهان داوود، سلیمان و یربعام دوم متعلق به اسرائیل نشد. بخش کلیدی آمادگی برای ورود به سرزمین موعود، داشتن رهبران خردمند بود. آنها و مردم باید قوانین خدا را رعایت می کردند اگر می خواستند قوم خدا باشند و خدا با آنها باشد. اسرائیل به این نکته یادآوری شد که دفعه قبل چه اتفاقی افتاد که به این نقطه رسیدند. آنها باید از تکرار همان اشتباه خودداری می کردند.

تثنیه 2 توضیح می دهد که این خدا است که به مردم مختلف سرزمین های خود را می دهد، چه اسرائیلی ها و چه ملت های دیگر. در آن به آنکیت ها اشاره می شود که غول بودند. افرادی در سرزمین موعود بودند که مانند عناقیان غول پیکر بودند (اعداد فصل 13 آیه های 31 تا 33). اما اندازه مهم نیست - این چیزی است که در برنامه خدا وجود دارد. خدا وقتی انتخاب کرد جایگزین ملت های دیگر شد. خدا به اسرائیل کمک کرد تا سیحون پادشاه حشبون را شکست دهد. خدا همچنان تصمیم می گیرد که چه کسی در کجا زندگی کند.

روز 24: تثنیه 3 و 4

سپس، اسرائیل در تثبیه 3 با ارتش عوج پادشاه باشان روبرو می شود. عوج یک غول بود. شکست عوج و سیحون اسرائیل را تشویق می کرد که از غول ها نترسد تا بتوانند سرزمین را تصرف کنند. دو و نیم از قبایل اسرائیل سرزمین عوج و باشان را به عنوان قلمرو خود برگزیده بودند. اینها قبایل روبن، جاد و نیمی از قبیله منسی بودند. قرار نبود موسی کسی باشد که مردم را به آن سرزمین هدایت کند. قرار بود مردی به نام جاشوا باشد. یوشع در سرتاسر سالهای بیابان به موسی کمک کرده بود. او یکی از جاسوسان خوب اصلی بود. یوشع به معنای "نجات دهنده" است و معادل عبری نام یونانی "عیسی" است. یوشع شباهت های زیادی با عیسی دارد که می توانید مراقب آنها باشید.

تثبیه 4 به این نکته قوی اشاره می کند که اسرائیل باید از قوانین خدا اطاعت کند. تنها با اطاعت از قوانین خدا است که اسرائیل می تواند زمین را تصرف کند و همچنین در آن بماند. این بدان معنا بود که آنها باید قوانین را به فرزندان خود آموزش می دادند. آنها نباید به شریعت اضافه کنند یا از آن کم کنند، زیرا این قوانین خدا بود. آنها باید آن را به طور کامل دنبال می کردند. اگر آنها این کار را انجام می دادند، خرد آنها مورد تحسین ملت های دیگر قرار می گرفت. آنها قرار نبود مانند سایر ملل بت داشته باشند. خدا نباید با هر چیزی که دیده می شود نشان داده شود. آنها او را آتشی شدید می دیدند که هیچ شکلی ندارد. آنها صدای او را از آسمان شنیدند. هیچ کشور دیگری این کار را نکرده است. خدا نباید توسط چیزهای مخلوق یا بت ها نمایندگی می شد.

روز بیست و پنجم: تثبیه 8 و 9

تثبیه فصل 8 توضیح می دهد که چرا اتفاقاتی برای اسرائیلی ها افتاد. سختی های سفر به بیابان آزمونی بود تا ببینیم آیا آنها از خدا اطاعت می کنند یا نه. آزمایش این بود که خدا بدانند در قلب آنها چه است. خدا رابطه او با قومش را مانند پدر یا پسر توصیف کرد. او مانند یک پدر، آنها را تثبیه کرد. او مانند یک پدر، برای آنها غذا و پوشاک فراهم کرد. او به طور معجزه آسایی غذا و پوشاک فراهم کرد. او همچنین آنها را به سرزمینی دوست داشتی که بهتر از مصر بود می برد و در این سرزمین به آنها میراث می داد. درست همانطور که خطر روحانی بی وفایی در بیابان وجود داشت، وقتی به سرزمین موعود رسیدند، خطر مشابهی نیز وجود داشت. ممکن است در زمین نعمت خدا را فراموش کنند و گمان کنند که همه چیز را خودشان به زیرکی خود انجام داده اند. همه ایمانداران خطرات یکسانی برای ایمان خود از سختی و فراوانی دارند.

تثبیه 9 با توضیحات ادامه می یابد. به اسرائیل سرزمین موعود داده نمی شد زیرا آنها عادل بودند. زمین به آنها داده می شد زیرا اشغالگران فعلی بسیار شرور بودند. افرادی مانند ملک صادق بودند که قبلا در این سرزمین زندگی می کردند، اما اکنون دیگر وجود نداشتند. مردم شریب در سرزمین مقدس خدا باید حذف می شدند. این هشدار برای اسرائیل نیز بود اگر پس از سکونت در این سرزمین شریب شوند. رفتار ضعیف خود اسرائیل در حادثه گوساله طلایی دیده شد. تثبیه وقایع این زمان و چگونگی شکستن لوح های سنگی اصلی 10 فرمان را به اسرائیل یادآوری می کند.

روز 26: تثبیه 10 و 11

تثبیه 10 به اسرائیل یادآوری می کند که چگونه لوح های سنگی 10 فرمان پس از شکستن مجموعه اول بازسازی شدند. لوح ها را در یک جعبه چوبی به نام کشتی قرار می دادند. اینها تنها دستوراتی بودند که روی سنگ نوشته شده و در صندوق قرار می گرفتند. به طور کلی حدود 600 فرمان در شریعت موسی وجود دارد. حدود نیمی از اینها تکرار مواردی است که قبلا داده شده بود، به طوری که کمی بیش از 300 فرمان وجود داشت. خدا می خواهد قومش قوانین او را بشناسند و از آنها اطاعت کنند. این مانند هر دولت بشری است که می خواهد مردمش از قوانین خود اطاعت کنند. تنها با اطاعت از قوانین است که مردم می توانند نشان دهند که واقعا به خدا تعلق دارند. خدا اجداد آنها را از روی محبت انتخاب کرد و به همین دلیل است که اسرائیل متعلق به خداست.

تثبیه فصل 11 به اسرائیل شگفتی هایی را که خدا در مصر و بیابان انجام داد یادآوری می کند. آنها باید این را به خاطر بسپارند و مطمئن شوند که خاطره فراموش نشده است. سخنان خدا باید در قلب آنها و همیشه در مقابل چشمانشان باشد. آنها باید در هر کاری که انجام می دهند و هر زمان که وارد ملک خود می شدند یا از آن خارج می شدند، به آنها فکر می کردند. آنها باید در مورد آنها با خانواده هایشان صحبت می کردند. با پیروی از دستورات خدا، آنها عشق خود را به خدا نشان خواهند داد. به این ترتیب، خداوند آنها را با باران و برداشت محصول در سرزمین موعود برکت خواهد داد. اما همانطور که خدا می تواند برای اطاعت برکت دهد، می تواند برای نافرمانی نیز نفرین کند. آنها در طول سفر بیابانی این را تجربه کرده بودند.

تثنیه 17 به این دلیل مورد توجه ما قرار می‌گیرد که در مورد قوانین یک پادشاه تعلیم می‌دهد. ملت اسرائیل بدون پادشاه برپا شد. اما در اینجا شریعت از زمانی صحبت می‌کند که یک پادشاه وجود دارد. قانون با دقت تنظیم شده است. می‌گوید وقتی "شما" (مردم) یکی را می‌خواهید. این همان چیزی است که بعداً در تاریخ آنها اتفاق افتاد. آنها یک پادشاه خواستند. در آن زمان، خدا تصمیم گرفت که یکی را به آنها بدهد. قوانینی وجود دارد که یک پادشاه باید آنها را رعایت کند. توجه داشته باشیم که پادشاه مجبور بود شریعت خدا را بنویسد و سپس هر روز آن را بخواند. این بدان معناست که اگر ما هر روز کتاب مقدس را می‌خوانیم، پس مثل پادشاه اسرائیل زندگی می‌کنیم! در این فصل همچنین در مورد سیستم حقوقی نیز توضیح داده شده است. پادشاه به دلیل موقعیتش رئیس نظام حقوقی خواهد شد. احتمال درگیری بین پادشاه و کاهن اعظم بر سر مسائل عدالت وجود داشت.

اکنون آخرین فصل تثنیه را می‌خوانیم، فصل 34، زیرا باید بدانیم که چه اتفاقی برای موسی افتاد. موسی 40 سال مردم را در بیابان رهبری کرده بود. اکنون او رهبری را به یوشع واگذار کرد. موسی از کوهی بالا رفت و سرزمین موعود را دید و سپس درگذشت. او کاری را که خدا به او داده بود به پایان رسانده بود. یوشع یک پیامبر بود، اما مانند موسی رابطه رو در رو با خدا نداشت. خدا یوشع را برکت داد تا یوشع بتواند کاری را که خدا از او می‌خواست انجام دهد. ما در مورد یوشع در کتاب یوشع بیشتر خواهیم آموخت. قبل از آن با مردی به نام ایوب آشنا خواهیم شد که در زمان های اولیه زندگی می‌کرد.

مقدمه ای بر کتاب ایوب

کتاب ایوب به برخی از مسائل ناراحت کننده و چالش برانگیز برای انسان می‌پردازد. این داستان مردی درستکار است که رنج باورنکردنی را تحمل می‌کند. او با وجود همه چیز عادل باقی می‌ماند. همسر و دوستانش در این دوران تاریک او را شکست می‌دهند. "دوستان" او آمدند تا او را تسلی دهند اما در نهایت به این نتیجه رسیدند که ایوب گناهکار بدی است. ایوب عمیقاً با این نتیجه گیری مخالف است.

ایوب از رنج خود متنفر بود و با انسان و خدا در مورد عدالت خدا بحث می‌کرد. او سوالاتی می‌پرسید که هر شخص صالح می‌پرسید. چرا عادلان باید رنج بکشند؟ کتاب ایوب پاسخ روشنی نمی‌دهد. این خواننده را به یاد می‌آورد که خدا خیر نهایی شخص را در نظر دارد. ایوب به عنوان یک فرد عادل قضاوت می‌شود، اگرچه ایوب در انتقاد از خدا بیش از حد صریح بود. خدا ایوب را به درک این موضوع هدایت می‌کند که حکمت او بالاتر از آن چیزی است که ایوب می‌تواند ببیند و ایوب در انتقاد از خدا اشتباه کرده است. ایوب عذرخواهی کرد و خدا ایوب را پذیرفت. خدا ایوب را برکت داد تا در پایان چیزهای بیشتری نسبت به ابتدا داشته باشد. ایوب، مرد عادل که هست، برای "دوستان" برای بخشش آنها دعا کرد. اگر ما به عنوان یک فرد عادل رنج می‌بریم، پس باید درک کنیم که خدا خیر نهایی ما را در نظر دارد. درستکاران ممکن است زمان سختی را پشت سر بگذارند، اما خدا برنامه ای دارد که به پرهیزکاران نیکی کند.

روز بیست و هشتم: کار 1 و 2

وقایع کتاب ایوب احتمالاً در منطقه ادوم اتفاق می‌افتد که متعلق به عیسو بود. ما زمان روشنی برای زمان نگارش آن نداریم، اما تصور می‌شد که زودتر است، احتمالاً در زمان توراتیوک. ما با ایوب به عنوان یک مرد عادل و ثروتمند آشنا می‌شویم. در حضور خدا، یکی از تماشاگران این سوال را مطرح کرد که آیا ایوب واقعا عادل است یا خیر. او پیشنهاد کرد که ایوب فقط خدا را دوست دارد زیرا خدا ثروت خود را به او داده است. اگر ایوب ثروت خود را نداشت، آیا عادل بود؟ خدا به این دشمن اجازه داد که ثروت ایوب را از بین ببرد تا ببیند چه اتفاقی می‌افتد. کلمه "شیطان" به معنای دشمن است و ترجمه آن به عنوان دشمن مفیدتر است. ایوب عادل باقی ماند حتی اگر ثروتش از او گرفته شد. عدالت او به این دلیل نبود که خدا زندگی او را آسان کرد. او واقعا عادل بود.

در ایوب 2، متوجه می‌شویم که دشمن هنوز معتقد بود که عدالت ایوب به این بستگی دارد که خدا چگونه او را برکت داده است. او می‌خواست بفهمد که آیا ایوب حتی زمانی که سلامتی او از بین رفته است، عادل باقی می‌ماند یا خیر. او می‌خواست بداند که آیا ایوب یک فرد عادل دروغین است یا خیر. خدا به دشمن اجازه داد که سلامتی او را از بین ببرد و ایوب از سر تا پا با جوش یا چیزی شبیه جذام رنج می‌برد. وقتی دوستان ایوب او را می‌بینند، شوکه می‌شوند و به مدت 7 روز ساکت می‌شوند. ایوب به چیزی تقلیل یافته بود که به سختی قابل تشخیص بود. همه عذاب او را دیدند. ایوب هنوز از خدا دست نکشید. ایوب به راستی عادل بود.

روز 29: کار 3 و 4

در ایوب 3، ایوب زندگی خود را نفرین کرد. او اکنون زندگی نفرین شده ای داشت و روز تولدش را نفرین می کرد. او مرگ را می خواست تا این زندگی نفرین شده. او فریاد زد و پرسید که چرا به او اجازه داده شده است زندگی کند و رنج بکشد. ایوب مانند اکثر مردم سوال "چرا" را در رنج خود می پرسد. بیشتر بقیه کتاب ایوب در مورد این نکته بحث می کند.

پس از اینکه ایوب شکایت خود را تمام کرد، یکی از 3 دوستش صحبت کرد. ایوب 4 بخش اول سخنرانی های دوستانش است. دوستش سعی می کند به سوال ایوب پاسخ دهد که «چرا؟» اما دوستش کلمات آرامش بخشی ارائه نمی دهد. بخش کلیدی استدلال او این است که مردم اگر بی گناه باشند رنج نمی برند. این استدلال پایه و اساس هر استدلالی می شود که توسط 3 دوست مطرح می شود. الیفاز ادعا می کند که بینش خدا را دارد، زیرا ادعا می کند که رؤیایی از خدا دارد. مثل این است که او گفته است که ایوب باید به او گوش دهد زیرا او می داند که خدا چه فکر می کند. از آنچه اتفاق می افتد می دانیم که این استدلال استدلال نادرست انسانی بوده است.

روز 30: کار 5 و 29

ایوب 5 نخستین سخنرانی الیفاز را ادامه می دهد. نظرات او همچنان فرض می کند که ایوب کار اشتباهی انجام داده است. الیفاز همچنین چند چیز را می گوید که درست است. فرد رنج کشیده باید همیشه از خدا کمک بخواهد، زیرا خدا کارهای شگفت انگیز زیادی انجام می دهد. خدا مردم را تنبیه می کند و وقتی این کار را می کند، خدا می تواند آنها را از تمام مشکلات نجات دهد. الیفاز هیچ مدرکی ندارد که نشان دهد ایوب کار اشتباهی انجام داده است و فقط آن را فرض می کند. این مشکل کلیدی در استدلال آنها است. 3 دوست نزد ایوب آمده بودند تا به او کمک کنند، اما اکنون او را به جنایاتی متهم می کردند که نمی توانستند ثابت کنند. همانطور که ایوب و دوستانش به یکدیگر پاسخ می دهند، دوستان سخت تر و سخت تر می شوند. ایوب بیشتر و بیشتر از کمک آنها ناامید می شود.

همانطور که سخنرانی ها ادامه می یابد، ایوب احساس می کند که مجبور است توضیح دهد که چگونه زندگی می کرد و چرا به عدالت خود اطمینان دارد. ایوب 29 توصیف دوست داشتنی از یک مرد خداشناس است که با مراقبت و نگرانی برای کسانی که فقیر هستند یا رنج می برند یا در حال مرگ زندگی می کند. ای کاش دوستانش با او طوری رفتار می کردند که ایوب با دیگران رفتار می کرد! این فصل الگویی است از اینکه مردم خداشناس چگونه باید دوست داشته باشند. شما نمی توانید از محبت ایوب خودداری کنید!

روز 31: کار 31 و 38

در ایوب 31، ایوب دوباره نحوه زندگی خود را توصیف می کند. او شهوت چشمانش را کنترل می کرد. او به زنان دیگر شهوت نداشت. او از دروغ اجتناب کرد. او با عدالت عمل کرد. او به فقرا و بیوه و یتیم کمک می کرد. او به گرسنگان و سرما کمک می کرد. او به خدا اعتماد کرد نه به پول. او از سقوط دشمنش خوشحال نبود. او زبانش را کنترل کرد. او به مسافر یک تخت داد. او هیچ گناهی از خود پنهان نکرد. در تمام اینها، ایوب آرزو می کند که اگر آنچه را که توصیف کرده بود انجام نداده بود، نفرین خود را داشته باشد. این یک رویکرد مخاطره آمیز بود، اما ایوب به عدالت خود اطمینان داشت. و در آن زمان ایوب سخنرانی هایش را به پایان می رساند.

ما به سراغ ایوب 38 می رویم، جایی که خدا مستقیماً ایوب را خطاب قرار داد. در مناظره قبلی، طوفانی منفجر شده بود. بر اساس آنچه خدا اکنون می گوید، می توانیم ببینیم که طوفان از طرف خدا بود تا نکته ای را بیان کند. طوفان قدرت خدا را نشان داد. وقتی خدا صحبت کرد، خدا متوجه شد که کسی حکمت او را زیر سوال برده است. متن نشان می دهد که این ایوب بوده است. خدا حکمت خود را با نگاه کردن به خلقت توصیف می کند. در آنچه خدا می گوید، خدا کار خود را در تمام روزهای خلقت طی می کند. گویی خدا می گوید: «من همه اینها را با حکمت خود ساختم، پس چرا حکمت من را زیر سوال می برید؟» این نکته ای است که انسان ها عاقلانه هستند که به آن فکر کنند.

روز 32: کار 39 و 40

خدا توصیف خود را از آثار خلقت خود در ایوب 39 ادامه داد. در ایوب 38 ما عمدتاً در مورد دنیای فیزیکی که خدا آفریده بود می خوانیم. در فصل 39، خدا دنیای طبیعی را که آفریده بود توصیف می کند. خدا بر طراحی فیزیکی که از حیوانات ساخته

بود تمرکز نمی‌کند. او بر نحوه تفکر و عمل حیوانات تمرکز می‌کند. به عبارت دیگر، خدا بر حکمتی که به حیوانات داده بود تمرکز کرد. از شترمرغ احمق گرفته تا اسب شجاع، خدا به تمام زندگی حکمت داد. مفهوم این است که اگر خدا به اندازه کافی حکیم است که همه این کارها را انجام دهد، مطمئناً خدا به اندازه کافی حکیم است که امور انسان را هدایت کند! انسان باید در این مورد فکر کند.

در فصل 40، خدا مکث کرد. او از کسی که از او سؤال می‌کند خواست که صحبت کند. ایوب صحبت کرد. ایوب به گفتار خدا به درستی واکنش نشان داد. او شایسته صحبت با خالق نبود. سپس خدا ایوب را با یک سوال عدالت خطاب کرد. آیا ایوب عدالت خدا را به چالش می‌کشد تا خود را عادل بشمارد؟ خدا جنبه‌هایی از عظمت خود را توصیف می‌کند. خداوند متکبران را پایین می‌آورد. ایوب 40 به توصیف جانوری می‌پردازد که "غول" نامیده می‌شود. این کلمه عبری نام معمول یک جانور است. صرف نظر از اینکه حیوان چیست، خدا از ایوب می‌پرسد که آیا می‌تواند آن را کنترل کند. به این معنی است که خدا می‌تواند. این نمونه دیگری از محدودیت‌های انسان و عظمت خداوند است.

روز 33: کار 41 و 42

ایوب 41 توصیفی از لویاتان است. لویاتان در جای دیگری ذکر شده است و واضح است که یک موجود دریایی بزرگ است. توضیحات عجیب است. جانور می‌تواند صحبت کند و آتش بکشد. هیچ چیز شبیه این حیوان در خلقت وجود ندارد، چه در گذشته و چه حال. یک راه بهتر برای نگاه کردن به این موجود این است که آن را به عنوان نمادی از چیز دیگری ببینید. در پایان به ما گفته می‌شود که این موجود "پادشاه مغرور" است. این ما را به انسان می‌برد. این زبان انسان است که مانند آتش است (یعقوب فصل 3 آیه 6). جانور مانند انسان‌ها صحبت می‌کند. جانور مانند غرور انسان سنگدل و گردن سفت است. این بدان معناست که ما می‌توانیم جانور را به عنوان نماینده جامعه مردان مغرور درک کنیم. خدا می‌تواند جامعه مغرور انسان‌ها را کنترل کند، همانطور که می‌تواند بقیه خلقت را کنترل کند.

ایوب به سخنان خدا در مورد مغروران پاسخ داد. ایوب در ایوب 42 اعتراف کرد که چیزها را به درستی درک نکرده و توبه کرد. این برای ایوب کافی است تا با خدا درست باشد. اما خدا «سه دوست» را به دروغ گفتن و حماقت متهم می‌کند. آنها باید برای گناهان خود قربانی بدهند. مناسب بود که آنها همچنین مجبور شدند برای دعا برای آنها به ایوب تکیه کنند. دعای صالحان بسیار به دست می‌آید، در حالی که دعای احمق به موفقیت نمی‌رسد. ایوب برای آنها دعا کرد. و ایوب در پایان بیشتر از ابتدا برکت دارد. وقتی به کل داستان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که خدا می‌خواست ایوب عادل را برکت دهد. و خدا می‌خواست که 3 دوست با وجود حماقت آنها احیا شوند. خدا بهترین‌ها را برای همه، از جمله ما، می‌خواست و می‌خواهد. کاری که انسان باید انجام دهد این است که در هر شرایطی به خدا اعتماد کند. خدا می‌داند چه می‌کند!

مقدمه ای بر کتاب یوشع

کتاب تثنیه با اسرائیل در حاشیه سرزمین کنعان به پایان می‌رسد. این سرزمینی بود که به ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده داده شده بود. موسی آنها را از مصر بیرون برد، اما هدف خدا این نبود که آنها را به سرزمین موعود هدایت کند. یوشع رهبر منصوب شده برای انجام این کار بود. کتاب یوشع تدارکات برای عبور از زمین و تسخیر زمین را پوشش می‌دهد. این سرزمین بین 12 قبیله اسرائیل تقسیم شد و قبایل در سرزمین‌های خود ساکن شدند. در پایان زندگی یوشع، هیچ رهبر منصوبی وجود نداشت که جای یوشع را بگیرد. ملت اسرائیل پادشاهی نداشت. کاهن اعظم مهم‌ترین شخص بود. ملت واقعاً یک تئوکراسی بود - یعنی خدا رهبر کلی آنها بود. بزرگان قبایل و شهرها با حمایت کشیش به امور محلی عدالت می‌پرداختند. در پایان کتاب یوشع، یوشع رهبران را احضار کرد و به آنها هشدار داد که وفادار باشند. آنها صادقانه پاسخ دادند و در برابر خدا عهد بستند که این کار را انجام دهند. کتاب با مرگ یوشع و مرگ کاهن اعظم فعلی به پایان می‌رسد.

روز 34: یوشع 1 و 3

یوشع 1 در جایی که تثنیه به پایان رسید ادامه داد. خدا به یوشع گفت که اسرائیل را از رودخانه اردن عبور دهد و از شرق وارد سرزمین موعود شود. او به یوشع اطمینان داد که همیشه با یوشع خواهد بود و یوشع را تشویق کرد. توصیه ای که خدا به یوشع داد توصیه نظامی برای اطمینان از پیروزی نبود، بلکه توصیه‌های معنوی برای اطمینان از پیروزی بود. آنها باید قوانین خدا را حفظ می‌کردند تا خدا با آنها باشد. آنها می‌توانستند این کار را با خواندن هر روز کلام خدا و فکر کردن به آن انجام

دهند. ما می توانیم خودمان این توصیه را بپذیریم تا بتوانیم به یک پیروزی معنوی دست یابیم. مردم یوشع را نیز تشویق کردند. دو و نیم قبیله ای که در کرانه غربی رود اردن زمین داشتند، حمایت خود را روشن کردند. می توانیم بفهمیم که این فصل در زمان سال نو مذهبی یهودی، درست قبل از عید فصح اتفاق افتاده است.

یوشع دو جاسوس را به سرزمین فرستاد که با ای به نام راحاب ملاقات کردند. ما این داستان را قبلا در فصل 2 خواندیم. اکنون در فصل 3 به عبور از رود اردن می پردازیم. مردم باید خود را برای 3 روز آماده می کردند. سپس صندوق عهد، ظرف جعبه طلایی ده فرمان، توسط کاهنان به رودخانه اردن حمل می شد. در آن نقطه، جریان رودخانه متوقف می شود و این به آنها اجازه می دهد تا از بستر رودخانه در زمین خشک عبور کنند. این وقایع ما را به یاد عبور از دریای سرخ در هنگام خروج اسرائیل از مصر می اندازد. این یادآوری به کنعانیان ساکن سرزمین کنعان بود که خدایی که سپاهیان مصر را نابود کرد هنوز با این قوم بود. سخنان راحاب به ما گفت که کنعانیان این را درک کردند.

روز 35: یوشع 4 و 5

یوشع 4 عبور معجزه آسای رودخانه اردن را در زمانی از سال توصیف می کند که سطح رودخانه بالا بود. این رویداد قرار بود توسط اسرائیل به یاد داشته شود. دوازده سنگ از اردن بیرون آورده شد و در اردوگاه قرار داده شد. آنها یادآور دائمی این رویداد بودند، به طوری که هیچ نسل آینده نمی توانست بگوید که این اتفاق نیفتاده است. اسرائیل باید گذشته خود را به یاد می آورد و سایر ملت ها باید به یاد بیاورند که خدا با اسرائیل چه کرد. جشن عید فصح یادآور وقایع خروج از مصر بود و این یادآور ورود آنها به سرزمین موعود بود. در روز دهم ماه اول، اسرائیل وارد زمین شد. این همان روزی بود که آنها مجبور شدند بره عید فصح را برای عید فصح انتخاب کنند. این زمان از سال همچنین اولین برداشت غلات، برداشت جو بود. با رفتن به سرزمین موعود در این زمان، خدا برای آنها برنامه ریزی کرده بود که بتوانند محصول را بخورند.

اسرائیل اکنون در سرزمینی بود که توسط کنعانیان اشغال شده بود. کنعانیان می توانستند به اسرائیل حمله کنند. اما یوشع 4 به ما می گوید که آنها می ترسیدند. آنچه عجیب است این است که اسرائیل اکنون مردان را ختنه کرده بود. این بدان معناست که مردان مبارز آنها به مدت 3 روز نمی توانند بجنگند. ختنه قانون مهمی بود که مردم باید رعایت می کردند. این به عنوان نمادی از وعده هایی که خدا به او داده بود به ابراهیم داده شد. اسرائیل تنها در صورتی می توانست از کمک خدا برخوردار شود که از قوانین خدا پیروی کنند و نشانه عهد را در جسم خود داشته باشند. این فصل با هشدار برای یوشع و قوم خدا به پایان می رسد. یوشع فرمانده سپاه خدا را دید که فرشته ای خاص بود. یوشع از او پرسید که آیا طرف آنها است؟ این سوال درستی نبود. این وظیفه ما نیست که خدا را زیر سوال ببریم. این بر عهده خداست که ما را زیر سوال ببرد. سوال قوم خدا همیشه این است: "آیا شما مقدس هستید؟" اگر کمک خدا را می خواهیم، پس باید با خدا درست باشیم.

روز 36: یوشع 6 و 7

یوشع 6 حادثه معروف سقوط شهر اریحا را توصیف می کند. یوشع شهر را با زور شکست نداد. خدا به یوشع اجازه داد تا شهر را با فریاد مردم و شیپورها شکست دهد. غنیمت جنگ قرار بود از آن خدا باشد. این اولین غنیمی بود که از پیروزی ها دریافت می شد. مانند سایر اولین ها در کتاب مقدس، اولین مورد این بود که از آن خدا باشد. هیچ نباید چیزی از آنچه متعلق به خدا بود بگیرد. غنایم در خزانه خانه خداوند، خیمه، قرار داده شد. خود اریحا قرار نبود بازسازی شود و یوشع نفرین کسی را که این کار را انجام داد، قرار داد.

پس از پیروزی معجزه آسا بر اریحا، اسرائیل انتظار پیروزی آسان بر هدف کوچکتر دوم را داشت. اما قرار نبود اینطور باشد. برخلاف نبرد اول، که در آن اسرائیل از نظر روحانی مقدس بود، دیگر اینطور نبود. یوشع 7 مورد غم انگیز آخان و خانواده اش را توصیف می کند. او با ثروت و سوسه شد و آنچه را که متعلق به خدا بود دزدید. آنها به خاطر گناه او سنگسار شدند. درس سختی بود. اما لازم بود که مردم خود را مقدس نگه دارند اگر خدا می خواست به کمک به آنها در شکست دادن بسیاری از دشمنان ادامه دهد. خدا بی دلیل نبود. او بسیاری از غنایم پیروزی های آینده را به همه مردم داد. این اولین موردی بود که خدا برای خودش می خواست. اگر آخان منتظر می ماند، او و خانواده اش چیزهای زیادی داشتند. اما حرص و طمع یک خانواده را از اسرائیل خارج کرد.

کتاب داوران با کلمات "پس از مرگ یوشع" آغاز می شود. کتاب داوران از کتاب یوشع پیروی می کند که با مرگ یوشع به پایان می رسد. ما دوباره در مورد مرگ یوشع در فصل های اولیه داوران می خوانیم (فصل 2 آیه های 8 تا 9). مرگ یوشع به وضوح مهم است. یوشع اسرائیل را به سرزمین کنعان برده بود و آنها را در سرزمین موعود مستقر کرده بود.

داوران زمانی را توصیف می کنند که اسرائیل بخشی از زمین را به دلیل شرارت خود از دست داده است. خدا ملت های دشمن را به عنوان مجازات فرستاد و آنها بخشی از زمین را گرفتند. با این حال، خدا داوران را برخیزد تا قوانین خدا را به آنها بیاموزد و آنها را قادر سازد تا آنچه را که از دست رفته است پس بگیرند. سامسون و گیدئون نمونه هایی بودند. داوران را "نجات دهنده" می نامیدند (مثلا 3:15) که از همان ریشه کلمه "یوشع" گرفته شده است. در واقع، خدا «یوشع» را برخیزد تا کار یوشع را انجام دهد و مالکیت بخش هایی از زمین را برای اسرائیل پس بگیرد. یوشع ممکن است مرده باشد، اما روح یوشع در چهره های یوشع مانند که کار او را ادامه می دادند، زنده ماند. همیشه این اصل وجود داشت که اسرائیل اگر وفادار باشند می توانند در این سرزمین بمانند. اگر خیانت می کردند، آن را از دست می دادند.

داورانی که خدا برخاست، افراد غیرعادی بودند. هیچ یک از آنها را نمی توان از نظر انسان بزرگ دانست. خدا اینگونه کار می کند. او از طریق ضعیفان کار می کند، به طوری که هیچ نمی تواند ادعا کند که آنها با قدرت و مهارت خود پیروزی را به ارمغان آورده اند. این کتاب صحنه زمان پادشاهان را با استفاده از کلمات "در آن روزها اسرائیل پادشاه نداشت" (آخرین آیه کتاب) تنظیم می کند.

روز 37: داوران 1 و 2

در آغاز داوران، اسرائیل سرزمین موعود را تحت فرمان یوشع اشغال کرده بود. بیشتر زمین اشغال شده بود، اما نه همه آن. هنوز بخش های بزرگی که به ابراهیم وعده داده شده بود که اشغال نشده بود، وجود داشت. کار تصرف زمین باید ادامه یابد، حتی اگر پس از مرگ یوشع دیگر رهبر مردم وجود نداشت. اسرائیل اکنون در سطح قبیله ای اداره می شد. قبایل یهودا و شمعون موفق شدند اورشلیم را تصرف کنند. در دست اسرائیلی ها باقی نماند، زیرا بعداً دوباره تسخیر می شد. همین امر در مورد سایر نقاط سرزمین مانند شهرهای فلسطینی نیز صدق می کرد. قبیله یوسف توانست بیت نیل را تسخیر کند. اما پس از آن مشکلاتی وجود داشت. بسیاری از قبایل دیگر نتوانستند کنعانیان ساکن قلمرو خود را از بین ببرند.

در داوران فصل 2 دلیل اینکه چرا بسیاری از قبایل نتوانستند کنعانیان را از سرزمین خود بیرون کنند، می خوانیم. آنها اشیاء پرستش دروغین را همانطور که خدا دستور داده بود، از زمین برنداشتند. و اسرائیل شروع به پرستش این خدایان دروغین کردند. واضح است که خدای اسرائیل قصد نداشت به مردمی که دیگر او را پرستش نمی کردند کمک کند. آنها همانطور که کنعانیان را نابود کرده بودند، نابود خواهند شد. در این می توانیم ببینیم که خدا عادل است. فرقی نمی کند کنعانی باشد یا اسرائیلی. هر کسی که خدایان دروغین را در سرزمین مقدس خدا پرستش می کرد، باید حذف می شد. خدا قوم خود، اسرائیلی ها، را ناگهان رها نکرد، گویی از آنها دست کشیده است. او آنها را مجازات می کند تا آنها را به سوی او باز گرداند. سپس هنگامی که آنها برگشتند، او آنها را با یک قاضی نجات داد. وقتی قاضی درگذشت، آنها به پرستش دروغین خود بازگشتند. این چرخه بارها در کتاب داوران تکرار شد.

روز 38: داوران 3 و 14

داوران فصل 3 به ما می گوید که خدا ملت های دیگری را در سرزمین اسرائیل به عنوان آزمونی برای اسرائیلی ها رها کرد. خدا از آنها استفاده می کرد تا ببیند آیا اسرائیل از خدا پیروی می کند یا خدایان ملت های دیگر. خدا این کار را کرد زیرا همه قوم خدا باید پیروی از خدا را انتخاب کنند. متأسفانه، اسرائیل به خدا وفادار نبود. آنها با ملت ها مخلوط شدند و با آنها ازدواج کردند. وقتی این اتفاق افتاد، این خطر وجود داشت که قوم خدا دیگر مقدس و متفاوت از سایر مردم نباشند. خدا باید عمل می کرد. خدا یک ارتش خارجی فرستاد تا آنها را مجازات کند. هنگامی که آنها برای کمک فریاد زدند، خدا نجات دهنده ای فرستاد. در این فصل دو بار اتفاق افتاد. عثمانیل برادر کالب اولین قاضی و ایهود دومین قاضی بود.

داوران 14 توصیفی از قاضی سامسون است. ما وقایع زندگی بزرگسالی او را دنبال خواهیم کرد. خدا به سامسون قدرت زیادی داد. او برای نجات اسرائیل از دست ارتش خارجی که این بار فلسطینی ها بودند، فرستاده شد. قدرت سامسون از قدرت خدا ناشی می شد. به سامسون نشان داده شد که چگونه خدا به او کمک می کند وقتی خدا به او اجازه می دهد شیر را با دستانش بکشد. سامسون جذب ازدواج با یک زن فلسطینی شد. به ما گفته شده است که خدا این کار را برنامه ریزی کرده است. جشن های ازدواج خوب پیش نرفت. همسرش در کنار او نبود. خدا دوباره به سامسون قدرت داد تا 30 مرد را شکست دهد. این آغاز قدرت سامسون و دوران او به عنوان قاضی بود.

در داوران فصل 15 می بینیم که پدر همسر سامسون همسر سامسون را به شخص دیگری تحویل داده است. اکنون به سامسون ظلم شده بود. او فلسطینیان را به خاطر این اشتباه قضاوت کرد. در حادثه ای عجیب، سامسون 300 روباه را گرفت و آنها را به آتش کشید. آنها برداشت گندم و انگور و زیتون فلسطینیان را سوزاندند. هر زمان که حادثه ای عجیب به نظر می رسد، باید بیشتر به دنبال معنای پشت آن باشید. روباه حیوانی حیله گر است و فلسطینی ها مانند حیوانات حیله گر رفتار می کردند. سپس فلسطینی ها زن و پدر سامسون را به آتش کشیدند. سامسون برای تنبیه آنها از آتش استفاده کرد. سپس فلسطینی ها سعی کردند سامسون را مجازات کنند، اما خدا دوباره سامسون را نجات داد. به سامسون این قدرت داده شد که هزار مرد را با فک الاغ بکشد. این امر به سامسون قدرت بر فلسطینیان را داد. او به مدت 20 سال قاضی اسرائیل شد.

قضات شانزدهم با حادثه سامسون در غزه شروع می شود. سامسون نزد یک ماند. ما نمی دانیم که آیا این بدان معنا است که سامسون نسبت به زنان ضعف داشت، زیرا پوشش و کالب نیز رفتند و نزد یک ماندند. در مورد دوم، آنها در آنجا ماندند تا مردم آنها را نبینند. در شب، سامسون تیرهای دروازه را گرفت و آنها را با خود به بالای کوه برد. باز هم این وقایع برای ما عجیب به نظر می رسند، بنابراین ما دوباره به دنبال معنای عمیق تری هستیم. در این مورد، ما می توانیم پیوندهای زیادی بین زندگی سامسون و زندگی عیسی پیدا کنیم. دیدن این موضوع در وقایع دلیله آسان تر است. سامسون نیز مانند عیسی مجروح شد تا قومش را از گناهان آنها و دشمنشان نجات دهد. او نیز مانند عیسی به نقره فروخته شد و به او خیانت شد. او نیز مانند عیسی به غیریهودیان تحویل داده شد. مانند عیسی، دستانش دراز شده بود که داشت می مرد. هنگامی که سامسون تیرهای دروازه را به بالای کوه برد، ما را به یاد عیسی می اندازد که روی ستون های بالای کوه قرار داشت و پیروزی را برای قومش به ارمغان آورد. بسیاری دیگر نیز وجود دارند، اما این کافی است تا ببینیم سامسون الگویی از عیسی است.

آشنایی با کتاب روت

روت کتاب کوتاهی در مورد ایمان سه نفر در زمان داوران است. نائومی، مادری وفادار. روت، موآبی؛ و بوآز، یک زمین دار سالخورده. خانواده نعومی به دلیل قحطی به موآب مهاجرت کرده بودند. با این حال، فاجعه ای رخ داد و در طول یک دوره 10 ساله شوهر و دو پسرش جان باختند. او با دو عروس موآبی باقی ماند. نائومی تصمیم گرفت به زادگاهش بازگردد، اما روت اصرار داشت که با او برگردد. نائومی در ابتدای برداشت محصول با فقر بازگشت. شریعت موسی به فقرا اجازه می داد تا از لبه مزارع ذرت بگیرند. این کاری است که روت انجام داد. اما خدا کنترل را در دست داشت. روت به مزرعه بوآز رفت، که یکی از بستگان نزدیک بود. بوآز به روت کمک کرد. شریعت موسی مردم را ملزم می کرد که از فقرا مراقبت کنند. نعومی ازدواج بین این دو را با استفاده از قانون دیگری از شریعت موسی که به عنوان قانون ازدواج لاویان شناخته می شود، تشویق کرد. این امر مستلزم آن بود که نزدیکترین خویشاوندان، معمولاً یک برادر، با بیوه زن ازدواج کند و برای شوهر متوفی پسری بزرگ کند. از طریق این قانون، بوآز با روت ازدواج کرد و خانواده نعومی ادامه یافت. نائومی در سنین پیری توسط روت و بوآز غذا و خانواده تأمین شد. کتاب روت نمونه ای از برکت دادن مؤمنان است. این نشان داد که چگونه شریعت موسی باید در مراقبت از فقرا کار کند. این قصد خدا در دادن این قوانین بود.

روز 40: روت 1 و 2

روت اول ما را با نعومی، مادر دو پسر آشنا می کند که به دلیل قحطی به موآب مهاجرت کرد. هنگامی که مردان خانواده اش فوت کردند، او با دو عروس باقی ماند. ما می توانیم ایمان او را در نحوه صحبت او ببینیم. او از خدای اسرائیل دست نکشیده بود. او فهمید که شرایط او توسط خدا هدایت شده است. او همچنین فهمید که محصول خوب در اسرائیل در آن سال نیز توسط خدا فراهم شده است. برای او طبیعی بود که به سرزمین خدایش بازگردد. چیزی که او انتظار نداشت این بود که روت با او بیاید و از خدای خود پیروی کند. زندگی سخت خواهد بود زیرا آنها در فقر برمی گشتند. بازگشت به اسرائیل یک عمل ایمانی از سوی هر دو زن بود.

و ایمان آنها پاداش گرفت. در فصل 2 می خوانیم که چگونه آنها با برداشت از لبه های مزارع زنده ماندند. شریعت موسی مالکان را ملزم می کرد که لبه های مزرعه را برداشت نکنند و هیچ محصولی را برای فقرا باقی بگذارند (لاویان فصل 19 آیه های 9 تا 10). بوآز یک زمیندار وفادار بود و شریعت را حفظ می کرد. او اصل قانون را که مراقبت از فقرا و بیگانگان بود حفظ کرد. بوآز از طریق روت مطمئن شد که او برای بیوه نعومی تأمین می کند. روت توانست 10 برابر آنچه اسرائیلی ها

در بیابان جمع آوری کرده بودند، جمع آوری کند! روت از طریق برداشت جو و سپس برداشت گندم به بازدید از مزارع بوعز ادامه داد.

روز 41: روت 3 و 4

اگرچه روت و نائومی غذایی برای خوردن داشتند، اما مشکلی پیش می آمد. در طول زمستان هیچ محصولی برای جمع آوری وجود نداشت و آنها می توانستند گرسنه بمانند. روت فصل 3 توضیح می دهد که چه کاری می توان انجام داد. نعومی، زن عاقلی که بود، به آینده آنها و آینده روت فکر کرد. او شریعت موسی و شریعت بیوه هایی را که پسر ندارند می دانست (تثئیه فصل 25 آیه های 5 تا 10). این امر مستلزم آن بود که برادر متوفی با بیوه زن ازدواج کند و از او صاحب یک پسر شود. در مورد روت، هیچ برادری باقی نمانده بود، بنابراین وظیفه بر عهده نزدیکترین خویشاوندان بود. نعومی روت را نزد بوعز فرستاد تا از بوعز بخواهد که وظیفه ازدواج با روت را انجام دهد. بوعز به وضوح فهمید که از او چه خواسته می شود و با آن موافقت کرد. با این حال، یکی از بستگان نزدیکتر بود که باید اول آن وظیفه را انجام می داد.

ادامه اعمال بوعز در روت فصل 4 شرح داده شده است. او موضوع مالکیت زمین و مالکیت بیوه ها را به بزرگان شهر برد. نزدیکترین خویشاوندان مایل بودند زمین خانوادگی را در نزدیکی ناغومی بخرند، اما او حاضر نبود با بیوه زن ازدواج کند. نزدیکترین خویشاوندان نتوانستند الزامات قانون لایورات را رعایت کنند، که بواز در عوض این کار را انجام داد. بزرگان بوعز را برکت دادند و خدا نیز برکت داد. آنها پسری داشتند که به نام «پسر نائومی» نامیده می شود. گویی پسر مرده احیا شده بود، این همان چیزی است که قانون ازدواج لایویان در مورد آن بود. آنچه به ویژه جالب بود این بود که این پسر جد پادشاه بزرگ داوود شد.

مقدمه ای بر کتاب اول سموئیل

دو کتاب از سموئیل وجود دارد که پایان دوره داوران و آغاز دوره پادشاهان را پوشش می دهد. سموئیل آخرین قاضی بود و او همچنین پادشاه ساز بود. کتاب اول سموئیل ما را از تولد سموئیل تا پایان اولین پادشاه اسرائیل می برد. این با فاجعه روحانی کشیشی عیلی شروع می شود که همزمان با تولد سموئیل رخ داد. این فاجعه شامل از دست دادن مهمترین بخش پرستش اسرائیل - صندوق عهد بود. خدا مداخله کرد و کشتی به اسرائیل بازگردانده شد.

سموئیل قاضی اسرائیل شد. اگرچه اسرائیل تحت رهبری سموئیل خوب عمل کرد، اما اسرائیل از خدا خواست که به آنها پادشاهی بدهد. خدا ناراضی بود، اگرچه درخواست آنها را اجابت کرد. شائول توسط خدا به عنوان پادشاه انتخاب شد. شائول خوب شروع کرد، اما این دوام نیاورد. او به تدریج گوش دادن به خدا را متوقف کرد و قوانین خود را ساخت. او بیشتر و بیشتر شرور شد و حتی کاهنان خدا را کشت. شائول سرانجام برکنار شد. پادشاه دیگری برای آمادگی برای این رویداد مسح شده بود. او چوپانی به نام داوود بود. اول سموئیل با مرگ شائول و پسرانش در آمادگی برای زمان داوود به پایان می رسد.

روز 42: 1 سموئیل 1 و 3

اول سموئیل اول ما را با حنا، همسر الکانا آشنا می کند. هانا نازا بود. الکانا همسر دیگری داشت که توانست بچه دار شود. شاید به همین دلیل بود که الکانا همسر دوم گرفته بود؟ همسر دیگر زندگی هانا را بدبخت کرد. بنابراین هانا به خدا نذر کرد. اگر پسری داشت، او را به خداوند می داد. این چیزی است که اتفاق افتاد. خدا به او پسری داد و او او را به خداوند داد. این پسر سموئیل نام داشت که به معنای «شنیده شدن از خدا» است. خدا دعای او را شنیده بود. او فرزندش را به عیلی کاهن اعظم داد.

پسران عیلی کاهن بودند اما شریک بودند. عیلی مانع از انجام شرارت پسرانش در معبد خدا نشده بود. در اول سموئیل 3 می آموزیم که چگونه خدا پیامی را از طریق پسر سموئیل به عیلی فرستاد. عیلی و خانواده اش به خاطر شرارت از طریق سخنان سموئیل مورد قضاوت قرار گرفتند. ابتدای فصل روشن می کند که خدا در آن روزها ارتباط چندانی با قوم خود نداشت. این فصل با صحبت خدا با مردم از طریق سموئیل که اکنون «پیامبر» نامیده می شود، به پایان می رسد. این کار یک پیامبر بود - که کلام خدا را به مردم بگوید. خدا از طریق سموئیل جوان صحبت کرد نه از طریق کاهن اعظم پیرالی.

روز 43: 1 سموئیل 4 و 5

اول سموئیل 4 نمونه دیگری از شرارت پسران عیسی را به ما می دهد. آنها به مکان مقدس رفتند که انجام آن برای آنها ممنوع بود. پیش از این پسران یک کاهن اعظم به دلیل انجام همین کار توسط آتش خدا کشته شده بودند (لاویان فصل 16 آیه های 1 تا 2). این بار خدا منتظر ماند. پسران عیسی صندوق عهد را از خیمه بیرون آوردند و آن را به جنگ بردند. آنها فکر می کردند که می توانند خدا را مجبور کنند که با این کار به آنها پیروز شود. عملی مانند این واقعا خدا را آزمایش می کند. انسان نباید خدا را آزمایش کند. خدا تصمیم خواهد گرفت که چه کاری انجام دهد، نه انسان. در این مورد، خدا تصمیم گرفت که پسران عیسی به خاطر شرارت خود بمیرند. او همچنین تصمیم گرفت که اسرائیل به ارتش دشمن ببازد. فلسطینی ها صندوق عهد را تسخیر کردند. وقتی عیسی شنید که این اتفاق افتاده است، افتاد و مرد.

فلسطینی ها صندوق عهد را به شهر خود بردند و آن را در معبد خدای خود در اول سموئیل 5 قرار دادند. آنها فکر می کردند که پیروزی آنها به این دلیل بوده است که خدای آنها بزرگتر از خدای اسرائیل است. خدا به فلسطینی ها آموخت که باید به او احترام بگذارند و به او احترام بگذارند. در ابتدا، این زمانی بود که بت فلسطینی خدای آنها در مقابل صندوق افتاد. وقتی این اتفاق برای بار دوم رخ داد، بت شکسته شد. سپس خدا یک سری بلاها را بر فلسطینی ها آورد. فلسطینی ها فهمیدند که هر کجا که صندوق بود، طاعون وجود دارد. ما بلاهایی را به یاد می آوریم که در مصر رخ داد و منجر به این شد که مصریان بفهمند خدای واقعی کیست. حالا نوبت فلسطینی ها بود. آنها فهمیدند که خدای اسرائیل بر آنها و خدایانشان قدرت دارد.

روز 44: 1 سموئیل 6 و 8

فلسطینی ها می دانستند که باید صندوق عهد را به اسرائیل بازگردانند. آنها همچنین می دانستند که اگر این کار را انجام دهند، باید چیزی به خدای اسرائیل ارائه دهند تا جلوی بلاها را بگیرند. در اول سموئیل 6 می خوانیم که آنها نقشه ای کشیدند که شامل دادن طلا به خدای اسرائیل بود. نقشه آنها هوشمندانه بود زیرا منبع قدرتی را که با آن روبرو بودند نیز آزمایش می کرد. آنها از نقشه خود می دانستند که آیا خدای اسرائیل مسئول است یا نه. کاری که آنها انجام دادند این بود که دو گاو را که هنوز در حال شیر دادن بودند گرفتند. این گاوها را از گوساله هایشان برداشتند و گاری را می کشیدند که صندوق عهد بر روی آن بود. گاوها اجازه داشتند آزاد شوند. اگر آنها مستقیماً به شهر بنی اسرائیل بیت شمش می رفتند، نشان می داد که خدای اسرائیل آنها را راهنمایی می کند. این چیزی است که اتفاق افتاد. اما در بیت شمش، اسرائیلی ها به خدای اسرائیل احترام نگذاشتند و به داخل کشتی نگاه کردند. آنها توسط خدا کشته شدند. این نشان داد که خدا باید توسط همه ملت ها، به ویژه قوم خودش، مورد احترام قرار گیرد. قوم اسرائیل اکنون از کشتی می ترسیدند. کشتی به شهری برده شد که منشأ اسرائیلی نداشت. قریات یریم شهری متعلق به جبعونی ها بود (یوشع فصل 9 آیه 17). به نظر می رسد که اسرائیل نگران کشته شدن جبعونی ها نیست!

در زمان اول سموئیل 8، سموئیل پیر شده بود. اسرائیل پس از مرگ سموئیل رهبری می خواست که به آنها در برابر دشمنانشان کمک کند. آنها درخواست پادشاه کردند. مشکل این بود که خدا قبلاً پادشاه آنها بود و آنها واقعا خدا را به عنوان پادشاه رد می کردند. خدا بر آنها حکومت کرده بود، اما آنها را نیز به خاطر گناهشان با فرستادن ارتش های خارجی مجازات کرده بود. ملت اسرائیل مانند همیشه باقی ماند - بدون ارتش خود. آنها یک پادشاه و یک ارتش دائمی می خواستند تا بدانند چه کسی باید در نبردهای آنها شرکت کند. البته این پاسخ واقعی برای مشکل نبود. مشکل واقعی بی وفایی و گناه آنها بود. با این حال، خدا به آنها اجازه پادشاه داد، زیرا برنامه بلندمدتی داشت که پادشاهی برای نجات آنها از دست دشمنشان فراهم کند. حتی قوانینی در شریعت موسی وجود داشت که برای این وضعیت آماده بود!

روز 45: 1 سموئیل 9 و 10

شائول به عنوان اولین پادشاه اسرائیل در اول سموئیل 9 معرفی شد. از جثه اش شبیه یک پادشاه بود. او از مراقبت از حیوانات، به گونه ای که یک پادشاه باید از دیگران مراقبت می کرد. او به خدا اعتماد کرد، همانطور که پادشاه خدا باید بایستد. از فروتنی خود، او مرد مناسبی برای رهبری مردم بود. شائول انتخاب خدا بود. شائول قرار بود بنی اسرائیل را از دست فلسطینیان نجات دهد. ساموئیل مقدمات انتصاب خود را به عنوان پادشاه انجام داد.

شائول در اول سموئیل 10 به عنوان پادشاه مسح شد. مسح کردن روشی برای انتخاب یک شخص برای یک کار خاص بود، همانطور که قبلاً هنگام انتخاب کاهن اعظم اتفاق افتاده بود. ما متذکر می شویم که به شائول نشانه های متعددی از خدا داده شد تا بفهمد که خدا واقعا او را انتخاب کرده است و با او خواهد بود. خدا حتی مقداری از روح القدس خود را به شائول داد تا به او در فرمانروایی کمک کند. روح القدس توانایی ها و حکمت خداست. خدا هر کاری که می توانست انجام داد تا به شائول کمک کند تا موفق شود. شائول توسط سموئیل به مردم آشکار شد و او انتخاب شائول را پذیرفت.

شائول به عنوان پادشاه اسرائیل به خوبی شروع کرد. او اسرائیل را از دست دشمنان آنها نجات داد زیرا خدا با او بود. اما شائول مغرور شد و شروع به انجام کارها به روش خودش کرد نه به روش خدا. پس از یک سری اشتباهات، خدا سرانجام این موضع را برای شائول روشن کرد. شائول نمی توانست پادشاه خدا باشد اگر از دستورات خدا پیروی نمی کرد. پادشاه خدا باید مردم را به اطاعت از خدا هدایت می کرد. شائول نمونه ای مخالف بود و مردم را به نافرمانی تشویق می کرد. در حادثه اول سموئیل فصل 15، شائول برخلاف فرمان خدا عمل کرد و تصمیم گرفت که همه عمالیقی ها را نکشد. با وجود اینکه سموئیل مشکل را توضیح داد، شائول اصرار داشت که حق با اوست. سموئیل مجبور شد او را سرزنش کند. از آنجا که شائول دستورات خدا را رد کرده بود، شائول توسط خدا رد شد. سموئیل مجبور شد پادشاه عمالیق را بکشد زیرا شائول این کار را نکرد. شائول بدون کمک سموئیل یا خدا به سلطنت خود ادامه داد. خدا در آستانه انتخاب پادشاه جدید بود.

اول سموئیل فصل 16 توضیح می دهد که چگونه سموئیل برای دومین بار پادشاه شد. او به خانواده ای در بیت لحم فرستاده شد تا پادشاه بعدی را مسح کند. سموئیل انتظار داشت که پادشاه جدید جنگجوی بلندقد بلندی مانند شائول باشد. در عوض، او کوچکترین خانواده را دید که از گوسفندان مراقبت می کرد. یک بار دیگر، پادشاه خدا کسی بود که از حیوانات مراقبت می کرد. کسی که از حیوانات مراقبت می کند می تواند از مردم مراقبت کند. داوود یک چوپان بود. انتخاب او توسط خدا با آمدن روح خدا بر داوود نشان داده شد. خدا روحش را از شائول گرفت. در واقع، خدا به شائول یک روح شیطانی داد که به وسیله آن می فهمیم که او ذهنی آشفته داشت. در یک چرخش غیرمعمول، شائول داوود را فرستاد تا موسیقی بنوازد تا شائول را آرام کند. از آنجایی که خدا کنترل را در دست دارد، ما می دانیم که این تصادفی نبود.

رویداد بعدی در زندگی شائول، داستان داوود و جالوت است. قبلا این را خواندیم. پیروزی داوود بر جالوت منجر به حسادت شائول شد. اول سموئیل 18 شروع این کار را دارد. حسادت آنقدر افزایش یافت که شائول قصد داشت از شر داوود خلاص شود. خدا می تواند درون قلب انسان را ببیند و انگیزه های شائول ثبت شده است. تلاش شائول برای کشتن داوود با گذشت زمان روشن تر شد. شائول عمل خود را با دروغ گفتن اینکه داوود می خواست او را بکشد توجیه کرد. شائول با سپاه خود مانند شکار حیوانات به دنبال داوود رفت.

در چند مورد، داوود این فرصت را داشت که شائول را بکشد. یکی از این موارد در اول سموئیل فصل 24 ثبت شده است. شائول به غاری رفته بود تا همانطور که عبری اصلی می گوید "پاهایش را باز کند". این واقعا به این معنی است که او به خواب رفته است. داوود توانست به بالا بخزد و گوشه ای از ردای شائول را قطع کند. او می توانست شائول را بکشد اما این کار را نکرد. هنگامی که شائول غار را ترک کرد، داوود او را صدا زد و توضیح داد که چگونه می توانست او را بکشد. داوود توانست کسانی را که می گفتند می خواهد شائول را بکشد ساکت کند. داوود چیزی ساده اما بسیار عمیق گفت: "از شروران اعمال بد می آیند." همه باید از این درس بگیرند. اگر بدی انجام دهیم، پس شرور هستیم. شائول به این نتیجه رسید که داوود شرور نیست. این یک لحظه نادر صداقت از سوی شائول بود. متأسفانه صداقت او دوام نیاورد و شائول در نهایت بدکاری شد که خدا مجبور شد او را از بین ببرد. شائول همراه با پسرانش در جنگ کشته شد.

مقدمه ای بر کتاب دوم سموئیل

کتاب دوم سموئیل ادامه کتاب اول سموئیل است. در پایان کتاب اول، شائول پادشاه در جنگ کشته شده بود. کتاب دوم سموئیل در مورد دومین پادشاه اسرائیل، داوود پادشاه است. مسیر داوود به پادشاهی طولانی بود و در اول سموئیل فصل 16 مسح شد. اولویت های داوود با شائول متفاوت بود. تفکر داوود خدا محور بود. او نگران چیزهای خدا بود و تابوت عهد را به اورشلیم آورد. در پاسخ به چنین وفاداری، خدا عهد ویژه ای با داوود و خانواده اش بست. این از چیزهای ابدی و در مورد پسر آینده ای که پادشاه خواهد شد صحبت می کرد.

دیوید کامل نبود. او در مورد زنی جذاب به نام بتشبع شکست بزرگی داشت. داوود از این گناه توبه کرد و بخشیده شد. با این حال، عواقبی برای گناه او وجود داشت. نتیجه این امر مشکلات مداوم با خانواده اش تا آخر عمر بود. ولی داوود مانند شائول از انجام دستورات خدا روی برگرداند. او مانند شائول مغرور نشد. داوود به اطرافیان الهام بخشید که از خدا پیروی کنند و کارهای بزرگی انجام دهند. او سرودهای زیادی برای ستایش خدا نوشت، از جمله فصل 22 که مشابه مزامیر 18 است. آخرین سخنان او که در فصل ۲۳ ثبت شده است، گواهی بزرگی بر نگرش و آرامش او با خدا است.

روز 48: 2 سمونیل 1 و 5

خبر مرگ شائول پادشاه در دوم سمونیل 1 به داوود رسید. پاسخ داوود چیزهای زیادی در مورد خود داوود به ما می گوید. او مانند اکثر مردم جشن نگرفت. او عزاداری کرد. در واقع، او یک مرثیه نوشت. این مرثیه چیزی در مورد خطاهای شائول نمی گوید. او را ستایش می کرد و او را به عنوان یک پادشاه گرامی می داشت. داوود به دادن افتخاری که به فرمانروای قوم خدا شایسته بود به پادشاه ادامه داد. ما متوجه می شویم که داوود عشق عمیقی به جاناتان پسر شائول داشت. پاسخ داوود نمونه ای از چگونگی عادل بودن با خدا است. افراد عادل سقوط شریبان را جشن نمی گیرند. آنها با دیگران برای از دست دادن مردم سوگواری می کنند. آنها به کسانی که در موقعیت قدرت هستند احترام می گذارند، حتی اگر کسانی که در قدرت هستند بد عمل کنند. وقتی کسی نزد داوود آمد و ادعا کرد که پادشاه را کشته است، داوود او را به خاطر این کار کشت. در واقع، ما از اول سمونیل 31 می دانیم که شائول جان خود را گرفت. مردی که ادعا کرد سر شائول است دروغ می گوید. درست بود که او مرد.

در دوم سمونیل 5 از زمانی که داوود بر تمام اسرائیل پادشاه شد، یاد می گیریم. تا این لحظه، او فقط بر قبیله یهودا پادشاه بود. حتی قبل از این نقطه، ما می دانیم که داوود تمام اسرائیل را رهبری می کرد. مردم اشاره کردند که خدا باعث شده است که داوود پادشاه شود. او باید مردم را "چوپان" می کرد. همانطور که داوود گوسفندان را از دشمنان نجات داد، مردم اسرائیل را نیز از دست دشمنانشان نجات می داد. ما در مورد رویداد مهم تسخیر اورشلیم توسط داوود می خوانیم. این قرار بود پایتخت داوود شود. مهمتر از آن، این شهر قرار بود به شهر معبد خدا و در نتیجه شهر خاص خدا تبدیل شود. دشمنان فلسطینی نمی خواستند اسرائیل پادشاهی برای جنگ با آنها داشته باشد و سعی کردند داوود را دستگیر کنند. اما خدا با پادشاه او داوود و شهر او اورشلیم بود و فلسطینیان شکست خوردند.

روز 49: 2 سمونیل 6 و 7

اولین چیزی که به ذهن داوود رسید، پس از تصرف شهر اورشلیم، این بود که صندوق عهد را به آن منتقل کند. دوم سمونیل 6 به ما می گوید که حضور خدا در بالای صندوق، بین دو کروی زندگی می کرد. اهمیت بالای صندوق در این است که نشان دهنده مکانی است که انسان می تواند حضور خدا را پیدا کند. چیزی که غیرمعمول است این است که داوود صندوق را برای اتحاد مجدد آن با خیمه نبرد. در عوض آن را به اورشلیم برد. این مکان آینده معبد خدا بود که در آن زمان به طور کلی شناخته شده نبود. باید خدا داوود را برای انجام این کار هدایت کرده باشد. در حالی که کشتی در حال حرکت بود، مردی به دلیل لمس کشتی جان خود را از دست داد. این کار داوود را خشمگین کرد و او را خشمگین کرد. سرانجام خشم او فروکش کرد و متوجه شد که از روش خدا برای حمل کشتی اطاعت نکرده است. وقتی این را فهمید و آن را دنبال کرد، مشکلی پیش نیامد. داوود با رقصیدن در برابر کشتی خود را فروتن کرد. همسرش که دختر شائول بود، این را اشتباه فهمید. حاکم قوم خدا باید فروتن باشد. او بسیار پایین تر از خدا است و پادشاه باید این را تشخیص دهد.

فروتنی داوود منجر به این شد که خدا او را ستایش کند. در دوم سمونیل 7، می خوانیم که این امر به چه چیزی منجر شد. خدا قول داد که داوود را سربلندی کند. این یک اصل کتاب مقدس است. کسانی که خود را بالا می برند فروتن خواهند شد - مانند شائول. کسانی که خود را فروتن می کنند - مانند داوود - بلند خواهند بود. وعده خدا به داوود گامی بزرگ در آشکار کردن برنامه آینده خود با زمین بود. قرار بود داوود پسری داشته باشد که پادشاه شود و معبد خدا را بسازد. در نگاه اول، به نظر می رسید که در مورد سلیمان صحبت می کند. با این حال، نگاهی دقیق تر نشان می دهد که اینطور نیست. این پادشاهی برای همیشه باقی می ماند، که سلیمان چنین نکرد. پسر نیز پسر خدا خواهد بود. این باعث می شود که فقط به یک نفر فکر کنیم - خداوند عیسی مسیح که پسر داوود بود. داوود نام آن شخص را نمی دانست، اما در مورد او می دانست. داوود خدا را برای این وعده و محبتش شکر کرد.

روز 50: 2 سمونیل 11 و 12

دوم سمونیل فصل 11 نقطه ضعف زندگی داوود بود. او با همسر شخص دیگری زنا کرد. هنگامی که زن باردار بود، او ترتیب مرگ شوهر را داد. او سعی کرد دومی را به عنوان یک قربانی جنگ پنهان کند. شوهر مردی به نام اوریا بود که شرافتمندانه و وفادارانه رفتار می کرد. همسرش بتشیع نام داشت. پس از مرگ اوریا، داوود با بتشیع ازدواج کرد. این فصل با واکنش خدا به پایان می رسد. خدا همه چیز را دید. او راضی نبود.

در دوم سموئیل فصل 12، خدا داوود را با جنابیتش مواجه کرد. خدا پیامبری فرستاد تا به داوود بفهماند چه کاری انجام داده است. پیامبر داستانی در مورد یک مرد فقیر و یک مرد ثروتمند به داوود ارائه داد. مرد بیچاره چیز بسیار کمی داشت، اما آنچه داشت توسط مرد ثروتمند برده شد. مثال دزدی و کشتن نمونه ای بود که داوود چوپان از آن فدردانی می کرد - این بره ای بود که مانند یکی از اعضای خانواده بود. داوود پرونده را به درستی قضاوت کرد و با این کار خود را محکوم کرد. گناه او توسط خدا به عنوان تحقیر خدا و فرمان هایش توصیف شد. اگرچه داوود بر اساس شریعتی که از طریق موسی داده شده بود، مستحق مرگ بود، اما داوود نمرد. او با گناه خود روبرو شد و کاملاً توبه کرد. اما داوود با مجازات خود روبرو شد. گناه عواقبی دارد و داوود با آنها روبرو شد. او در زندگی خود تا آخر عمر از مشکلات شدید خانوادگی رنج می برد. بتشیع برای نشان دادن اینکه خدا واقعا او را بخشیده است، سلیمان را به دنیا آورد که قرار بود پس از داوود پادشاه شود.

داستان داوود در کتاب اول پادشاهان ادامه یافته است. با این حال، قبل از آن، ما به مزامیر نگاه خواهیم کرد. بسیاری از مزامیر توسط داوود نوشته شده است.

مقدمه ای بر کتاب مزامیر

مزامیر کتاب سرود اسرائیلی ها است. این کتاب از 5 کتاب تشکیل شده است، گویی آنها به صورت مجموعه ای یکی یکی جمع آوری شده و سپس کنار هم قرار گرفته اند. حدود نیمی از آنها قطعا توسط دیوید نوشته شده اند و احتمالا برخی دیگر نیز نوشته شده اند. اما همه اینها دیوید نبود. آساف و پسران قورح تعدادی از آنها را نوشتند. موسی و سلیمان و تعدادی دیگر یکی را نوشتند.

مزامیر شامل ستایش، دعا، شکایت، مرثیه، شادی، آموزش، توصیف آینده و مطالب مختلف دیگر است. آنها اعماق احساسات و آرزوهای روح انسان را بیان می کنند. برای بسیاری از خوانندگان این کتاب مورد علاقه آنها در کتاب مقدس است. وانمود نمی کند که زندگی همیشه خوب است. می پذیرد که قوم خدا حتی می توانند افسرده و خودکشی کنند. فراز و نشیب های زندگی را به اشتراک می گذارد. خدا در کنار قومش در هر موقعیتی که باشند می ایستد.

برای بیشتر حالات و مناسبت ها، برای زمان های مختلف روز یا برای زمان های مختلف زندگی مزبور وجود دارد. چه کسی خوشحال باشد و چه ناامید، مزموری برای آن وجود دارد. خدا از مردم می خواهد که در هر شرایطی به زندگی فکر کنند و به خدا اعتماد کنند. اگر آنها خوشحال هستند، پس خدا را ستایش کنید. اگر ناامید شدند، در مورد آن دعا کنید و به خدا توکل کنید. اگر آنها در حالت گناه هستند، پس مزامیر برای این کار وجود دارد. اگر آنها عادل هستند، برای این کار مزامیر وجود دارد.

دیدن ترتیبی در مزامیر دشوار است، به غیر از دو مزمور مقدماتی اول و 6 مزمور آخر خلاصه ای از ستایش است. هدف از سرودهای دیگر کتاب مقدس یادآوری وقایع و آموزش است. همین امر در مورد مزامیر نیز صدق می کند. مشاوره و آموزش می دهد. در مورد آینده صحبت می کند. این شامل نگرش خدا به امور بشر است.

روز 51: مزامیر 2 و 18

مزمور 2 زمان پادشاهی را توصیف می کند که پسر خدا است. داوود می فهمید که این به عنوان تحقق وعده ای است که خدا به او داده است. این زمانی بود که خدا به او قول پسری داد که پادشاه خواهد شد و پسر خدا خواهد بود. ما می دانیم که این پادشاه عیسی است. بنابراین مزمور زمان آینده با عیسی را توصیف می کند. فصل های اولیه اعمال رسولان (فصل 4 آیه های 25 تا 26 و فصل 13 آیه 33) این مزمور را در مورد عیسی به کار می برند. با این حال، به نظر می رسد که مزمور زمانی را توصیف می کند که عیسی در اورشلیم پادشاه است و ملت ها ترجیح می دهند به او خدمت نکنند. این چشم اندازی به آینده است تا ایمانداران بتوانند ببینند که خدا برنامه ای دارد. سپس ایمانداران می توانند منتظر زمانی باشند که پادشاه خدا در اورشلیم نصب شود.

مزمور فصل 18 به ما می گوید که این کتاب توسط داوود زمانی نوشته شد که از دشمنانش صلح داشت. نوشته در ابتدای هر مزمور در متن اصلی عبری است و باید به عنوان بخشی از مزمور در نظر گرفته شود. مزمور فصل 18 همان دوم سموئیل فصل 22 است. این مزموری است که داوود در اواخر عمرش نوشت، وقتی به زندگی خود نگاه می کند. او مشکلات زیادی داشت، اما خدا او را از همه آنها نجات داد. او نتیجه می گیرد که خدا از او مراقبت کرده است زیرا او راه های خدا را دنبال کرده است. خداوند فروتن ها را نجات می دهد و متکبران را پایین می آورد (آیه 27). در این می توانیم ببینیم که چگونه خدا داوود فروتن را نجات داد و شائول مغرور را پایین آورد. داوود مشاهده کرد که خدا با مردم بر اساس آنچه که هستند رفتار می

کند، خواه وفادار، بی عیب و نقص، پاک یا کج باشند. داوود خدا را به این دلیل نسبت می دهد که در زندگی امنیت و پیروزی بر ملت ها داشت. داوود خدا را به خاطر تمام کارهایی که انجام داده است دوست دارد، و ما نیز می توانیم.

روز 52: مزامیر 20، 21 و 26

مزامیر 20 و 21 مزامیر مهمی هستند زیرا در مورد نگرش داوود پادشاه به ما می گویند. مزامور 20 درخواست از خدا برای کمک به پادشاه است. پادشاه به وضوح می گوید که پیروزی از مهارت یا قدرت خود او حاصل نمی شود، بلکه از قدرت خدا حاصل می شود. داوود به اندازه ارتش یا سلاح هایش اعتماد نداشت. او به خدا اعتماد کرد. به همین دلیل است که او قبل از رفتن به جنگ مطمئن شد که با خدا درست است. او فداکاری های خود را تقدیم کرد. او دعا کرد. مزامور 21 مزاموری برای بعد از نبرد است. پیروزی از جانب خدا بود. خدا جان او را نجات داده بود و دعایش را مستجاب کرده بود. دشمن نقشه شیطانی کشیده بود اما او نابود شد. ما آن زمان آینده را به یاد می آوریم که در مزامیر 2 توضیح داده شده است، زمانی که دشمنان علیه پادشاه خدا توطئه می کنند. فقط یک نتیجه وجود دارد. خدا پیروزی را می دهد.

در مزامیر ۲۶، داوود خدا را دعوت کرد تا درون او را بررسی کند، قلب و ذهنش. او مطمئن بود که بی تقصیر است و واقعا به خدا اعتماد کرده است. مزامور به ما می گوید که چگونه داوود مراقب بود که افراد مناسبی را برای بودن انتخاب کند. او از فریب، ریاکاری، شرارت، شرارت و کسانی که آنها را انجام می دادند اجتناب می کرد. ممکن است فکر کنیم که خوب بودن برای داوود آسان بود زیرا او اینگونه بود. در اینجا می آموزیم که او چقدر در انتخاب دوستانش دقت می کرد. یک فرد عادل باید دوستان خود را با دقت انتخاب کند. اما داوود انتخاب کرد که با خدا باشد. مثل این بود که داوود خدا را به عنوان دوست خود انتخاب کرده بود. داوود عاشق بودن در خانه خدا بود. ما باید مراقب انتخاب دوستان خود باشیم. ما باید خدا را به عنوان دوست خود انتخاب کنیم.

روز 53: مزامور 41 و 45

چندین مزامیر وجود دارد که به ما می گوید که داوود بسیار بیمار بود. مزامیر 41 به ما می گوید که مردم فکر می کردند داوود از بیماری خود می میرد. ما در سوابق تاریخی با این حادثه مواجه نمی شویم. داوود دلیل بیماری اش را ثبت می کند - گناهِش. از اینجا به این نتیجه می رسیم که گناه داوود با بتشبع باعث شد که داوود یک بیماری تقریباً کشنده را تجربه کند. اطرافیان برای مرگ او آماده می شدند و حتی یکی از دوستان صمیمی نیز علیه او برخاست. داوود در حالی که برای زنده ماندن در نبرد می جنگید، به خدا روی آورد. داوود به ضعیفان وقتی دچار مشکل می شدند کمک کرده بود. حالا نوبت او بود. او ضعیف بود و در دردمس بود. منصفانه است که خدا او را نجات دهد، اگر خدا بخواهد مهربان باشد. ما از تاریخ می دانیم که داوود از این بیماری بهبود یافت، اما دوست صمیمی او، آهیتوفل، از این وضعیت بهبود نیافت و خود را کشت.

مزامور 45 یکی از زیباترین مزامیر است. این در مورد عروسی یک پادشاه و عروس زیبایی او است. زمان شادی و شادی است. پادشاه عادل و راستین است. خدا او را بالاتر از همه پادشاه کرده بود. کلمات آیات 6 و 7 در عبرانیان فصل 1 آیه های 8 تا 9 نقل شده و در مورد عیسی مسیح به کار می رود. پادشاه عیسی است. از نظر روحانی، عیسی مسیح با عروسی ازدواج خواهد کرد که توسط ایمانداران نمایندگی می شود (مکاشفه فصل 21 آیه 2). این ازدواجی است که برای همیشه ادامه خواهد داشت. مزامور به ما طعم شادی و شادی در آینده را می دهد که وقتی خداوند عیسی مسیح با ایمانداران واقعی متحد شود، به دست خواهد آمد.

روز 54: مزامور 48 و 50

مزامور 48 شهر خدا را که صهیون نامیده می شود، ستایش می کند. صهیون نام دیگر اورشلیم است. حضور خدا در زمان سلیمان در این شهر بود. اما لحن مزامور نشان می دهد که فقط در آینده به طور کامل خواهد شد. حضور خدا منجر به شادی، عدالت، عدالت و امنیت برای ایماندارانی است که در اورشلیم هستند. پادشاهان بی ایمان ممکن است به شهر حمله کنند، اما موفق نخواهند شد. هیچ قدرتی در برابر خدا وجود ندارد که بتواند او را شکست دهد. اورشلیم جدید برای همیشه به عنوان اقامتگاهی برای خدا و ایمانداران باقی خواهد ماند و شادی و آرامش را از معاشرت متقابل آنها به ارمغان خواهد آورد.

مزامور 50 نیز در مورد صهیون است که نام دیگری برای اورشلیم است. این زمان به زمانی که از سلیمان به بعد ساخته شد و قربانی هایی برای خدا در محراب تقدیم شد، صدق می کند. حضور خدا را می توان در صهیون یافت و خدا قادر مطلق است. قوم خدا باید قربانی هایی را برای خدا تقدیم کنند، همانطور که خدا در شریعت موسی درخواست کرده است. با این حال، هدف

از قربانی کردن به این دلیل نیست که خدا گرسنه است یا به حیوانات یا قربانی نیاز دارد. به این دلیل است که او می خواهد بداند چه چیزی در قلب قومش است. آیا از او اطاعت می کنند و سپاسگزار هستند؟! خدا از قومش می خواهد که وقتی در مشکل هستند به او توکل کنند، نذر ببندند و نذر خود را انجام دهند. اگر آنها این کار را انجام دهند، خدا آنها را نجات خواهد داد و آنها به نوبه خود خدا را بیشتر احترام خواهند گذاشت. اما شیرین نمی توانند از خدا انتظار داشته باشند که به آنها گوش دهد و به آنها کمک کند. آنها به سخنان خدا گوش ندادند، بنابراین خدا به سخنان آنها گوش نخواهد داد.

روز 55: مزمور 51 و 68

مزمور 51 توسط داوود پس از گناهش با بتشیع نوشته شد. این یک اعلام عمومی کامل گناه بود. وقتی داوود گناهش را پنهان کرد، متوجه شد. حالا به گناه اعتراف کرد، بخشش یافت. او علیه اوریا گناه کرده بود، اما در برابر خدا نیز گناه کرده بود. گناه شکستن دستورات خدا است و بنابراین گناه همیشه علیه خدا است. داوود نمی تواند از گناهش فرار کند. همیشه با او بود. اگر او نیاز داشت که خدا را برای گناه قربانی کند، حاضر بود این کار را انجام دهد. اما قربانی ها تحت شریعت گناه عمدی را از بین نبرد. برای بخشش او باید مستقیماً در دعا به خدا متوسل می شد. او با حماقت گناهش له شد. اکنون او برای شفا، ترمیم و حذف کامل گناه خود درخواست کرد. اگر او بخشیده می شد، می توانست به دیگران بیاموزد که بخشش نزد خدا امکان پذیر است. این مهم است، در غیر این صورت گناهکاران از خدا دست می کشند. در عوض، گناهکاران از بخشش داوود می دانند که بخشش خودشان امکان پذیر است. این واقعیت بارها در کتاب مقدس تکرار شده است. بخشش در صورتی امکان پذیر است که گناهکار واقعا متاسف باشد، غم و اندوه را با رفتار مناسب نشان دهد و از راه گناه روی برگرداند.

مزامیر 68 آمدن خدا به معبد در کوه خود را توصیف می کند. ما از مزامیر دیگر می دانیم که این کوه صهیون است که اورشلیم است. خدا اورشلیم را به عنوان مکانی برای معبد خود انتخاب کرد. در این مزمور ما تاریخ اسرائیل را به عنوان یک سفر به تصویر می کشیم. این سفر از کوه سینا است که در آن موسی شریعت خدا را دریافت کرد. اکنون آنها به اورشلیم می رسند. جلال خدا از کوه سینا به کوه صهیون رسیده است. این به عنوان یک راهپیمایی به کوه خدا توصیف می شود. مثل این است که خدا این سفر را به عنوان یک رویداد واحد پیش بینی کرده است، که او انجام داد. آیه اول نقل قولی از اعداد فصل 10 آیه 35 است که کلماتی است که هنگام حرکت خدا از مکانی به مکان دیگر به کار می رود. در مورد اعداد، این اولین حرکت حضور خدا از کوه سینا بود. اکنون خدا داشت به صهیون می آمد. برای قوم خدا خوب است که خدا را با خود داشته باشند. همانطور که در آیه 20 آمده است، خدا خدایی است که قوم خود را از مرگ نجات می دهد. بنابراین خدای صهیون باید ستایش شود.

روز 56: مزمور 69 و 71

مزمور 69 توسط داوود زمانی که در خطر مرگبار بود نوشته شد. انگار داشت در گل فرو می رفت. تا گردنش بود و می خواست سرش را بیوشاند. او در واقع توسط دشمنانی احاطه شده بود که به دروغ او را به جنایت متهم می کردند. او برای نام خدا رنج کشید. حتی خانواده اش نیز از او دوری کردند. او مورد تمسخر و تحقیر قرار گرفت. او تنها بود و در شرف مرگ بود. او از خدا درخواست رحمت کرد و به کمک خدا اطمینان داشت. اما چیزهای بیشتری وجود دارد. تعدادی از آیات در عهد جدید نقل شده است که در مورد عیسی صدق می کند. آیه 4 در یوحنا 15: 25، آیه 9 در یوحنا 2: 17 نقل شده است، و آیه 21 همان اتفاقی است که برای عیسی افتاد. تجربیات داوود نیز تجربیات عیسی بود. درست همانطور که خدا با داوود بود، خدا نیز با عیسی بود. وقتی به مزامیر نگاه می کنیم، می توانیم به دنبال شباهت هایی با زندگی عیسی باشیم. آنها به ما کمک می کنند تا ویژگی های زندگی عیسی را که در عهد جدید یافت نمی شود درک کنیم.

مزمور 71 مزمور پیرمرد است. نویسنده پیر است و به زندگی نگاه می کند. آنها زندگی سختی داشته اند. آنها در تمام زندگی خود به خدا توکل کرده اند و خدا با آنها بوده است. حالا، وقتی پیر می شوند، هنوز به خدا نیاز دارند که با آنها باشد. دشمنان مرگباری در اطراف وجود دارند و به عنوان یک فرد مسن قادر به دفاع از خود نیستند. در این حالت، آنها مانند همیشه به خدا اعتماد خواهند کرد. آنها می دانند که خدا آنها را ناامید نخواهد کرد. بنابراین آنها همچنان خدا را ستایش می کنند و از کارهای بزرگ و عدالت او صحبت می کنند. حتی اشاره ای به زنده شدن از مردگان وجود دارد. این امید سالمندان است - که آنها به زندگی در حضور خدا ادامه دهند و نام خدا را ستایش کنند.

روز 57: مزمور 73 و 78

مزمور 73 شریک مزمور 37 است. هر دو مزامیر از بی عدالتی ظاهری زندگی شکایت دارند. وقتی به شریران نگاه می کنند، می بینند که به نظر می رسد شریران زندگی آسانی دارند. نویسنده حتی جرأت می کند ارزش نگه داشتن دستورات خدا را زیر سوال ببرد! اما وضعیت موقتی است. نویسنده فقط زندگی را در یک نقطه از زمان می بیند. اگر او می فهمید که در نهایت چه اتفاقی می افتد، این را نمی گفت. سپس او راضی خواهد شد. نویسنده تنها زمانی آینده را درک می کرد که به معبد خدا رفت و به سرنوشت شریران فکر کرد. سپس فهمید که زمانی فرا خواهد رسید که شریران آنچه را که سزاوار آن هستند به دست خواهند آورد. اما در حالی که یک فرد ستمکار زندگی می کند، به نظر می رسد که ستمکاران دور با شرارت. سپس نویسنده راضی است. او خوشحال است که به خدا نزدیک است و به درستی به خدا خدمت می کند. نیازی نیست که به ثروت و زندگی شریران حسادت کنیم. آنها به خاطر شرارتشان پاداش خواهند گرفت. و پرهیزکاران به خاطر پرهیزکاری شان پاداش خواهند گرفت.

مزمور 78 تاریخ خدا را با قومش پوشش می دهد. این چیزی بیش از تاریخ اسرائیل است. این تاریخ کار خدا با قومش است. برای قوم خدا مهم بود که این چیزها را به خاطر بسپارند. به آنها گفته می شود که این چیزها را به فرزندان، نوه ها و نوه هایشان بیاموزند. نکته این است که خاطره این وقایع نباید از مردم محو شود. آنها نیاز داشتند گذشته را بشناسند و از تاریخ درس بگیرند. اگر آنها خاطره شگفتی ها و رفتارهای خدا را به یاد نمی آوردند، آنگاه حقیقت از اسرائیل محو می شد. آنها دیگر قوم خدا نخواهند بود مگر به عنوان فرزندان والدینشان. مزمور 78 به کارهای شگفت انگیزی که خدا انجام داد و کارهای شگفت انگیزی که اسرائیل انجام دادند می پردازد. با وجود تمام شرارت هایی که اسرائیل انجام داده بود، خدا کوه صهیون را به عنوان مکانی برای حضور خود و داوود را به عنوان پادشاه خود انتخاب کرد. بنی اسرائیل نیاز داشتند که خدا را برای تمام کارهای شگفت انگیزش ستایش کنند.

روز 58: مزامیر 81 و 83

مزمور 81 جالب است زیرا در مورد روز ماه نو بود. تقویم اسرائیل بر اساس حرکات ماه بود. فصول سالانه را مشخص می کرد. ماه یک چرخه ماه بود و سال 12 یا 13 چرخه بود، بسته به اینکه آیا برای درست نگه داشتن فصول به یک ماه اضافی نیاز است یا خیر. شریعت موسی در مورد قربانی هایی که در این روز در معبد تقدیم می شود صحبت می کند، اما چیز دیگری غیر از این مزمور وجود ندارد. مزمور یادآوری ماهانه برای اسرائیل بود که بت های خود را کنار بگذارند و خدا را پرستش کنند. اگر آنها این کار را انجام می دادند، خداوند در زمان مناسب به آنها محصول می داد.

مزمور 83 در مورد وضعیت ناراحت کننده در آینده تعلیم می دهد. توطئه ای در میان ملت ها برای نابودی اسرائیل وجود خواهد داشت، به طوری که ملت اسرائیل دیگر وجود نداشته باشد. ده کشور این موضع را اتخاذ خواهند کرد. ما موقعیتی را نمی شناسیم که در گذشته این اتفاق افتاده باشد، بنابراین درک ما این است که این هنوز آینده است. ملت ها امروز در اطراف اسرائیل هستند. رویکرد حداقل برخی از مردم اطرافشان این است که نام اسرائیل را از نقشه حذف کنند. نویسنده از خدا می خواهد که آنها را نجات دهد، همانطور که داوران دبور و باراک و جدعون آنها را نجات دادند. در هر دو مورد، تعداد اسرائیل بسیار کمتر بود و خدا به آنها پیروزی داد. این پیروزی به ملت ها می آموزد که خدا خدای واقعی تمام زمین است.

روز 59: مزمور 84 و 89

زندگی در نزدیکی حضور خدا موضوع مزمور 84 است. برکات خدا از آنجا می آید. جایی است که محافظت خدا وجود دارد. ارزش رفتن به زیارت معبد خدا را دارد، فقط برای گذراندن یک روز در آنجا. در واقع، مردان اسرائیلی ملزم بودند که سه بار در سال در برخی از اعیاد به معبد بروند. بهتر از یک بازدید گاه به گاه این است که به طور دائم در آنجا بمانید. گنجشک و پرستو لانه های خود را روی معبد ساختند و عاقلانه بودند که این کار را انجام دهند. کسانی که دروازه بان معبد بودند این امتیاز را داشتند که در معبد بمانند. کسانی که با خدا زندگی می کنند برکت یافته اند. ما امروز نمی توانیم در معبد خدا زندگی کنیم، اما می توانیم با خدا در قلب خود زندگی کنیم.

مزامیر 89 ما را به یاد عهد خدا با داوود می اندازد. خدا برای همه اعمالش ستایش می شود، اما این عدالت، وفاداری و محبت خدا است که در مرکز نحوه کار خدا قرار دارد. ما می بینیم که خدا در کارش با داوود چگونه کار می کند. خدا داوود را انتخاب کرد و او را به یک جنگجوی قوی تبدیل کرد. او در نبردها به او پیروزی داد و نام خود را بزرگ کرد. این چیزی است که داوود در مورد خودش در مزامیر فصل 18 توصیف کرده است. خدا با داوود قول داد و آن را فراموش نخواهد کرد. همانطور که ماه شاهد نوری است که از خورشید می آید، ماه نیز شاهد وعده خدا به داوود است. وقتی به ماه نگاه می کنیم، می توانیم به این جنبه از شهادت آن فکر کنیم. بخش پایانی مزمور اشاره ای به پسران داوود است که عهد را حفظ نکردند. این کتاب با درخواست از خدا به پایان می رسد که خود پیمان را حفظ کند.

روز 60: مزمور 91 و 92

موضوع مزمور 91 محافظت از خدا است که از اعتماد به او ناشی می شود. مثل این است که زیر سایه بال هایش زندگی کنید. خداوند ایمانداران را شب و روز از لشکر یا بیماری حفظ می کند. حتی اگر یک ارتش 10000 نفره در راه باشد، به مؤمن نخواهد رسید. آنها نیازی به ترس ندارند، اما باید اعتماد کنند. خدا کسانی را می بیند که او را دوست دارند و به او توکل می کنند و او کمک خواهد کرد. آنها از مرگ نجات خواهند یافت. این کلمات به ذهن عیسی خطور کرد که در بیابان وسوسه شده بود. بله، خدا با فرشتگانش از قومش محافظت خواهد کرد. اما این برای انسان نیست که قدرت نجات دهنده خدا را آزمایش کند. خدا تصمیم می گیرد که چه زمانی نجات دهد و چگونه نجات دهد. این خطر سوء استفاده از کتاب مقدس و تصمیم گیری اشتباه را نشان می دهد. این برای ما نیست که خدا را مجبور کنیم که کاری برای ما انجام دهد. خدا کسی است که کنترل زندگی ما را در دست دارد، نه ما.

مزمور 92 مزمور روز سبت است. قرار بود در روز سبت خوانده شود. اما همچنین یک مزمور برای افراد مسن است، مانند مزمور 71. مزمور به ما کمک می کند تا بفهمیم که عادلان در روز سبت چه می کنند. آنها از محبت و وفاداری خدا سرود می خوانند. آنها به چیزهای خدا شادی می کنند. آنها به آنچه خدا گفته است فکر می کنند. آنها در چیزهای خدا استراحت می کنند. آنها مانند درخت نخل هستند که در معبد خدا کاشته شده است. حتی اگر پیر هم باشند، باز هم در سنین پیری میوه معنوی خواهند داد. آنها مانند درختان نخل کهنه خواهند بود. آنها به عظمت و عدالت خدا شهادت خواهند داد. این کاری است که افراد مسن و جوان باید انجام دهند. آنها باید این کار را در روز سبت انجام دهند، اما البته باید این کار را در هر روز دیگری نیز انجام دهند.

روز 61: مزمور 97 و 104

مزمور 97 در ستایش عدالت و عدالت خدا است. عدالت کیفیت انجام کار درست است. این به معنای اجتناب از راه اشتباه است. عدالت به این معنی است که مردم به خاطر رفتارشان، چه درست و چه نادرست، بازگردانده می شوند. عدالت و عدالت خدا به این معنی است که پرهیزکاران پاداش می گیرند و شریکان مجازات می شوند. این ویژگی ها برای خدا اساسی هستند و مبنایی هستند که او جهان را بر اساس آن اداره می کند. کسانی که خدا را دوست دارند باید حس یکسانی از درست و غلط داشته باشند. آنها باید درست را دوست داشته باشند و از غلط متنفرند. آنها مانند خدا نباید همه چیز را دوست داشته باشند. آنها باید از شر متنفر باشند و از انجام آن اجتناب کنند. اگر آنها این کار را انجام دهند، خدا محافظ و راهنمای آنها در زندگی خواهد بود.

مزمور 104 مراقبه ای در مورد دنیای اطراف ما است. نویسنده در مورد همه چیزهایی که خدا آفریده است آواز می خواند و روزهای خلقت را پشت سر می گذارد. خوب است که همین کار را انجام دهیم و به نقشه های خدا فکر کنیم. همه چیز در نوع خود شگفت انگیز است و شاهدهی بر ذهن خلاق گسترده پشت آن است. خداوند چیزهای زیادی را در این دنیا برای انسان خوب ساخته است تا از آن لذت ببرد. خدا جهان را تغذیه و حفظ می کند. چیزهایی که می بینیم شاهدهی بر عظمت طراح آن است. ما باید به خدا و چیزهایی که او آفریده است شاد باشیم. این ما را خوشحال می کند و به خدا اعتماد می کند. این باعث می شود که از او بترسیم و فروتن باشیم.

روز 62: مزمور 105 و 106

در حالی که مزمور 104 در مورد چیزهای شگفت انگیزی که خدا آفریده است صحبت می کند، مزمور 105 در مورد اعمال شگفت انگیز خدا با قومش صحبت می کند. آنها جنبه های مختلف یک خدای بزرگ هستند. باید باعث شود که ما در خدا شادی کنیم و لطف او را بخواهیم. ما در مورد پدران ابراهیم، اسحاق و یعقوب و عهدی که خدا با آنها بست به یاد می آوریم. او از آنها مراقبت می کرد و از آنها محافظت می کرد. او یوسف را فراهم کرد تا خانواده را از قحطی نجات دهد. او موسی و هارون را فراهم کرد و نشانه های معجزه آسا را به مصر فرستاد. هنگامی که آنها از مصر بیرون آمدند، خدا به آنها نقره و طلا داد. او آنها را متحرک کرد تا همه بتوانند مصر را ترک کنند. ما فرض می کنیم که این بدان معنی است که او آنها را سالم ساخته است تا بتوانند آنجا را ترک کنند. او آنها را با چراغی از ابر یا آتش هدایت کرد. او نان و گوشت و آب را در بیابان داد. و سرزمینی را که به ابراهیم وعده داده بود، به ایشان داد. او همه این کارها را انجام داد تا قومش دستورات او را نگاه دارند. این فهرستی چشمگیر از مراقبت خدا از یک خانواده و یک ملت است. خدا همچنان مراقب کسانی است که دستورات او را نگاه می دارند.

مزامیر 106 به ما یادآوری می کند که قوم خدا در طول وقایع مزامیر 105 چه کردند. در حالی که خدا قوم خود را به سرزمین موعود هدایت می کرد، مردم مقاومت می کردند و شورش می کردند. با تمام اینها، خدا قوم خود را رها نکرد. مزبور با اعلام محبت خدا شروع می شود که تا ابد ماندگار است. یکی از مشکلات کلیدی این بود که مردم مدام فراموش می کردند که خدا چه کرده است. به همین دلیل است که نیاز به ترانه ها و کتاب ها وجود دارد تا به مردم کمک کند تا آنچه را که خدا در گذشته انجام داده است و آنچه را که قوم خدا در گذشته انجام داده اند به یاد بیاورند. خدا در تمام مدت عادل بود، به این معنی که او به مردم برای عدالت پاداش می داد و مردم را به خاطر گناه مجازات می کرد. مجازات اشکال مختلفی داشت که هر کدام متناسب با گناه بود. پایین ترین نقطه زمانی بود که آنها فرزندان خود را قربانی بت کردند. بت ها در عهد عتیق و عهد جدید به عنوان ارواح ناپاک شناخته می شوند. درست است که خداوند آنها را به خاطر رفتارشان مجازات کرد. با این حال، با وجود همه اینها، خدا قوم خود را رها نکرده است. او پیمانی بسته است و آن را رها نخواهد کرد. او همه این کارها را به خاطر محبتش انجام می دهد.

روز 63: مزبور 107 و 110

مزبور 107 نمونه دیگری از محبت به خدا است. خدا هرگز از خدای محبت آمیز بودن دست نمی کشد. او یک نجات دهنده است، یعنی مردم را نجات می دهد. مزبور چهار مثال از این موضوع آورده است. کسانی هستند که در سفر غذا ندارند، کسانی که در زندان هستند، کسانی هستند که از بیماری می میرند و کسانی که در طوفان دریا هستند. همه این افراد در حال مرگ بودند. وقتی نزد خدا فریاد زدند، نجات یافتند. وقتی نجات یافتند، خدا را شکر کردند و به خدا احترام گذاشتند و از خوبی خدا به دیگران گفتند. خدا خدایی است که کسانی را که به او توکل می کنند نجات می دهد. اگر به او ایمان آوریم، او ما را نجات خواهد داد. خدا خدایی است که ما را بالا می برد و بلندمرتبه را خوار می کند. عادلان از همه کارهایی که خدا انجام می دهد شاد می شوند، ولی شریران چیزی برای گفتن ندارند. بگذارید حکیمان محبت عظیم خدا را در نظر بگیرند.

درک مزبور 110 مزبور آسان نیست. با این حال، بارها در عهد جدید نقل شده است، احتمالاً بیش از هر فصل دیگری از عهد عتیق. آیه 1 توسط عیسی مسیح در سه انجیل و همچنین توسط پطرس در اولین سخنرانی مسیحی در اعمال رسولان باب 2 آیه 34 نقل شده است. این کتاب توضیح می دهد که چگونه خدا عیسی را در دست راست خود قرار می داد تا زمانی که خدا بر دشمنان عیسی غلبه کند. عیسی از آن به عنوان هشدار علیه دشمنانش در زمان خود استفاده کرد. مزبور در مورد این است که خدا چگونه عیسی را جلال می دهد. ذکر عصا نشان می دهد که عیسی پادشاه خواهد بود. اما همچنین اشاره می کند که عیسی یک کشیش خواهد بود. او مانند شریعت موسی یک کاهن لاوی خواهد بود. او یک کاهن خاص مانند ملک صادق خواهد بود. عیسی هم پادشاه و هم کشیش خواهد بود. این یک ترکیب بسیار غیرمعمول است، اما ملک صادق هم یک کاهن و هم پادشاه بود. فقط خدا می تواند هر دو نقش را به یک شخص اختصاص دهد. عیسی به عنوان پادشاه و کاهن می آمد تا ملت ها و قومش را دآوری کند. ذکر شبنم در جای دیگری آمده است که نشان دهنده رستاخیز از مردگان است (اشعیا فصل 26 آیه 19). این کاری است که عیسی برای ایمانداران مرده انجام خواهد داد. در مجموع مزبور کار عیسی را توصیف می کند که خدا او را به انجام آن محول کرده است.

روز 64: مزامیر 111، 112 و 116

هر دو مزبور 111 و 112 آکروستیک هستند. این بدان معنی است که هر سطر از هر مزبور با حرف متفاوتی از الفبای عبری به ترتیب حروف الفبا شروع می شود. این نشان دهنده زیبایی پنهانی است که وجود دارد. تصور می شود که این ویژگی به کسی کمک می کند تا با به خاطر سپردن ترتیب حروف الفبا، خطوط مزبور را به خاطر بسپارد. مزبور 111 شخصیت باشکوه خدا را توصیف می کند. او عادل، مهربان، دلسوز، وفادار، عادل، راست، درستکار، مقدس، عالی است. ما خدا را در این مزبور ملاقات می کنیم و به حضور او می آییم. ما این ویژگی های خدا را زمانی می بینیم که به کاری که او انجام می دهد فکر می کنیم. ما باید از او بترسیم زیرا این اولین کار عاقلانه ای است که باید انجام دهیم.

مزامیر 112 برکات کسانی را که خداشناس هستند توصیف می کند. به نظر می رسد که افکار مزبور 111 را ادامه می دهد، جایی که مراقبه در مورد خدا نویسنده را به خداپرستی سوق می دهد. این با ترس از خداوند شروع می شود، جایی که مزبور 112 متوقف شد. سپس ما عدالت، بخشش، شفقت و سایر جنبه های رفتار خداپسندانه را داریم. او خانواده اش از سوی خداوند برکت یافته اند. آنها آنقدر به خدا اعتماد می کنند که از اخبار بد در زندگی خود نمی ترسند. این یک موقعیت عالی صلح است که از اعتماد به خدا ناشی می شود. شریران از این موقعیت صلح دور هستند.

مزمور 116 در مورد پریشانی کسی است که از مرگ نجات یافته است. همانطور که در حال مرگ بودند، از خدا خواستند که آنها را نجات دهد. و خدا این کار را کرد. مزمور آنچه را که خدا انجام داده است و ویژگی های خدا را برجسته می کند. بنابراین نویسنده خدا را دوست دارد. مزمور برای همه ایمانداران، به ویژه آنهایی که به پایان زندگی خود نزدیک می شوند، آرامش بخش است. آیه 15 می گوید که مرگ درستکاران برای خدا ارزشمند است. یعنی خدا عمیقاً نگران آنها است. ایمانداران باید ایمان خود را تا انتها حفظ کنند زیرا خدا به آنها اهمیت می دهد. واضح است که کسی که از مرگ نجات یافته بود، به خدا نذر کرده بود. چیزی شبیه این خواهد بود که اگر خدا مرا نجات دهد، پس کاری خواهم کرد. این می تواند دادن چیزی به خدا یا تغییر سبک زندگی باشد. این شامل شکر خدا نیز می شود.

روز 65: مزامیر 132، 133 و 134

مزامیر 120 تا 134 به عنوان آهنگ های درجه یا آواز صعود شناخته می شود. آنها کمی شبیه کتاب سرود زائر هستند، با مزمور 120 دور از اورشلیم و مزامیر به سمت شهر می رود. مزمور 132 مزموری عالی در مورد اورشلیم است که به شهر خدا رسیده است. زمان و مکان شادی است. این ما را به زمانی برمی گرداند که خدا برای اولین بار در مورد شهر به داوود گفت. قرار بود مکانی برای معبد خدا باشد. همچنین قرار بود محل تخت پادشاه داوود باشد. قرار بود محل تخت خدا باشد که بالای تابوت عهد در معبد بود. خدا گفته است که تا ابد در آنجا زندگی خواهد کرد. در حالی که بسیاری از اسرائیلیان ممکن است فکر کنند که این اتفاق اکنون رخ خواهد داد، اما در آن زمان به دلیل گناه اسرائیل این اتفاق نیفتاد. با این حال، خدا دروغ نمی گوید. در آینده رخ خواهد داد.

مزمور 133 یک مزمور ساده در مورد اهمیت معاشرت برادرانه است. ایمانداران باید متحد بایستند. وحدت به خدا و انسان لذت زیادی می بخشد. هر زمان که بین مؤمنان اختلاف نظر وجود دارد، باید این مزمور را بخوانند و در نظر بگیرند. خدا وحدت را به عنوان معرفی کشیشی توصیف می کند زیرا اولین کشیشی که هارون انتخاب شد. کشیشی آنجا بود تا به مردم کمک کند و خدا به هم نزدیک شوند. وحدت نیز مانند شبنم خنک در کوه داغ صهیون است. طراوت و لذت بخش است. و کوه صهیون جایی است که خدا به درستکاران با هدیه زندگی ابدی برکت خواهد داد. اگر ایمانداران برکت زندگی ابدی را می خواهند، پس باید با هم در اتحاد زندگی کنند.

آخرین مزمور کتاب سرود زائر مزمور 134 است. قوم خدا اکنون به خدا نزدیک هستند زیرا در معبد هستند. چیزی که غیرمعمول است این است که شب است. مزمور توضیح می دهد که چگونه مراسم ستایش در معبد حتی در شب ادامه دارد. در اینجا صمیمیت و ارادت به خدا است. مردم تمام تلاش خود را کرده اند تا اطمینان حاصل کنند که خدا در ساعات شب ستایش می شود، زیرا خدا نمی خوابد. خدا را باید روز و شب به خاطر هر کاری که انجام می دهد و هست ستایش کرد. کسی که آسمان و زمین را آفرید، قوم خود را از محل حضورش برکت خواهد داد.

روز 66: مزمور 145 و 147

مزمور 145 جشن چیزهایی است که در مورد خدا وجود دارد. تمام مخلوقات او باید او را ستایش کنند. این کار درستی است. خلقت او باید در مورد خدا و آنچه انجام داده است فکر کند و هرگز آن را فراموش نکند. آنها باید خدا را ستایش کنند و به چیزهایی فکر کنند که باید خدا را برای آنها ستایش کنند. او منبع خوبی و زندگی است. ما باید این حقایق را به خودمان یادآوری کنیم و آهنگ را به نسل بعدی آموزش دهیم تا آنها بتوانند آن را یاد بگیرند. ما همچنین می توانیم به آینده ای که وعده داده شده است فکر کنیم. ما می توانیم به جلال ملکوت ابدی خدا فکر کنیم و می توانیم خدا را برای آن وعده شکر کنیم. بگذارید پرهیزکاران به پرهیزکاری ادامه دهند و هرگز فراموش نکنند که خدا برای آنها چه کرده و برای آنها خواهد کرد. خدا را شکر!

شش مزامیر آخر در کتاب مزامیر پر از ستایش است. این پایانی مناسب برای همه چیزهایی است که در مزامیر گفته شده و خوانده شده است. مزامیر 147 می گوید خوب است که خدا را در آواز ستایش کنیم. ما می توانیم خدا را به خاطر کار و دانش او ستایش کنیم، حتی نام همه ستارگان را بدانیم. ما می توانیم او را به خاطر روشی که به تبعیدی ها، شکسته ها، بیماران و ضعیفان کمک می کند، ستایش کنیم. اما مزمور همچنین به ما می گوید که خدا در مورد کسانی که از او می ترسند، به او اعتماد می کنند و قوانین او را ننگ می دارند، چه فکر می کند. خدا از آنها خشنود است. این یک نگرش ملایم نیست. این لذت فوق العاده ای است. ستایش خدا خوب است، اما به تنهایی ما را نجات نمی دهد. ما باید از قوانین اطاعت کنیم و خدا را ستایش کنیم. ما خدا را در آواز و عمل ستایش می کنیم. پس بیایید خداوند را ستایش کنیم!

کتاب امثال حاوی حکمت سلیمان است. سلیمان عاقل ترین مرد جهان در زمان خود بود. پادشاهان و ملکه ها به دیدار او می آمدند تا از او سؤال کنند و خرد او را بشنوند. حکمتی که او از جانب خدا آمده بود. ما برای شنیدن او نیازی به عبور از دریاها و بیابان ها نداریم زیرا کتاب امثال را داریم. ضرب المثل ها در مورد دانش سر نیستند - در مورد نحوه زندگی شماست. اگر نصیحت آن را بپذیریم، می توانیم به روش درست با خدا زندگی کنیم. ما را برکت خواهد داد. ما را از آسیب دور نگه می دارد.

همیشه دو صدا در جهان وجود دارد. صدای جهان و صدای خدا وجود دارد. آنها دو مسیر متفاوتی هستند که می توانیم طی کنیم. این دو صدا وجود دارند زیرا ما باید راه درست را انتخاب کنیم. اگر فقط صدای خدا وجود داشت، پس انتخاب تنها راهی که وجود دارد قابل ستایش نبود. حتی افرادی که احمق هستند نیز در این راه راه می روند. اما اگر دو یا چند صدا وجود داشته باشد، باید انتخاب کنیم. ما با انتخاب هایی که انجام می دهیم شناخته می شویم. با خواندن توصیه های امثال می توانیم راه درست را دنبال کنیم.

هنگامی که سلیمان برای حکمت دعا کرد، خدا به او حکمت داد. ما نیز می توانیم برای خرد دعا کنیم. خدا همچنین به سلیمان عمر طولانی، ثروت و افتخار نیز داد. خرد می تواند این کار را برای ما نیز انجام دهد. اگر به دنبال خرد باشیم، چیزی بیش از خرد پیدا خواهیم کرد. این بیش از جبران تلاش های ما خواهد بود. روزی فرا خواهد رسید، شاید نه برای مدت طولانی، که خردمندان عمر طولانی، ثروت و افتخار خواهند داشت.

روز 67: امثال 6 و 8

توصیه های خوبی در امثال 6 وجود دارد. ما نباید درگیر بدهی دیگران شویم، زیرا این ما را به دام می اندازد. ما نباید تنبل باشیم، زیرا ما را فقیر می کند. ما نباید فریبکار باشیم زیرا به فاجعه منجر می شود و فریبکار کسی است که واقعا فریب خورده است. 7 چیز وجود دارد که خدا از آنها متنفر است. همه اینها ناشی از بدنی است که مورد سوء استفاده قرار می گیرد. چه چشم ها مغزور باشند، چه زبان برای دروغ و در دسر استفاده شود، دست و پا برای شر استفاده شود، و قلب بر شر قرار گیرد. بدن ما برای اهداف نجیب مورد نیاز است، نه اهداف فریبکارانه. خوب است که فردی از والدین خود یاد بگیرد. اگر این کار را انجام دهند، از دام های زندگی مانند یک زن کنترل نشده اجتناب خواهند کرد. راه حکمت مانند کسی است که در نور راه می رود نه در تاریکی.

امثال 8 به ما می گوید که حکمت از ابتدا وجود داشته است. قبل از اینکه خدا چیزهای دنیای ما را بسازد، خدا حکمت داشت. هر چیزی که خدا آفرید، با حکمت آفرید. خرد منجر به شادی و لذت و همه چیز خوب شد. بنابراین ما باید به همان حکمت از همان خدا در امثال گوش فرا دهیم. پادشاهان با خرد حکومت می کنند، و عدالت را با خرد اداره می کنند. خرد زندگی، ثروت و افتخار ایجاد می کند. صدای خرد فریاد می زند. صدای خرد در هر نقطه از زندگی و هر بار که تصمیم گیری لازم است مورد نیاز است. ما باید به صدای خرد گوش دهیم تا انتخاب های درستی داشته باشیم و در مسیر درست حرکت کنیم. کسانی که از خرد مانند در دسر و مرگ دوری می کنند.

روز 68: امثال 9 و 12

امثال 9 توضیح می دهد که در این دنیا دو نوع خانه وجود دارد. یکی خانه حکمت و دیگری خانه حماقت است. افراد بیرون به هر دو خانه دعوت می شوند. هر دو خانه دعوت های خود را از بالاترین نقطه شهر فریاد می زنند. هر دو دعوت برای افراد خارجی جذاب است. سوال این است که آنها به کدام خانه خواهند رفت؟ یک خانه غذای واقعی و سفره نان و شراب و راه زندگی دارد. خانه دیگر غذا را دزدیده است و راه مرگ را دارد. با ارائه عواقب انتخاب، انتخاب ساده است. با این حال، در زمان دعوت، عواقب آن مشخص نیست. ما باید عاقلانه انتخاب کنیم، زیرا فقط راه درست منجر به پاداش درست می شود. ما باید خرد را به حکمتی که در حال حاضر داریم اضافه کنیم و باز هم عاقل تر شویم. امثال در فصل های بعدی موضوع خانه ها را ادامه می دهد.

امثال 12 بخش امثال سلیمان را که از ابتدای فصل 10 آغاز شده است ادامه می دهد. این بخش دارای عبارات تک آیه ای از خردمندان است که تمام جنبه های زندگی را پوشش می دهد. آیه 12 به ما می گوید که خانه عادلان ثابت خواهد ماند. این ما را به یاد امثال 9 و همچنین مثل خانه روی شن و سنگ می اندازد. فقط یک نوع خانه به حیات خود ادامه خواهد داد و آن خانه خردمندان است. خردمندان کنترل خود را تمرین می کنند، زبان خود را مهار می کنند و احساسات خود را مهار می کنند. بسیاری از آیات از نیاز به کنترل زبان صحبت می کنند که مانند شمشیری است که آسیب می رساند. در مقابل، خردمندان از

زبان خود برای صداقت و شفا استفاده می کنند. یک مرد عاقل در انتخاب دوستان مناسب با دقت است. او یک همسر نجیب را انتخاب می کند. او از حیوانات مراقبت می کند. کسی که از حیوانات مراقبت می کند، مانند چوپان داوود نیز از مردم مراقبت می کند.

روز 69: امثال 13 و 14

نیاز به انتخاب عاقلانه دوستان دوباره در امثال 13 بیان شده است. کسانی که با خردمندان راه می روند عاقل می شوند، اما همدم احمق رنج می برد. ما تحت تأثیر کسانی هستیم که زندگی با آنها را انتخاب می کنیم زیرا عادات آنها را یاد خواهیم گرفت. احمق بدون محدودیت زندگی می کند، اگر به او کمک کند دروغ می گوید و با افتخار راه های خود را دنبال می کند. احمق راه خود را ادامه می دهد و به هیچ گوش نمی دهد. در مقابل، خردمندان به آموزش و انضباط گوش می دهند تا بتوانند در راه درست بمانند. آموزه های خردمندان منجر به زندگی می شود، این همان چیزی است که امثال در مورد آن است. اگر به نصیحت های آن گوش دهیم، به نور و زندگی منجر می شود.

امثال 14 می گوید که راه طبیعی انسان منجر به مرگ می شود، حتی اگر انسان فکر کند راه او درست است. فقط خدا می تواند راه زندگی و راه خردمندان را به ما نشان دهد. ترس از خدا می تواند منجر به زندگی شود، زیرا باعث می شود انسان از دستورات خدا اطاعت کند و از شر دوری کند. ترس از خدا موضوعی در سراسر امثال است. منجر به امنیت و محافظت از فرد و خانواده او می شود. حتی در مرگ، صالحان به خدا پناه می برند، به این معنی که مرگ پایان نیست. قلب در آرامش منجر به زندگی و سلامتی می شود، در حالی که حسادت باعث بیماری می شود. بنابراین بهتر است به آنچه داریم راضی باشیم و با وضعیت خود در صلح باشیم. کمک به فقرا مهم است زیرا خدا این کار را به عنوان احترام دادن به او می داند.

روز 70: امثال 15 و 16

امثال 15 با جنبه های رضایت ادامه می یابد. بهتر است کمی با خدا داشته باشیم تا اینکه با آن زیاد و نزاع داشته باشیم. داشتن سبزیجات و عشق بهتر از داشتن گوشت و نفرت است. برای جلوگیری از مشاجره و عصبانیت به صبر و کنترل زبان نیاز است. اما کسی که نتواند زبان خود را کنترل کند، باعث نزاع زیادی خواهد شد. خرد باعث می شود که پسر به پدرش گوش فرا دهد و اصلاح کند. او را به راه راست هدایت می کند. اگر شریران نزد خداوند بروند تا دعا کنند و قربانی کنند، خدا آن را نخواهد شنید. خدا از ستمکاران دور است و از دین ساختگی آنها متنفر است. چشمان خدا همه جا است، بنابراین او می داند چه کسی شریک است و چه کسی نیکوکار.

در امثال فصل 16 می آموزیم که خدا کنترل را در دست دارد. انسان ممکن است راه خود را انتخاب کند، اما خدا تعیین می کند که چه اتفاقی خواهد افتاد. بنابراین، انسان باید راه های خود را به خدا بسپارد تا موفق شوند. انسان باید با خدا راه برود و به تنهایی راه نرود و کار خود را انجام دهد. وقتی خداوند انسان را در نظر می گیرد، انگیزه های قلب را در نظر می گیرد. عمل انسان زمانی در متن قرار می گیرد که قلب شناخته شود. یک مرد می تواند یک کار خوب را با انگیزه های اشتباه و یک کار بد را برای انگیزه های خوب انجام دهد. فقط خدا می تواند با نگاه کردن به قلب تعیین کند که کدام است. اگر غرور وجود داشته باشد، پس سقوط در راه است. فروتنی بهتر از غرور است. و کسی که می تواند خلق و خوی خود را کنترل کند بهتر از یک جنگجوی قدرتمند است.

روز 71: امثال 17 و 31

موضوع استدلال در امثال 17 مورد توجه قرار گرفته است. اگر کسی مشاجره ای را شروع کند، مانند شکستن سد است. متوقف کردن آن بسیار سخت خواهد بود. بهتر است به طور کامل از بحث اجتناب کنید. در واقع، زمانی وجود دارد که پوشاندن یک جرم ضروری است زیرا از تفرقه جلوگیری می کند و عشق را ترویج می کند. تعدادی از گفته های این فصل بر عدالت تأثیر می گذارد. خدا از بی عدالتی متنفر است، چه با مجازات بی گناهان و چه با آزادی مجرمان. خدا از رشوه خواری که چشمان قاضی را کور می کند، متنفر است. هر اتفاقی که در دادگاه بیفتد، این خدا است که قلب را آزمایش می کند و اعمال را قضاوت می کند. اگر انسان عدالت را به ارمغان نیاورد، پس خدا خواهد بود. ما همچنین تعریف دوست را داریم. دوست واقعی کسی است که همیشه دوست داشته باشد، حتی زمانی که زندگی ما سخت است و اشتباه می کنیم. کسانی که دوستان واقعی نیستند در این زمان ها آنجا را ترک خواهند کرد.

کتاب امثال در فصل 31 با توصیه هایی برای پادشاهان و تصویر یک زن خوب به پایان می رسد. پادشاه نباید انرژی خود را صرف زنان و شراب کند. او باید از شهروندانی که نیاز به مراقبت دارند، به ویژه فقرا مراقبت کند. او باید این کار را انجام دهد زیرا هیچ دیگری از آنها مراقبت نخواهد کرد. سپس ما توصیفی از یک همسر خوب داریم. او سخت کوش و متفکر است. او از شوهرش، خانواده، خدمتکارانش و فقرا مراقبت میکند. ما متوجه می شویم که هم یک پادشاه خوب و هم یک همسر خوب از فقرا مراقبت می کنند. همسر خوب به خودش فکر نمی کند. او تمام ساعت ها به نفع اطرافیانش کار می کند. او حکمت خود را با گفتار و اعمالش نشان می دهد. همه او را تحسین می کنند. این زیبایی نیست که مهم است یا کلمات او. او عاقل است زیرا از خدا می ترسد و به خاطر کاری که انجام می دهد.

مقدمه ای بر کتاب جامعه

کتاب جامعه توسط سلیمان مانند کتاب امثال نوشته شده است. در آن سلیمان به دنبال هدف زندگی می گردد. موقعیت شروع او این است که همه چیز ارزش واقعی ندارد. انسان به عنوان بخشی از چرخه زندگی می آید و می رود. هر کاری که انسان صرف انجام آن می کند، به نظر می رسد مشکلاتی وجود دارد. حتی اگر کسی خرد را دنبال کند، منجر به غم و اندوه می شود. جستجوی خوشبختی به عنوان راه دیگری برای زندگی در نظر گرفته می شد. راه دیگر ساخت پروژه های ساختمانی بزرگ بود تا بتواند هنگام رفتن میراثی از خود به جا بگذارد. حتی این چیزها را هیچ ارزش واقعی در نظر نمی گرفتیم. بنابراین سلیمان از زندگی متنفر بود زیرا همه چیز سخت بود و هیچ ارزش واقعی نداشت.

سلیمان زندگی اطراف خود را بررسی کرد. در سیستم قضایی بی عدالتی وجود داشت. در نظام اجتماعی، سرکوب وجود داشت. در سیستم تجاری، جستجوی پول منجر به هیچ چیز واقعا ارزشمندی نشد. پس انسان در زندگی چه باید بکند؟ سلیمان سپس به مسئله قناعت رسید. انسان باید به آنچه دارد راضی باشد.

سرانجام سلیمان به موضوع مرگ پرداخت. حتی در اینجا، او از آنچه می دید خوشش نمی آمد. یک گناهکار و یک مرد عادل هر دو به یک شکل می میرند. بیش از آن، انسان مانند حیوانات می میرد. و سپس انسان دیگر نیست. پس انسان چگونه باید زندگی خود را داشته باشد؟ او در جامعه فصل 12 آیه های 13 تا 14 نتیجه گیری می کند، «از خدا بترسید و فرمان های او را نگاه دارید، زیرا این تمام وظیفه انسان است. زیرا خدا هر عملی را به دآوری خواهد آورد، از جمله هر چیز پنهان، چه خوب باشد و چه بد.»

روز 72: کلیسای 1 و 2

جامعه به طور ناگهانی با افکار آزردهنده شروع می شود. زندگی چه فایده ای دارد؟ همه چیز بی معنی است. او چهار بار در بیت دوم "بی معنی" می گوید. سپس سلیمان پادشاه استدلال خود را آغاز می کند. زندگی از چرخه های مداوم ساخته شده است. خواه باد، آب، خورشید، همه چیز در اطراف می چرخد. هیچ اتفاق جدیدی نمی افتد. بنابراین سلیمان معنای خرد در زندگی را بررسی کرد. یک مرد در زندگی چه باید بکند؟ او آنچه را که در کتاب امثال توصیه کرده بود انجام داد. او خرد را دنبال کرد. اما حتی در آن زمان نیز او را غمگین کرد.

در جامعه فصل 2، سلیمان به دنبال لذت می رود. آیا لذت به انسان رضایت در زندگی می دهد؟ و اگر انسان تا جایی که می توانست پروژه ها را دنبال می کرد چه؟ آیا این باعث رضایت انسان می شود؟ سلیمان احتمالاً ثروتمندترین مرد جهان در این زمان بود و می توانست هر کاری که می خواست انجام دهد. او به هر کاری که انجام داده بود نگاه کرد و اعلام کرد که بی معنی است. حتی وقتی به خرد فکر می کرد، می دید که فواید آن ماندگار نیست. انسان باید به آنچه خدا در زندگی به او می دهد راضی باشد. این خداوند است که می تواند به انسان خرد، دانش و خوشبختی بدهد.

روز 73: جامعه 7 و 8

در جامعه 7، سلیمان به ارائه سخنان حکیمانه در مورد چگونگی زندگی باز می گردد. او آنچه را که در زندگی خوب است در نظر می گیرد. داشتن یک نام خوب خوب است. خوب است که سرنوشت خود را با مرگ در نظر بگیریم. سپس ما را غافلگیر می کند. او به عنوان کسی که به دنبال خوشبختی بوده است، به ما می گوید که غم و اندوه بهتر است! بخشی در مورد آنچه برای انسان در زندگی بهتر است وجود دارد. سلیمان هنوز حکمت را از اهمیت بالایی برخوردار می داند زیرا نگهدارنده انسان است. حتی در این صورت، باید مراقب بود که "بیش از حد عاقل" نباشد.

جامعه 8 چندین حقیقت را به ما می گوید. ما روز مرگمان را نمی دانیم. مجازات جنایات به سرعت اتفاق نمی افتد، بنابراین مردم فکر می کنند که می توانند از آن فرار کنند. به نظر می رسد برخی از افراد شریر آنچه را که دستکاران سزاوار آن هستند به دست می آورند و برخی از افراد عادل آنچه را که شریران سزاوار آن هستند دریافت می کنند. همه این چیزها را می توان تحت دست خدا در نظر گرفت. اما انسان نمی تواند بفهمد که خدا چگونه در زندگی مردم کار می کند. ما باید محدودیت های خود را بپذیریم. ما نمی دانیم چه چیزی می خواهیم بدانیم زیرا خدا نیستیم.

مقدمه ای بر کتاب غزل آوازا

آهنگ ترانه ها سرود عشق است. موضوع آن نسبتاً ساده است، اما درک جزئیات آن دشوار است. چوپان ای وجود دارد که عاشق پادشاهی است. پادشاه نیز یک چوپان است. این تضاد نقش ها نیست. داوود پادشاه شبان بود و پادشاه اسرائیل به عنوان شبان قوم شناخته می شد. پادشاه متوجه چوپان می شود و عشق خود را به او افزایش می دهد. او سه توصیف دقیق از زن با استفاده از اصطلاحات کشاورزی و اصطلاحات دیگر ارائه می دهد. او یک بار او را توصیف می کند، اما این یک توصیف عالی است. این یک عاشقانه معمولی نیست، زیرا پادشاه مدام خاموش می شود.

این عاشقانه بر اساس اورشلیم است، بنابراین ما فکر می کنیم که این در مورد سلیمان و عشق او است. تعدادی چیز وجود دارد که با سلیمان بودن پادشاه نیز مطابقت دارد. مشکل این است که سلیمان به یک زن عشق نداشت، بلکه به بسیاری از زنان عشق داشت. او همچنین در اواخر زندگی خود اشتباهات جدی مرتکب شد. ما باعث می شویم فکر کنیم که داستان بیشتر تمثیلی از عشق بین دو نفر است، اما چه کسی؟

کتاب مقدس از محبت خدا به اسرائیل مانند عشق یک مرد به یک زن صحبت می کند. با استفاده از این ایده، الگوی آهنگ آهنگ ها به خوبی کار می کند. جایی که به خوبی کار نمی کند، در توصیف فیزیکی مرد مانند اشاره به پرستاری از او در سینه مادرش است. این فقط یک اشاره دیگر در کتاب مقدس به محبت باقی می ماند - عشق بین مسیح و ایمانداران. این عاشقانه است که در سطح معنوی بسیار خوب کار می کند. هنوز درک جزئیات آسان نیست، اما بسیار خوب کار می کند. ما دو فصل اول را به عنوان نمونه ای از این موضوع در نظر می گیریم.

روز 74: آهنگ آهنگ های 1 و 2

در سرود 1 با چوپان ملاقات می کنیم که نام پادشاه را شنیده است. چوپان واقعا نماینده ایمانداران است و پادشاه نماینده عیسی است. او نمی داند کجا زندگی می کند، که تعجب آور است. او عاشق او است. او شش ماه را شنیده اند اما نمی دانند کجا زندگی می کند. این زن خود را چوپان توصیف می کند که برای دیگران کار می کند اما برای خودش کار نمی کند. او همچنین در یک تاکستان کار می کند. به همین ترتیب، شاگردان عیسی به عنوان کارگران در تاکستان و کارگران در میان گله خدا توصیف می شوند. هر دو توصیفی از نحوه کار ایمانداران در میان قوم خدا هستند. او می خواست پادشاه را پیدا کند و با او باشد. وقتی نزد او می رود، خود را در میان دیگرانی می بیند که او را نیز دنبال می کنند. پادشاه تحت تأثیر او قرار می گیرد و او را به عنوان اسبی مناسب برای پادشاه توصیف می کند. هر دو زیبایی دیگری را تحسین می کنند. آنها عاشق هستند.

آهنگ 2 چوپان را به عنوان انواع گل (زعفران و زنبق) توصیف می کند. و او مانند درخت سیب است که از آن لذت می برد. او را به خانه او می آورند و میوه و شراب و عشق می دهند. این یک موقعیت نزدیکی است. سپس پادشاه به عنوان غزال وارد می شود. هم پادشاه داوود و هم شائول پادشاه به عنوان غزال توصیف می شدند، یعنی موجوداتی مهربان در خانه در مکان های مرتفع. این توصیف پادشاهانی است که کار خدا را انجام می دهند. پادشاه چوپان را به عمل فرا می خواند. زمان مناسبی برای این کار است. به او وظیفه محافظت از تاکستان (جامعه ایمانداران) در برابر روباه های میوه خوار (دشمنان) داده شده است. در همین حال، پادشاه مانند غزال در میان کوهستان، در میان نیلوفرها (سایر مؤمنان) می رود. هم پادشاه و هم زن کارهایی برای انجام دادن دارند. این مانند عیسی و شاگردانی است که کار خدا را انجام می دهند.

مقدمه ای بر کتاب اول پادشاهان

کتاب اول پادشاهان بخش اولیه زمان پادشاهان اسرائیل را توصیف می کند، در حالی که کتاب دوم پادشاهان قسمت دوم را توصیف می کند. آنها با هم از مرگ داوود پادشاه تا پایان آخرین پادشاه اسرائیل و یهودا می روند. کتاب های پادشاهان از

جایی شروع می شوند که کتاب دوم سموئیل به پایان رسید. از ابتدای اول سموئیل تا پایان دوم پادشاهان، تاریخ پیوسته ای از اسرائیل از سموئیل پادشاه ساز تا آخرین پادشاه وجود دارد.

اول پادشاهان توضیح می دهد که چگونه یکی از پسران داوود، سلیمان، پادشاه شد. او بزرگترین پادشاه اسرائیل شد. شرح حکمت و ثروت او در بخش اول کتاب آمده است. سلیمان معبد خدا را در اورشلیم ساخت که جایگزین خیمه متحرک شد. اما سلیمان تا پایان عمرش وفادار نماند. ناکامی های او منجر به تقسیم ملت به دو بخش شد. قسمت شمالی از 10 قبیله تشکیل شده بود و اسرائیل نامیده می شد. قسمت جنوبی از 2 قبیله تشکیل شده بود و یهودا نامیده می شد. پسران داوود بر یهودا حکومت کردند. این مراحل پادشاهان خوب و بد را پشت سر گذاشت. پادشاهی شمالی اسرائیل توسط تعدادی سلسله جداگانه اداره می شد. مراحل پادشاهان بد و بدتر را پشت سر گذاشت. پادشاهی شمالی اسرائیل پادشاه خوبی وجود نداشت. 1 پادشاهان ما را به زمان یهوشافاط در پادشاهی جنوب و سلسله ای می برند که اخاب را در پادشاهی شمال نیز در بر می گرفت.

پس از کتاب اول پادشاهان به سراغ اول تواریخ می رویم که زمان های مشابه کتاب اول پادشاهان را پوشش می دهد. آنها سوابق موازی هستند. تنها پس از اتمام 1 تواریخ به سراغ 2 پادشاهان خواهیم رفت.

روز 75: 1 پادشاهان 2 و 11

اول پادشاهان فصل 2 آخرین نصیحت داوود پادشاه را به سلیمان پادشاه جدید توصیف می کند. این نصیحت شبیه به نصیحت موسی به یوشع است - دستورات خدا را نگه دارید تا همه چیز درست شود. به عبارت دیگر، خدا را در اولویت قرار دهید. همین توصیه را می توان به هر جوانی در آغاز زندگی خدمتی خود داد. دیوید کارهای ناتمام ای داشت که با افراد داشت. او از سلیمان خواست که این کار را به پایان برساند که سلیمان این کار را انجام داد. ما توجه می کنیم که سلیمان قبلا به عنوان مردی خردمند شناخته می شد، حتی قبل از اینکه حکمت بیشتری از خدا به او داده شود. درخواست سلیمان از خدا برای اینکه به او حکمت بدهد، نمونه دیگری از حکمت او بود. مثال دیگر توانایی او در دیدن خیانت به درخواست برادرش آدونیا بود. آدونیا خواست تا با دختری که با پادشاه پیر داوود خوابیده بود ازدواج کند تا او را گرم نگه دارد. خوابیدن با همسر یک پادشاه نشانه این بود که آن شخص نیز پادشاه است، زیرا او نقش پادشاه قبلی را بر عهده می گرفت. سلیمان این خرد را داشت که بفهمد آدونیا چه می کند و شورشی را از بین ببرد.

ما قبلا در مورد عظمت سلیمان می خواندیم، بنابراین اکنون به مرحله بعدی می رویم - زوال سلیمان. اول پادشاهان فصل 11 عشق سلیمان به زنان را توصیف می کند. سلیمان با نقض شریعت موسی در مورد پادشاهان، با بسیاری از زنان خارجی ازدواج کرد. همسران قلب سلیمان پیر را چرخاندند تا او شروع به ساختن عبادتگاه برای خدایان خارجی کرد. خدا از سلیمان خشمگین شد و دشمنانی را علیه او فرستاد، به طوری که دیگر آرامش نداشت. به عنوان مجازات بیشتر، خدا به او گفت که پادشاهی او به دو قسمت تقسیم خواهد شد و بخش اعظم به پسرش خواهد رسید. پایان سلطنت سلیمان آنطور که می توانست باشکوه نبود. این درس غم انگیزی است که افراد وفادار باید ایمان خود را تا آخر حفظ کنند و در سنین پیری خود روی برگردانند.

روز 76: اول پادشاهان 12 و 13

اول پادشاهان فصل 12 ما را با پسر سلیمان، رحبعام آشنا می کند. ممکن بود انتظار داشته باشیم که رحبعام مردی خردمند باشد، اما اینطور نبود. رحبعام می خواست مالیات را افزایش دهد تا از پدرش بیشتر شود. در تلاش برای بزرگتر بودن از پدرش، او بسیار کمتر شد. همانطور که پیشگویی شده بود، 10 قبیله شورش کردند و توسط مردی به نام یربعام، پسر نبط، رهبری شدند. یربعام می دانست که خدا او را به عنوان پادشاه منصوب کرده است، اما باز هم علیه خدا شورش کرد. او دین کاذب پرستش دو گوساله طلایی را برای دور کردن مردم از خدا بنا نهاد. این بت پرستی در سرتاسر دوران پادشاهی شمالی اسرائیل ادامه یافت. ما شورش اسرائیل را در کوه سینا به یاد می آوریم، جایی که آنها گوساله طلایی ساختند.

خدا از کاری که یربعام هنگام ساخت گوساله های طلایی انجام داده بود خشمگین بود. در اول پادشاهان فصل 13، ما در مورد تلاش خدا برای متوقف کردن آن می خوانیم. خدا پیامبری را از یهودا فرستاد تا در حالی که یکی از گوساله های طلایی خود را پرستش می کرد، با یربعام مقابله کند. یربعام در محراب بود و قربانی می کرد که پیامبر حرف او را قطع کرد. می توانید واکنش پادشاه را تصور کنید. پیامبر در برابر محراب صحبت کرد و نشانه ای داد که این کلمات درست هستند. پادشاه دستور دستگیری پیامبر را صادر کرد، اما با این کار بازویش پڑمرده شد. اکنون پادشاه خجالت زده را تصور کنید. او مجبور شد از پیامبر خدا التماس کند که بازویش را شفا دهد، که این اتفاق افتاد. و سپس نشانه دیگری از محراب محقق شد. یربعام دلایل زیادی برای ایمان به خدای حقیقی و پیروی از او داشت، اما این کار را نکرد. حتی وقتی نشانه هایی داده می شود، بسیاری از

مردم هنوز ایمان نمی آورند. این فصل با وقایع عجیب گذشته شدن پیامبر توسط شیر ادامه می یابد. هر زمان که عجیب به نظر می رسد، باید به دنبال معنای عمیق تری باشیم. در این مورد، پیامبر الگویی از عیسی است. عیسی پیامبر خدا از یهودا بود که نشانه هایی را انجام داد تا مردم را به سوی خدا برگرداند. شباهت های دیگری نیز وجود دارد که می توان آنها را حل کرد.

روز 77: 1 پادشاهان 14 و 15

یربعام به یاد آورد که پیامبری از اسرائیل پادشاهی او را پیشگویی کرده بود. در اول پادشاهان فصل 14، پسرش بیمار شده بود، بنابراین همسرش را نزد پیامبر فرستاد تا ببیند آیا پسرش بهتر می شود یا خیر. به نظر می رسد که یربعام نمی خواست مردم بدانند که او نزد پیامبر خدا می رود، بنابراین همسرش را در لباس مبدل فرستاد. البته خدا این را دید. پیامبر به مادر گفت که پسرش خواهد مرد در حالی که بقیه اعضای خانواده رنج خواهند برد. سلسله ناپود خواهد شد. به یربعام دلایل خوبی برای اعتقاد به خدای حقیقی داده شده بود و او آنها را رد کرده بود. او تمام پادشاهی شمالی اسرائیل را به بت پرستی هدایت کرده بود و اکنون باید با مجازات خود روبرو می شد.

پادشاهی جنوبی یهودا بهتر عمل کرد، اما نه چندان. رحبعام بن سلیمان بدی کرد. او بت پرستی و فحشا را ترویج می کرد. پس خدا مصر را فرستاد تا ثروت او را بگیرد. او اکنون بسیار کمتر از پدرش سلیمان بود، اگرچه می خواست بزرگتر باشد. دلیل احتمالی به ما داده می شود که چرا رحبعام اینقدر بد بود. مادرش یک اسرائیلی نبود بلکه یک عمونی بود. به طور معمول، عمونی ها خدای دیگری را پرستش می کردند (اول پادشاهان فصل 11 آیه 5).

رحبعام پادشاه یهودا توسط پسرش ابیا جانشین شد. در کتاب های پادشاهان، خدا ارزیابی خود را در مورد خوب یا بد بودن پادشاهان ارائه می دهد. ابیا آدم بدی بود. اما پسرش آسا خوب بود. آسا آسیب روحانی را که ابیا وارد کرده بود از بین برد. آسا کامل نبود، اما خدا همچنان آسا را مثبت ارزیابی کرد. در همین حال، در پادشاهی شمالی اسرائیل، سلسله شیطانی یربعام با سلسله شیطانی بعشا جایگزین شد. این الگوی بقیه پادشاهان را تعیین کرد. پادشاهی شمالی اسرائیل فقط پادشاهان بدی داشت. پادشاهی جنوبی یهودا هم پادشاهان خوب و هم پادشاهان بد داشت.

مقدمه ای بر کتاب اول تواریخ

دو کتاب تواریخ تاریخ دوم اسرائیل را تشکیل می دهند. آنها درست به زمان آدم برمی گردند و نام افراد را تا زمان داوود پوشش می دهند. آنها به دنبال نام ها، سپس تاریخ پادشاهی یهودا را از داوود تا تبعید به بابل توصیف می کنند. دو کتاب تواریخ سابقه ای موازی از تاریخ با دو کتاب پادشاهان هستند.

تاریخ کتب تواریخ از سه جهت اصلی با تاریخ کتب پادشاهان متفاوت است. اولاً، شجره نامه قوم خدا را که به آدم از زمان قبل از پادشاهان باز می گردند، پوشش می دهد. ثانیاً، تأکید بسیار بیشتری بر معبد اورشلیم و کارهایی که با آن انجام می شود دارد. ثالثاً، در درجه اول به پادشاهان یهودا مربوط می شود و نه به پادشاهان اسرائیل. بنابراین تواریخ وقایع نگاری چگونگی زندگی خدا با قومش در اورشلیم است. رویداد کلیدی در کتاب های تواریخ ساخت و سازماندهی معبد در اورشلیم است. خدا اینگونه با قومش زندگی می کرد و با آنها تعامل داشت.

نه فصل اول کتاب اول تواریخ شجره نامه های آدم تا داوود را پوشش می دهد. اشاره مختصری به شائول پادشاه وجود دارد، اما فقط وقایع مرگ او ذکر شده است. فصل های باقی مانده در مورد پادشاه داوود، اطرافیانش و آماده سازی برای ساخت معبد خدا در اورشلیم است. شرح مفصلی از راهپیمایی صندوق عهد به اورشلیم و ستایش داوود به دلیل آن وجود دارد. شرحی از وعده های خدا به داوود و شرحی از افرادی که برای خدمات معبد سازماندهی شده اند وجود دارد.

روز 78: 1 تواریخ 1 و 16

اول تواریخ 1 اولین فصل از نه فصل در مورد شجره نامه های انسان است. فهرست مختصری از آدم تا زمان نوح و سپس جزئیات فرزندان بلافصل پسران نوح وجود دارد. اینها قرار بود به ملت هایی تبدیل شوند که در پیدایش فصل 10 ذکر شده اند. سپس شجره نامه ها به ابراهیم و فرزندان منتهی می شود. اول تواریخ 1 یادآور بسیاری از شخصیت هایی است که در مورد آنها خوانده ایم. فصل های 2 تا 9 نوادگان پسران اسرائیل، 12 قبیله را پوشش می دهد. اطلاعات بیشتری در مورد نوادگان قبیله یهودا نسبت به سایر قبایل داده شده است. این بخش ما را به پادشاه داوود می برد.

اول تواریخ فصل ۱۶ بخش اول یک رویداد مهم را توصیف می کند. در آن صندوق عهد خدا به شهر اورشلیم رسید. به عبارت دیگر، نماد حضور خدا به شهر خدا رسید. به چادر مخصوصی که داوود پادشاه برای آن ساخته بود رفت، جایی که باید تا زمانی که به معبدی که سلیمان ساخته بود برود، در آنجا بماند. فرا رسیدن حضور خداوند با برکت، ستایش و شکرگزاری همراه است. این فصل شامل یک مزمور ستایش است که در واقع مجموعه ای از بخشی از مزمور 105، تمام مزمور 96 و بخشی از مزمور 106 است. همه اینها به ملت ها اشاره دارد. معبد خدا در اورشلیم قرار بود برای همه ملتها شاهد باشد. خوانندگان و دروازه بانان با صندوق عهد برپا شدند. با این حال، قربانی ها در خیمه که هنوز در جبعون بود تقدیم شد. قرار بود تا زمانی که معبد خدا ساخته نشود، استفاده از خیمه ادامه یابد.

روز 79: 1 تواریخ 21 و 22

در اول تواریخ فصل 21 داوود مجبور شد تعداد سپاه خود را بشمارد. این توسط خدا گناه محسوب می شد و منجر به انتخاب 3 مجازات شد. داوود یکی را انتخاب کرد که مستقیماً توسط خدا آورده شده است زیرا خدا مهربان است. معلوم شد که این درست است زیرا خدا با رحمت فرشته اش را از نابودی مردم باز داشت. محل رحمت خرمن کوبی بود. در آیه اول فصل بعدی، داوود فهمید که این مکان دقیقاً قرار است به محل مذبح خدا و خانه خدا تبدیل شود. در تمام تاریخ اسرائیل، به آنها گفته شده بود که مکانی برای آنها آشکار خواهد شد. حالا، برای اولین بار، آنها می دانستند که خدا خانه و نام خود را کجا قرار می دهد. این مکان رحمت بود و مکانی بود که خدا در آینده در آن مهربان بود. این جایی بود که صندوق عهد قرار می گرفت که "صندلی رحمت" را داشت. خدا می خواهد به انسان رحم کند، اما انسان باید به روشی که خدا می خواهد نزد خدا بیاید. یکی از راه ها قربانی کردن است که در شریعت موسی توضیح داده شده است. یک اصل مهم قربانی این است که شخصی که قربانی می کند باید شخصاً مواد را برای خدا قربانی کند.

اکنون که محل خانه خدا مشخص شد، تدارکات ساختمان آغاز شد. اول تواریخ 22 وسعت این موارد را توصیف می کند. تعداد فلزات گرانبها ارائه شده بسیار زیاد بود و سرو از جنگل لبنان می آمد. باید خانه ای مناسب برای خدا باشد. داوود تشخیص داد که آنچه اتفاق می افتد تحقق وعده ای است که خدا به او داده بود. او پسری خواهد داشت که خانه خدا را می ساخت. داوود تمام تلاش خود را کرد تا مواد، مردم و پسرش سلیمان را برای این کار آماده کند.

روز 80: 1 تواریخ 28 و 29

تدارکات برای ساختن خانه خدا در اول تواریخ فصل 28 ادامه یافت. داوود رهبران مردم را فراخواند و دلایل ساخت ساختمان را توضیح داد. خدا به او گفته بود که سلیمان قرار است خانه را بسازد. داوود نقشه ساختمان را از خدا دریافت کرده بود. او دقیقاً می دانست که چه چیزی لازم است و چه کسی باید چه کاری انجام دهد. این شامل ارباب خدا بود که کروییان بود. اینها موجودات بالاداری بودند که از طلا ساخته شده بودند و قرار بود حضور خدا را حمل کنند. با این کار ما آن را به معنای جلال یا روشنایی حضور خدا می فهمیم. کسانی که قرار بود خانه خدا را بسازند باید مراقب باشند که به روش درست بسازند، زیرا خدا انگیزه های قلب را درک می کرد.

گنجینه ای که برای معبد خدا استفاده می شد شامل غنایم جنگی بود که خدا به داوود داد. همچنین شامل ثروت شخصی زیادی از داوود و مردم بود، همانطور که در اول تواریخ 29 می خوانیم. مردم با کمال میل و خوشحالی بخشند. درس هایی وجود دارد که چگونه ایمانداران می توانند ببخشند، زیرا خدا یک بخشنده شاد را دوست دارد. همچنین درس هایی در مورد اینکه ثروت ما از کجا می آید وجود دارد. همانطور که داوود می گوید، هر چیزی که داریم در وهله اول از خدا می آید. فصل و اول تواریخ با تاجگذاری سلیمان و مرگ داوود به پایان می رسد. ما توجه می کنیم که آنها بر "تخت خداوند" نشستند. این بدان معناست که آنها به عنوان نماینده خدا بر تخت خدا نشستند. آنها باید برای خدا به عنوان نماینده زمینی او سلطنت می کردند.

مقدمه ای بر کتاب دوم پادشاهان

2 پادشاهان ما را از زمان اخزیا پادشاه اسرائیل می برد و زمانی را که پادشاهی شمالی اسرائیل توسط آشوریان تصرف شد، پوشش می دهد. هیچ پادشاه خوبی بر اسرائیل در شمال وجود نداشت و پادشاهی از نظر روحانی به سمت پایین رفت تا اینکه برداشته شد. خدا ایلیا و الیشع را فرستاد تا مردم را نزد خدای اسرائیل بازگردانند. ملت گوش نداد، اگرچه افراد به خدا اعتماد کردند. در زمان یهو پادشاه اشکال بت پرستی از بین رفت، اما بازگشت ملی مشخصی به خدای اسرائیل وجود نداشت. خداوند اسرائیل را با احیای قلمرو در زمان یربعام دوم برکت داد، اما پس از آن پادشاهی به آرامی توسط کشورهای خارجی تصرف شد تا اینکه آشوری ها به طور کامل به آن پایان دادند. پادشاهی جنوبی یهو دا به سختی از خود جان سالم به در برد. همچنین توسط

آشوری ها تسخیر شد. پادشاه آن زمان، حزقیا پادشاه، به خدا توکل کرد و اعتماد او پادشاه گرفت. خدا مداخله کرد تا ارتش آشوری را که شهر محاصره شده اورشلیم را محاصره کرده بودند، نابود کند.

پادشاهی جنوبی یهودا در کتاب دوم پادشاهان در زمان پادشاه خوب یهوشافاط آغاز شد. اما پسرش یهورام و نوه اش اخزیا بیشتر به پسران اخاب پادشاه شریر شباهت داشتند تا یهوشافاط نیکوکار. بعدها پادشاهان خوبی وجود داشتند، به ویژه حزقیا و یوشیا. هنگامی که آنها مردند، شر بازگشت. اوضاع در پادشاهی از نظر روحی آنقدر بد شد که نمی توان آنها را درمان کرد. ابتدا مصر، سپس سرانجام بابل حمله کرد. و هر دو پادشاهی اسرائیل و یهودا از بین رفتند. آنها دیگر در زمان کتاب مقدس حاکمیت مستقلی نداشتند. خدا مردم را به طور کامل نابود نکرد. برخی در تبعید حفظ شدند و در میان ملت هایی پراکنده شدند که منتظر تحقق هدف آینده خدا بودند.

روز 81: 2 پادشاهان 2 و 4

دوم پادشاهان 2 سابقه پایان خدمت ایلیا نبی و انتقال آن به الیشع نبی را دارد. این نماد انتقال شل ایلیا به الیشع بود. ایلیا در گردبادی برده شد و الیشع را تنها گذاشت. درست مانند ایلیا، الیشع نبی قادر به انجام معجزات بود. این زمانی مشاهده شد که الیشع توانست جریان رود اردن را متوقف کند. معجزه دوم زمانی دیده شد که الیشع آبهای اریحا را شفا داد. بدیهی است که برخی از مردم قدرت خدا را نشناختند و آن را مسخره کردند. این علیرغم بهره مندی از خود آب بود. آنها به خاطر مسخره کردن قدرت خدا مجازات شدند. این یک درس برای دیگران نیز بود.

در دوم پادشاهان 4 از قدرت خدا برای منفعت رساندن به دیگران استفاده شد. اولاً، به یک بیوه اجازه می داد تا بدهی های خود را پرداخت کند. این امر مانع از فروش پسرانش برای پرداخت بدهی شد. این کار خداست که به بیوه ها کمک کند. این بیوه از خانواده ای نادر در پادشاهی شمالی اسرائیل بود که به خدا خدمت می کردند. ثانیاً، ما داستان زن دیگری را داریم که به خدا احترام می گذاشت. او هر زمان که الیشع از آنجا عبور می کرد برای او محل اقامت فراهم می کرد. به سپاسگزاری، خداوند به او برکت داد و پسری به او داد. وقتی پسر بزرگ شد، درگذشت. الیشع با موفقیت به خدا متوسل شد تا پسر را از مردگان برخیزد. این فصل همچنین شفای غذا در قابلمه و تقسیم جو برای تغذیه صد نفر را دارد. ما معجزات عیسی را به یاد می آوریم، مانند غذا دادن به 5000 نفر و زنده کردن مردگان. عیسی پیامبری بزرگتر از ایلیا یا الیشع بود و می توانست معجزات بیشتری انجام دهد.

روز 82: 2 پادشاهان 17 و 18

پایان پادشاهی شمالی اسرائیل در دوم پادشاهان فصل 17 شرح داده شده است. به ما گفته می شود که چه اتفاقی افتاده و چرا. اسرائیل به اندازه ملت هایی که اسرائیل در زمان یوشع از شر آنها خلاص شده بود، بد شده بود. خدا در خلاص شدن از شر آنها منصف و ثابت قدم بود. اسرائیل به آشور که در عراق امروزی بود برده شد. آشور به جای آنها در اسرائیل، خارجی ها را اسکان داد. این مردم هم خدای اسرائیل و هم خدایان خود را می پرستیدند. آنها به افرادی تبدیل شدند که در زمان عیسی به عنوان سامریان شناخته می شدند. اسرائیلی ها به آنها نگاه تحقیر آمیز می کردند زیرا خدا را به طور کامل نمی پرستیدند.

هنگامی که آشوری ها به پادشاهی شمالی اسرائیل فرود آمدند، به تهاجم خود به سوی جنوب به پادشاهی یهودا ادامه دادند. حزقیا پادشاه در این زمان پادشاه بود. او پادشاه خوبی بود و پرستش معنوی کشور را اصلاح کرد. در دوم پادشاهان فصل 18 به ما گفته شده است که او بسیار به خدا اعتماد داشت. با این حال، حتی حزقیا نیز برخی از گنجینه های خدا را برای پرداخت به آشوریان بخشید. این کار نکرد و آشوری ها به اورشلیم حمله کردند. در این فصل ما پیام آشوری را داریم تا مردم اسرائیل را به سمت آنها جذب کنیم. آنها تفکر بنی اسرائیل را می دانستند و می توانستند از پیامبران خود نقل قول کنند. وضعیت از نظر انسانی ناامید کننده بود.

روز 83: 2 پادشاهان 19 و 20

حزقیا از پیام آشوریان در دوم پادشاهان 19 مطلع شد. او کاری را انجام داد که ایمانداران باید در یک بحران انجام دهند – او با فروتنی موضوع را در دعا نزد خدا برد و به خداوند اعتماد کرد. او تصور نمی کرد که خدا به او کمک کند. خدا از طریق اشعیا نبی به حزقیا پاسخ داد. در پاسخ، اورشلیم (صهیون) به زنی تشبیه شده است که موهای خود را از تکبر آشور پرتاب می کند. خدا فرشته خود را فرستاد و 185000 مرد آشوری را از اطراف اورشلیم کشت. اورشلیم دوباره محل رحمت خدا برای

قوم خدا بود. پادشاه آشور به سرزمین خود بازگشت و بعدا در معبد خدای دروغین خود کشته شد. این چنان پیروزی چشمگیری بود که ملت های اطراف در مورد آن شنیدند. آنها به عظمت خدای اسرائیل پی بردند.

زندگی برای حزقیا آسان تر نشد. در دوم پادشاهان فصل 20 متوجه می شویم که او یک بیماری کشنده داشته است. او در غم و اندوه خود از خدا التماس کرد که بتواند عمر طولانی تری داشته باشد. او بر اساس زندگی وفادارانه خود درخواست تجدید نظر کرد. یک بار دیگر، خدا از طریق اشعیا نبی به او پاسخ داد. اشعیا به او گفت که در عرض 3 روز، شفا خواهد یافت و به معبد خداوند خواهد رفت. خدا به حزقیا نشانه ای داد که شفا خواهد یافت و خدا به او 15 سال عمر دیگر می دهد. حزقیا هیبتی از سرزمین بابل پذیرفت. بابل رقیب آشور بود و آنها سپاسگزار بودند که ارتش آشور نابود شده بود. حزقیا ثروت خود را به آنها نشان داد که بابلی ها بعدا برای گرفتن آن برمی گشتند.

روز 84: 2 پادشاهان 22 و 25

پس از سلطنت حزقیا پادشاه، اسرائیل از خدا روی گرداند. آنها پیروزی را که خدا بر آشوریان به آنها داده بود فراموش کردند. این در زمان سلطنت منسی پادشاه و آمون پادشاه بود. آنگاه یوشیا پادشاه جوان بر تخت سلطنت نشست. او فقط 8 سال داشت که تاج و تخت را به دست گرفت. هنگامی که او 18 ساله بود، پس از غفلت پادشاهان قبلی، شروع به تعمیر معبد کرد. در این زمان، آنها یک نسخه از شریعت را پیدا کردند که برای یوشیا خوانده شد. یوشیا به روش درستی واکنش نشان داد. او به اشتباهات مردم اعتراف می کند و اصلاحات ملی را برای جستجوی خدا آغاز می کند. پیامبری به نام هولدا به او پاسخ داد. خدا از مردم عصبانی بود، اما یوشیا کار درست را انجام می داد. با وجود تمام تلاش های یوشیا، فاجعه ای علیه پادشاهی پیش بینی می شد.

این فاجعه در دوم پادشاهان 25 رخ داد. بابلی ها به سرزمین حمله کردند و اورشلیم را تصرف کردند. پادشاه آن زمان، صدقیا، وفادار نبود و به خدا اعتماد نداشت. هیچ درمان معنوی وجود نداشت. خدا اجازه داد که معبدش در اورشلیم نابود شود و فلزات گرانبها به بابل برده شوند. در پایان فصل، شهر اورشلیم سوزانده شد، معبد از بین رفت و پادشاه کشته شد. چیزی از پادشاهی باقی نمانده بود، جز اینکه متوجه می شویم پادشاه قبلی یهودا، یهوایکین، هنوز در بابل زندگی می کرد. پس از سالها بعد، این پادشاه را از زندان بیرون آوردند و سر سفره پادشاه غذا خوردند. گویی باید بفهمیم که مرگ پادشاهی پایان کار نبود. این اشاره ای است که در آینده پادشاهی وجود خواهد داشت که پسر داوود است و پادشاهی را احیا خواهد کرد. یهوایکین در متی فصل 1 آیه های 12 تا 16 با عیسی مرتبط است. این بخش پایانی کتاب دوم پادشاهان مشتاقانه منتظر عیسی است، که پادشاهی خواهد بود که پسر داوود است و پادشاهی را احیا خواهد کرد.

مقدمه ای بر کتاب دوم تواریخ

دومین کتاب تواریخ از جایی شروع می شود که اولین کتاب تواریخ به پایان می رسد. اول تواریخ با مرگ پادشاه داوود به پایان رسید. دوم تواریخ با پادشاه بعدی، سلیمان، شروع می شود که حکمت می خواهد. سلیمان با این حکمت و با اطلاعات پدرش معبد خدا را در اورشلیم ساخت. نماد حضور خدا، صندوق عهد، به معبد برده شد. و جلال خدا معبد را پر کرد. سلیمان دعای وقف معبد کرد که خدا به آن پاسخ داد. در اوج عظمت سلیمان، می خوانیم که چگونه پادشاهان و ملکه های جهان از حکمت سلیمان مطلع شدند. هیچ اشاره ای به خطاهای سلیمان که در اول پادشاهان به دست می آوریم وجود ندارد. عظمت پادشاهی سلیمان به زودی پس از مرگ سلیمان ناپدید می شود. هیچ پادشاه دیگری به این عظمت این عصر طلایی نزدیک نشد.

قبایل شمالی اسرائیل در زمان پسر سلیمان شورش کردند و یک پادشاهی جداگانه در شمال برپا کردند. اما کتاب تواریخ بر پادشاهی جنوبی یهودا و پادشاهانی که از نسل داوود پادشاه بودند تمرکز دارد. تاریخ گزارشی صادقانه از فراز و نشیب های پادشاهان پس از آن است. پادشاهان خوب آسا، یهوشافات، حزقیا و یوشیا بیشتر از پادشاهان بد مورد توجه قرار می گیرند. این کتاب با سقوط اورشلیم و تبعید تعداد کمی از مردم به پایان می رسد. مانند کتاب های پادشاهان، کتاب های تواریخ با آن یادداشت غم انگیز به پایان نمی رسند. در پادشاهان این واقعیت متمرکز بود که هنوز پادشاهی وجود داشت که پسر داوود بود و امید را زنده نگه می داشت. در تواریخ بر بازسازی معبدی تمرکز دارد که خداوند در زمان کوروش پادشاه ایران برنامه ریزی کرده بود. تمرکز بر تواریخ در معبد تا انتها حفظ می شود.

روز 85: 2 تواریخ 12 و 13

پادشاهی که جانشین سلیمان شد، پسرش رحبعام بود. درباره رحبعام در دوم تواریخ فصل 12 می خوانیم. رحبعام مانند پدرش نبود. او به زودی و به طور کامل از خدا روی گرداند. در مجازات، خداوند پادشاه مصر را فرستاد تا به سرزمین حمله کند و بسیاری از شهرهای این سرزمین را تصرف کند. خداوند پیامبری را فرستاد تا به رحبعام دلایل حمله را بگوید. رحبعام و رهبران به درستی واکنش نشان دادند. با این حال، آنها مجبور شدند به پادشاه مصر خدمت کنند و بسیاری از ثروتی را که سلیمان جمع آوری کرده بود از دست دادند. دیدگاه کلی رحبعام این بود که او پادشاهی شیطانی است.

پسرش ابیا جایگزین رحبعام شد. برجسته ترین دستاورد او در دوم تواریخ 13 شرح داده شده است. هنگامی که آنها با لشکری از یربعام پادشاه اسرائیل روبرو شدند، به ما بینشی در مورد روش های مختلف پرستش بین پادشاهی شمالی اسرائیل و پادشاهی جنوبی یهودا داده می شود. یهودا پرستش معبد و کثیسی را داشت، در حالی که اسرائیل به گوساله های طلایی تکیه می کرد. در این نبرد، ابیا به خدا توکل کرد و بنابراین خدا به آنها پیروزی داد. این گزارش دیدگاه کلی خدا از ابیا را به ما نمی گوید، اگرچه اول پادشاهان فصل 15 به ما می گوید که او شرور بود.

روز 86: 2 تواریخ 14 و 15

سلطنت پادشاهان شیطانی در دوم تواریخ ۱۴ با آمدن پادشاه خوب آسا به پایان رسید. پرستش خدا و حفظ قوانین خدا احیا شد. یک حذف موازی از اقلام پرستش دروغین وجود داشت. خداوند آسا را با 10 سال آرامش پاداش داد. سپس حمله ارتش عظیمی از اتیوپی صورت گرفت. مانند ابیا قبل از او، آسا به خدا توکل کرد و اعتماد او پاداش گرفت. آنها پیروزی داشتند و مقدار زیادی غنایم دریافت کردند.

در دوم تواریخ 15 به ما اصلی داده شده است که در طول زمان پادشاهان عمل می کرد. در آیه دوم آمده است – "خداوند با شماسمت وقتی با او هستی. اگر شما به دنبال او، او را به شما پیدا خواهد شد، اما اگر شما او را ترک کنید، او شما را ترک خواهد کرد. اگر پادشاهی سعی می کرد آنچه را که خدا می خواهد انجام دهد، پس خدا با او بود. اما اگر پادشاه آنچه را که خدا می خواست انجام نمی داد، پس خدا با او نبود. در آسا این اصل را به وضوح می بینیم. آسا تشویق شد تا آنچه را که خدا می خواهد انجام دهد. او حتی به پادشاهی شمالی اسرائیل رفت و بخش هایی از آن را اصلاح کرد. از آنجا که آسا و مردم به دنبال خدا بودند، خدا با آنها بود و به آنها آرامش داد. این اصل در زندگی افراد نیز کار می کند.

روز 87: 2 تواریخ 16 و 17

پادشاه آسا به عنوان یک پادشاه خوب توصیف می شود. با این حال، دوم تواریخ 16 به ما می گوید که او کامل نبود. علیرغم توکل او به خدا در مواجهه با دشمن اتیوپی، او بعدا زمانی که با دشمن کوچکتر پادشاه اسرائیل روبرو شد، این کار را نکرد. در عوض، او طلای خدا را از معبد گرفت و کمک پادشاه آرام را خرید. خدا پیامبری را فرستاد تا مشکل عدم ایمانش را به او بگوید. در نتیجه، به آسا گفته شد که از این به بعد در جنگ خواهد بود. آسا به این خبر واکنش خوبی نشان نداد و علیه پیامبر برخاست. آسا حتی در یک بیماری در سنین پیری خود به خدا روی نیاورد. آسا درسی در مورد نیاز به اعتماد به خدا در طول زندگی با تمام مشکلاتمان است.

پسر آسا یهوشافاط پادشاه بود. دوم تواریخ ۱۷ به ما می گوید که خدا فکر می کرد یهوشافاط خوب است. او پادشاهی خود را بیشتر اصلاح کرد و برخی از عبادتگاه های دروغین را که هنوز وجود داشتند حذف کرد. نکته غیرمعمول در مورد یهوشافاط تعهد او به آموزش قوانین خدا به مردم بود. او گروه های آموزشی را در سراسر پادشاهی خود فرستاد تا خود مردم شریعت خدا را بدانند. این اطمینان حاصل کرد که پادشاهی بر اساس قانون است. در نتیجه، یهوشافاط با ملت های اطرافش صلح و افتخار داشت. حتی اعراب هم به او هدیه دادند!

روز 88: 2 تواریخ 19 و 20

یهوشافاط پادشاه خوب بود، اگرچه در قضاوت اشتباه بزرگی مرتکب شد. دوم تواریخ ۱۹ به ما می گوید که خدا در مورد دوستی خود با اخاب پادشاه شریب اسرائیل چه فکری می کرد. آیه 2 می گوید، "آیا باید به شریبان کمک کنید و کسانی را که از خداوند متنفر هستند دوست داشته باشید؟" یهوشافاط دوست اخاب را انتخاب کرده بود، اما اخاب پرستش بعل و نابود کننده پرستش خدا بود. دوستی یهوشافاط با چنین شخصی نامناسب بود. این درسی برای ایمانداران است که دوست کسانی نباشند که از خدا متنفرند. یهوشافاط تصمیم خوبی گرفت که شریعت خدا را به مردم آموزش دهد. توصیه های او در مورد نحوه قضاوت مردم از نصیحت هایی پیروی می کند که در زمان موسی در مورد داوران داده شده است. آنها باید از رشوه، تعصب و بی

عدالتی اجتناب کنند. این کار فقط با شجاعت انجام می شود، زیرا قضاوت شامل ناراحت کردن افراد از جمله دوستان و اقوام است.

دوم تواریخ فصل 20 یک رویداد منحصر به فرد را در کتاب مقدس توصیف می کند. نبردی بود که در آن ارتش توسط گروه کر رهبری می شد! یهودا توسط ارتش عظیمی متشکل از 3 ملت مورد حمله قرار گرفته بود. یهوشافاط ارتش بزرگی داشت، اما با این ارتش برابری نمی کرد. یهوشافاط و مردم تصمیم گرفتند که به خدا توکل کنند. آنها روزه گرفتند و برای کمک دعا کردند. دعا به معبد بود و محتوای آن بر اساس دعای اصلی سلیمان در معبد بود. این بود که خدا به کسانی که به معبد دعا می کردند کمک می کرد. خدا به یهوشافاط پاسخ داد و گفت که آنها نیازی به جنگ ندارند. یهوشافاط این را باور کرد و گروه کر را جلوتر از لشکر فرستاد تا خدا را ستایش کنند. در اینجا یک مثال عالی از اینکه چگونه خود و مردم را در برابر خدا قرار دهیم و سپس به او اعتماد کنیم تا در نبردهای خود بجنگیم.

روز 89: 2 تواریخ 34 و 35

اکنون از بسیاری از پادشاهان دیگر یهودا می گذریم تا در مورد یک پادشاه خوب دیگر بخوانیم. پادشاه یوشیا در دوم تواریخ 34 معرفی شده است. او تنها 16 سال داشت که تصمیم گرفت به جای بت ها از خدا پیروی کند. این امر منجر به تعمیر معبد خدا در اورشلیم شد. یکی از ویژگی های پادشاهان خوب این است که خانه خدا را می سازند. یکی از ویژگی های پادشاهان بد این است که از آن غفلت می کنند. در حین ساخت معبد، آنها نسخه ای از قانون خدا را پیدا کردند. وقتی آن خوانده شد، یوشیا متوجه شد که خدا در مورد آنها چه فکری خواهد کرد. او خود را فروتن کرد و مردم را وادار کرد تا از دستورات خدا پیروی کنند. پاسخ خدا از طریق پیامبر این بود که اوضاع آنقدر بد است که فاجعه در راه است. اما به دلیل رفتار خوب یوشیا بود که فاجعه به تأخیر افتاد.

نمونه ای از اصلاحات یوشیا پادشاه عید فصح بود که در هجدهمین سال او برگزار کردند. در زمان پادشاهان عید فصح دیگری مانند این وجود نداشت. حتی سلیمان هم یکی را اینگونه نگه نداشت. حیوانات توسط خود یوشیا تهیه شده بود. مقدار قربانی شده باعث مشکلات لجستیکی برای کشتیش شد. پایان زندگی یوشیا غیر ضروری به نظر می رسد. او در دعای شخص دیگری دخالت کرد و کشته شد. افراد صالح برای مرگ او سوگواری کردند، از جمله ارمیا نبی. بدین ترتیب آخرین پادشاه خوب یهودا به پایان رسید. از آن به بعد یهودا یک سری پادشاهان بد داشت که به فاجعه ای ختم شد که خدا در این فصل پیش بینی کرده بود.

مقدمه ای بر پیامبران عهد عتیق

پیامبران بخش مهمی از عهد عتیق هستند. اینها افرادی بودند که توسط خدا انتخاب شدند تا کلمات خدا را در زمان های مختلف به رهبران و مردم بگویند. پیامبران به مردم گفتند که خدا در مورد آنها چه فکری می کند و توصیه های مربوطه را به آنها می دهد. معمولاً کلمات هشدار دهنده و تصحیح بودند. این به این دلیل بود که معمول بود که مردم از قوانین خدا روی برگردانند و شرارت کنند. پیامبران اغلب نزد پادشاه فرستاده می شدند.

گاهی پیامبران به کشورهای خارجی فرستاده می شدند. ملت های خارجی در برابر خدا پاسخگو بودند که چگونه با مردم خدا رفتار می کردند. این از سخنان خدا به ابراهیم ادامه می یابد که در آن خدا گفت کسانی را که اسرائیل را برکت می دهند برکت می دهد و کسانی را که اسرائیل را لعنت می کنند نفرین می کند. ملت هایی که با اسرائیل و خود اسرائیل تعامل داشتند در برابر خدا پاسخگو بودند. خدا پیامبرانی را برای ملت هایی که هیچ ارتباطی با اسرائیل نداشتند، فرستاد.

پیامبرانی بودند که با قوم خدا بسیار صحبت کردند. اینها پیامبران "بزرگ" مانند اشعیا، ارمیا و حزقیال نامیده می شوند. پیامبرانی نیز بودند که فقط چند چیز را می گفتند. پیامبران صغیر مانند یونیل، عاموس و یونس وجود دارند. یونس اولین این پیامبران بود که در بخش A دوره خواندن کتاب مقدس او را می خوانیم. برخی از جزئی ها فقط یک فصل دارند. در انتخاب آنچه در اینجا بخوانید، نمونه هایی از همه پیامبران را می خوانیم.

بیشتر کتاب های پیامبران از زمان پادشاهان اسرائیل و یهودا آمده است. ما آنها را به ترتیب زمانی تقریبی در نظر می گیریم. پس از زمان پادشاهان، زمان تبعید و زمانی برای بازگشت به اسرائیل وجود داشت. در این زمان ها پیامبران خدا نیز وجود داشتند. این نشان می دهد که خدا در هر کجا که بودند با قومش بود، چه در تبعید بودند و چه نبودند.

مقدمه ای بر کتاب یونس

کتاب یونس وقایع یونس نبی را توصیف می کند. او به مأموریتی فرستاده شد تا با یک ملت غیریهودی صحبت کند و آنها را به توبه برساند. این مأموریت یونس را ناراضی کرد و یونس با قایقی در جهت مخالف حرکت کرد. یونس نمی خواست غیریهودیان را نجات بدهد! او احمقی بود که فکر می کرد می تواند از خدا پنهان شود. خدا با فرستادن طوفانی مداخله کرد تا قایق تقریباً نابود شود. در این مرحله یونس اعتراف کرد که مشکل او بوده است و به خدمه کشتی گفت که او را به دریا بیندازند. چیزی که از این می آموزیم این است که یونس اکنون حاضر بود بمیرد تا جان سایر غیریهودیان را در قایق نجات دهد. این همه چیز را تغییر داد. یونس توسط یک ماهی بزرگ نجات یافت، و او رفت تا موعظه به ملت غیر یهودی آشور رفت.

کتاب یونس داستانی غیرمعمول است، نه فقط به این دلیل که پیامبری بود که به یک ملت غیریهودی فرستاده شد. این غیرعادی بود زیرا مردم با شنیدن پیام توبه کردند. در نتیجه، خدا شهر نینوا را نجات داد. یونس راضی نبود. او هنوز درس نگرفته بود. خدا مهربان و مهربان است، همانطور که یونس می دانست. ولی یونس نمی خواست که خدا نسبت به قومی که اسرائیل نبود مهربان و دلسوز باشد. در آخرین واقعه داستان، خدا گیاهی را برای محافظت از یونس از گرما برپا کرد و سپس خدا آن را نابود کرد. یونس نیز از این عمل خدا ناراضی بود. اما خدا نظر خود را به خوبی بیان کرد. خدا می تواند ملت ها را برخیزد و نابود کند، درست مانند یک گیاه. اما چرا باید ملتی را که مایل به توبه بودند نابود کند؟ خدا می تواند با غیریهودیان کار کند و خواهد کرد. او فقط با یهودیان کار نمی کند.

مقدمه ای بر کتاب یونیل

نام جوئل نامی پیشگویی بود. یونیل نبی از یک تهاجم بزرگ و رنج بزرگ صحبت کرد. او از زمان مشکلات بزرگ صحبت کرد. نام یونیل به معنای "خداوند خداست" است و این خدا بود که این بار را بر اسرائیل آورد تا اسرائیل خدا را بشناسد. زمان دردسر تضمین نشده بود. اسرائیل اگر به کلام یونیل گوش می دادند می توانستند از دردسر جلوگیری کنند. سوال این است که آیا آنها می توانند؟

ما نمی دانیم جوئل چه زمانی زندگی می کرد. این بدان معناست که ما می توانیم به چندین دوره از اسرائیل نگاه کنیم و پیشنهاد کنیم که قابل اجرا بوده است. یکی از این زمان ها زمان یهوشافاط در دوم تواریخ فصل 20 بود. در یونیل، خدا به قومش می گفت که چگونه می توانند از فاجعه جلوگیری کنند - با فروتن بودن، با توبه و با توکل به خدا.

فصل آخر جوئل زمان دیگری از دردسر در آینده را توصیف می کند. جالب این است که یونیل در اعمال رسولان فصل 2 آیه 16 اشاره شده است. رهبران اسرائیل در این زمان باید از مشکلاتی که یونیل درباره آن صحبت می کرد می ترسیدند. اسرائیل در طول یک نسل از این کلمات از دست رومیان رنج برد. با این حال، شرایط تفاوت هایی دارند، بنابراین نتیجه می گیریم که زمان فصل 3 هنوز آینده است.

روز 90: جوئل 1، 2 و 3

جوئل با توصیف تهاجم خارجی به عنوان حمله ملخ شروع می کند. ما درک می کنیم که این به چه معناست. ملخ ها همه چیز ارزشمند را می گیرند و چیزی باقی نمی گذارند. این همان اتفاقی است که برای اسرائیل می افتاد اگر آنها توبه نمی کردند. اسرائیل نیاز به فروتن کردن خود داشت، که با ذکر گونی نشان داده می شود. آنها نیاز داشتند روزه بگیرند و تلاش های واقعی برای توسل به خدا انجام دهند. خدا خدایی است که به دعاها ایمانداران واقعی گوش می دهد.

یونیل 2 تهاجم آینده را توصیف کرد. مثل زلزله و کسوف با هم بود. چیزی که غیرمعمول است این است که خدا نیروی مهاجم را به عنوان ارتش خود توصیف می کند (آیه 11). خدا از یک ارتش خارجی برای تنبیه قومش استفاده می کرد. او در لاویان 26 و تثبیه 28 به آنها در این مورد هشدار داد. کسانی که اصرار از خدا نافرمانی کنند، مجازات خواهند شد. در اینجا می خوانیم که کسانی که واقعا توبه می کنند می توانند نجات پیدا کنند زیرا خدا بخشنده و مهربان و مهربان است. خدا مایل است که قومش را برکت دهد اگر واقعا به او روی بیاورند. او حتی آماده است تا روح القدس خود را به قومش بدهد. این کلمات در زمان اعمال رسولان 2 محقق شد.

یونیل 3 نبرد آینده را توصیف می کند. همه ملت ها علیه اسرائیل آمده اند تا اسرائیل را بترسند. اکنون نوبت ملتها است که از خدای اسرائیل بترسند. خدا آنها را در دره یهوشافاط داوری می کرد. اگرچه ما نمی دانیم چه زمانی و کجا است، اما اشاره ای به این است که خدا از اورشلیم آمده است. این نشان می دهد که این ملت ها هستند که برای جنگ علیه اورشلیم می آیند. در این نبرد، ملت ها پیروز نخواهند شد. خدا ملت ها را به خاطر آنچه با قومش انجام داده اند مجازات خواهد کرد. و خدا از اورشلیم به قومش برکت خواهد داد.

عاموس نبی در زمان یربعام دوم پادشاه اسرائیل با اسرائیل صحبت کرد. پیامبر از اسرائیل نبود بلکه از یهودا بود. زمان یربعام دوم زمان فراوانی بود که مرزهای اسرائیل با برکت خدا گسترش یافت. اما آن زمان با یک احیای معنوی مرتبط نبود. پادشاهی اسرائیل از فراوانی خود راضی شده بود. آنها به تظاهر پیروی از خدا رفتند، اما خدا فریب نخورد. اسرائیل به پرستش گوساله های طلایی که ساخته بودند ادامه داد. آنها تمام قوانین خدا را به شکلی دراماتیک زیر پا گذاشتند. سخنان عاموس فراخوانی برای توبه بود. آنها می توانستند از فجایع پیش بینی شده در صورت تغییر روش خود جلوگیری کنند. در حالی که بیشتر کتاب چشم انداز غم انگیز و دلیل آن را توضیح می دهد، کتاب با وعده زمان برکت آینده به پایان می رسد. چه اسرائیل توبه کند یا نه، خدا آینده ای بزرگ را به ارمغان می آورد. اما با پادشاهی از شمال اسرائیل نبود، بلکه با پسر داوود بود. پسران داوود بر پادشاهی جنوبی یهودا حکومت کرده بودند.

عاموس شباهت هایی با پیامبر یهودا دارد که با یربعام اول پادشاه اسرائیل صحبت کرد (اول پادشاهان فصل 13). هر دو اهل یهودا بودند و هر دو در اسرائیل در بیت نیل که در آنجا گوساله طلایی را پرستش می کردند، با شرارت روبرو شدند. هر دو پیامبر علیه محراب آن سخن گفتند. هر دو به یک شیر اشاره می کنند که اسرائیل باید از آن بترسد. در نهایت، هر دو پیامبر ما را به یاد پیامبر دیگری از یهودا می اندازند، عیسی، که شیر قبیله یهودا است. اوست که زمان برکت آینده را به ارمغان خواهد آورد.

روز 91: عاموس 1 و 2

دو فصل اول عاموس مجموعه ای از قضاوت ها است. هفت نفر در برابر هفت ملت مختلف وجود دارد. آنها علیه 6 ملت در اطراف اسرائیل هستند و سپس هفتم علیه خود اسرائیل است. داوری ها علیه اسرائیل بیشتر کتاب عاموس را تشکیل می دهند. آموس آتش علیه 6 کشور را پیش بینی کرد. اما علیه اسرائیل یک سری آفت ها برنامه ریزی شده است. خدا توضیح داد که چرا این قضاوت ها را انجام داده است. بیشتر دلایلی که ارائه شده است نحوه رفتار ملت با قوم خدا اسرائیل است. یک استثنا وجود دارد که موآب است (2: 1-3). این ملت هر اثری از پادشاه ادوم را با از بین بردن استخوان ها نابود کرد. ادوم همان عیسو بود که برادر اسرائیل بود. خدا موآب را به خاطر جنایتش علیه یک ملت برادر اسرائیل مسئول دانست.

آموس نبی روشن می کند که خطری که او پیش بینی کرده بود از صهیون، یعنی اورشلیم ناشی می شود. از جنوب خواهد آمد، جایی که آموس از آنجا آمده است. این از حضور خدایی ناشی می شود که در آنجا مستقر بود. خداوند همه ملت ها را از این مکان پاسخگو خواهد کرد. خدا مانند شیر غرش خواهد کرد و مردم باید بترسند. هدف از این ترس ایجاد تغییر بود. زلزله آمد و داوری ها را آغاز می کرد.

مقدمه ای بر کتاب هوشع

هوشع نبی تقریباً همزمان با عاموس در زمان سلطنت یربعام دوم با پادشاهی شمالی اسرائیل صحبت کرد. در حالی که عاموس در بخش اول سلطنت سخن می گفت، در زمان عزیا پادشاه یهودا، هوشع دوره ای از چهار پادشاه یهودا را از عزیا تا حزقیا پوشش می داد. هوشع در درجه اول علیه اسرائیل صحبت کرد. مانند عاموس، خدا به عنوان شیری به تصویر کشیده شده است که باید از آن بترسید (فصل 5 آیه 14، فصل 13 آیه 7). از پیام هوشع می فهمیم که اسرائیل از طریق عاموس نبی به سخنان قبلی خدا گوش نداد.

اسرائیل مانند ای بود که به شوهرش خیانت می کرد. خدا شوهر او بود و او به او خیانت می کرد. او به خدایان و بت های دروغین روی آورد و به جای خدای آنها مدام آنها را پرستش می کرد. بت های گوساله طلایی همچنان یک مشکل بودند. خدا باید علیه اسرائیل عمل می کرد. در هوشع دلایل دیگر را یاد می گیریم. اسرائیل به جای تکیه بر خدا برای کمک به مصر و آشور رفته بود. خدا اوقات خوب گذشته را به یاد آورد که اسرائیل به او اعتماد کرد. او دوباره آرزوی اینها را داشت. این تنها در صورتی اتفاق می افتد که او اسرائیل را به خاطر رفتار بدش مجازات کند و روزهای بهتری را به ارمغان بیاورد. هوشع با گفتن خدا به پایان می رسد که این کار را انجام خواهد داد. زمان بهتری وجود خواهد داشت، اما نه برای کسانی که به پیام گوش می دهند.

پیشگویی هوشع با تمثیلی آغاز شد که هوشع باید آن را عملی می کرد. او باید به اسرائیل نشان دهد که وفاداری آنها چگونه بود. به نظر می رسد ای است که نمی توانست از خیانت به شوهرش دست بردارد. هوشع مجبور شد با یک ازدواج کند و از او بچه دار شود. او این کار را انجام می دهد و نام فرزندانشان را به عنوان شاهد اسرائیل صدا می زند. اولاً، یزرعیل بود. این به اسرائیل گفت که خدا گناهان جد بزرگ بر بعام دوم، یهو، را که فراتر از دستورالعمل های خدا رفته بود، فراموش نکرده است. ییهو به جای نابودی سلسله شیطانی اخاب، پا را فراتر گذاشت و پادشاه یهوذا (دوم پادشاهان فصل 9 آیه 27) و خانواده اش را کشت (دوم پادشاهان فصل 10 آیه های 12 تا 14). دوم اینکه Lo-Ruhamah وجود داشت که به معنای "دوست نداشتن" است. این نشانه ای برای اسرائیل بود که آنها دیگر دوست ندارند. سوم، لو-آمی وجود داشت، به معنای "نه مردم من". این نشانه ای بود که خدا دیگر آنها را قوم خود نمی دانست.

اسرائیل بی وفا خدا را ترک کرد و به دنبال عاشقان دیگر رفت. او در آن حالت دور از خدا زندگی می کرد. خدا گفت که او را برمی گرداند. و خدا هوشع را وادار کرد که این کار را نیز انجام دهد. هوشع مجبور شد همسرش را پس بگیرد و او را دوست داشته باشد. در بین زمان بودن با همسرش، دوره ای از جدایی وجود داشت. خدا می گوید که این اتفاق در مورد اسرائیل نیز رخ خواهد داد. تا زمانی که در آینده وجود داشته باشد، هیچ پادشاه یا پرستش واقعی وجود نخواهد داشت. این زمان که هیچ پادشاه یا کاهن اعظم یا عبادتگاه وجود نداشت، زمان بین عهد عتیق و عهد جدید بود.

خدا که مثل را به اسرائیل داد، اکنون مشکل را به صراحت به اسرائیل گفت. در ابتدای فصل 4 می خوانیم که اسرائیل نه ایمان، نه محبت و نه شناختی از خدا داشت. در عوض، آنها نفرین کردند، دروغ گفتند، به قتل رسیدند، زدبند و مرتکب زنا شدند. آنها بی قانون بودند. آنها دوست داشتند اینطور باشند. آنها از نظر روحانی به دلیل عدم دانش مرده بودند. آنها خدایان دروغین را روی تپه ها و زیر درختان می پرستیدند. به طور خلاصه، اسرائیل مانند یک گاو لجباز بود که از انجام کاری که باید انجام می داد امتناع می کرد. مانند گوساله های طلایی است که می پرستیدند.

فصل 5 دوباره به اسرائیل گفت که آنها مانند ها هستند. آنها از خدای حقیقی دور شده بودند. کاهنان و خاندان سلطنتی در این امر پیشتاز بودند. آنها وانمود کردند که می خواهند به دنبال خدا باشند. اما خدا توسط کسانی که قلبشان اینقدر به شر متعهد بود، پیدا نخواهد شد. اسرائیل آنقدر بیمار بود که هیچ درمانی وجود نداشت. و یهوذا نیز بیمار بود. هیچ درمانی وجود ندارد. آنچه باید اتفاق می افتاد این بود که خدا آنها را چنان به شدت مجازات کند که هیچ امیدی نداشتند. تنها در این صورت، احتمالاً، آنها به سوی خدا باز می گردند. فقط زمانی که هیچ دیگری برای کمک به آنها وجود ندارد.

مقدمه ای بر کتاب اشعیا

اشعیا نبی همزمان با هوشع، در زمان سلطنت عزیا، یوتام، آحاز و حزقیا صحبت کرد. در حالی که هوشع در پادشاهی شمالی اسرائیل صحبت می کرد، اشعیا با پادشاهی جنوبی یهوذا صحبت می کرد. یهوذا در زمان عزیا و پس از آن از نظر روحی بد بود. آنها از بت ها و بی عدالتی پیروی می کردند. در زمان سلطنت آحاز، خداوند به آحاز نشانه ای تقدیم کرد تا ایمان بیاورد. آهاز امتناع کرد. پیشگویی هایی نیز علیه اورشلیم و ملت ها داده شد. در صورت لزوم مجازات و پاداش وجود خواهد داشت. با این وجود، خدا پیشگویی هایی را در مورد زمان مرفه آینده ملکوت خدا ارائه داد که می دانیم توسط عیسی محقق خواهد شد. پیشگویی های اشعیا از هشدار مجازات دراماتیک به رویاهای زمان های بزرگ برکت تغییر می کند.

مرکز اشعیا، فصل های 36 تا 39، روایت تاریخی از آنچه برای حزقیا پادشاه هنگام حمله آشوریان اتفاق افتاد، ارائه می دهد. خدا اورشلیم را به روشی دراماتیک با مداخله مستقیم و نابودی ارتش آشور نجات داد. فصل های باقیمانده اشعیا اطلاعات الهام بخشی در مورد خدا، برتری او و نگرش او نسبت به کارهایی که قومش انجام می دادند ارائه می دهد. این فصل ها به اندازه هر یک از مزامیر آرامش بخش هستند. در این پیام اطلاعات بیشتری در مورد عصر آینده ملکوت خدا و عیسی یافته شده است. پیام و توصیف اشعیا از عصر آینده ملکوت خدا بیش از هر کتاب دیگری در کتاب مقدس الهام بخش است. زمان آرامش، شادی و شناخت خدا در راه است. انسان نمی تواند این زمان را به ارمغان بیاورد. این خداوند است که این زمان بزرگ را برای قومش به ارمغان خواهد آورد.

اشعیا با رویارویی با پادشاهی یهودا با این مشکل شروع می کند. بنی اسرائیل دیگر مانند فرزندان خدا رفتار نمی کنند. آنها آنقدر از نظر روحی بیمار هستند که زخم های باز از بالا به پایین دارند، مانند مردی پر از جدام. آنها آنقدر شرور بودند که مانند سدوم و عموره توصیف شدند. با وجود اینکه آنها هنوز قربانی ها را طبق قانون ارائه می دهند، مشکل قلب آنها بود. آنها آنقدر بد بودند که خدا از پذیرش قربانی ها و دعاهای آنها دست کشیده بود. با وجود اینکه پادشاه آنها در این زمان عزیا، پادشاه خوبی بود، اما مردم در وضعیت بدی قرار داشتند. در جای دیگری می خوانیم (دوم پادشاهان فصل 15 آیه 5 که او را عزریا می نامند) که عزیا به عنوان یک جذامی مانند وضعیت قومش به زندگی خود پایان داد. برای بهبود وضعیت، گناه مردم باید برطرف می شد. اگر گناهکاران مایل به توبه نباشند، گناهکاران باید برکنار شوند. در هر صورت گناه باید متوقف می شد. خدا برنامه ای دارد که اورشلیم را به شهر عدالت و ایمان واقعی تبدیل کند.

ما قبلا اشعیا 2 را خواندیم که از آینده ای خوب اما مشکل فوری غرور صحبت می کرد. در اشعیا 3، خدا می گوید که آنها به گناه خود افتخار می کردند. این به بدی سدوم بود و ما می دانیم که چه اتفاقی برای سدوم افتاد - خدا پرهیزکاران را نجات داد و شیریان را نابود کرد. او همین کار را با این شهر خواهد کرد. کل جامعه وارونه بود. آنها توسط جوانان و زنان اداره می شدند. و زنان افتخار می کنند. خدا زیبایی آنها را به زشتی تبدیل می کند. در فصل 4، می خوانیم که زیبایی واقعی در اورشلیم، شاخه ای از خداوند خواهد بود. با مرور سایر کتاب های مقدس، این را به عنوان اشاره ای به عیسی درک می کنیم. او کسی است که شهر را پاک می کند و مردم را پاک می کند.

روز 95: اشعیا 5 و 6

اشعیا 5 اسرائیل را به عنوان تاکستان ساخته شده توسط خدا توصیف کرد. خدا هر کاری که می توانست انجام داده بود تا بتواند انگور خوب تولید کند. او حتی یک دیوار در اطراف آن و یک برج دیده بانی در آن ساخت. این برای این بود که او بتواند مراقب آن باشد و از آن در برابر حیواناتی که ممکن است میوه را بدزدند محافظت کند. در عوض، خدا عمدتا انگورهای بد گرفت. خدا دیگر هیچ کاری نمی توانست انجام دهد. پس از سال ها انتظار برای برداشت خوب، خدا تصمیم گرفت به آن پایان دهد. خدا به آنها 6 مصیبت می دهد و 7 مصیبتی را که عیسی در متی 23 به اسرائیل داد به ما یادآوری می کند. خدا از بی عدالتی، استثمار و مستی صحبت می کند. به همین دلیل نبود که خدا تاکستان خود را کاشته بود. خدا اکنون آنها را با مهاجمان خارجی مجازات می کند.

در ابتدای اشعیا فصل 6 یک رویا غیرمعمول از خدا دیده می شود. عزیا پادشاه درگذشت و مردم غمگین شدند. با این حال، خدای پادشاه نمرده بود و او به سلطنت خود ادامه داد. خدا در معبد خود نشسته و لباس پوشیده بود. خدا توسط خادمان خود احاطه شده بود، در این مورد به عنوان موجوداتی آتشین توصیف می شدند. خدا توانست قومش را پاک کند، همانطور که اشعیا نبی پاک شد. خدا مایل بود با قومش صحبت کند و آنچه را که حقیقت است به آنها آموزش دهد. اشعیا مایل بود این کار را انجام دهد. او باید لجاجت و مجازات آنها را به مردم بگوید تا مردم را به توبه بکشاند. عیسی باید این کلمات را برای قوم اسرائیل در زمان خود نیز نقل می کرد. تاریخ قرار بود تکرار شود.

روز 96: اشعیا 7 و 8

بین اشعیا 7 و 14، سخنان اشعیا را داریم که در سلطنت پادشاه شریر آحاز داده شده است. آحاز با تهاجم گسترده ای از سوی ارتش های شمالی اسرائیل و آرام مواجه بود. با این حال، خدا، در رحمت خود، آماده بود تا اسرائیل را نجات دهد. خداوند به آحاز نشانه ای داد که خدا او را نجات خواهد داد تا آحاز به او ایمان بیاورد. با این حال، آهاز امتناع کرد. آهاز دلیلی برای اعتقاد به خدا نمی خواست، زیرا او پیروی از خدایان دیگر را انتخاب کرده بود. با وجود پاسخ شرورانه، خدا قصد داشت به اسرائیل نشانه و دلیلی برای ایمان به او بدهد. او به آنها پیشگویی عیسی را داد که عمانوئیل نامیده می شود. این نام به معنای "خدا با ما" است. قرار بود خدا از طریق عیسی با قومش باشد. عیسی دلیل این بود که هر اسرائیلی می تواند به خدا ایمان بیاورد. اما پادشاهی شریر آحاز در زمان خود مجازات خواهد شد.

اشعیا و فرزندان او باید نشانه هایی برای اسرائیل باشند، درست به روشی که هوشع و فرزندان او بودند. نام همه آنها بیانگر جنبه هایی از رابطه خدا با فرزندان اسرائیل بود. در این مورد، خدا می خواست قوم خود را از طریق آشور از ارتش شمال نجات دهد. آنچه غیرمعمول است این است که چگونه خدا اکنون آشوریان را "خدا با ما" یا عمانوئیل می نامد. آنها می توانستند ببینند که خدا از طریق آشوری ها کار می کند. در نتیجه چنین کاری، خدا کسی است که آنها باید از آن بترسند، نه ارتش های شمال. متأسفانه، عادات معنوی بسیار بد شده بود. آنها به جای گوش دادن به پیامبرانی مانند اشعیا، به واسطه هایی گوش دادند که با مردگان تماس می گرفتند! خدا با چنین افرادی چه می تواند بکند؟

روز ۹۷: اشعیا ۹ و ۱۴

با وجود شرارت اسرائیل در زمان آحاز، اشعیا به اسرائیل پیامی از امید به آینده داد. اشعیا ۹ زمان عیسی را پیشگویی کرد. آیه ۲ در متی فصل ۴ آیه های ۱۵ تا ۱۶ در مورد کار عیسی نقل شده است و آیات ۶ تا ۸ کار آینده عیسی را توصیف می کند. از طرف خدا، عیسی به عنوان پادشاه از تخت داوود در اورشلیم برای همیشه سلطنت خواهد کرد. او را می توان به عنوان "خدا با ما" توصیف کرد. بخش دوم فصل به مشکلات آحاز باز می گردد. آنها وقتی زمان خوب یا بد بود به خدا گوش نداده بودند. همه آنها از رهبر گرفته تا پیرو کار شرارتی کرده بودند. بنابراین خدا آنها را با ارتش های خارجی مجازات می کند.

یکی از لشکریانی که خدا علیه قومش می آورد، بابل بود. اشعیا فصل ۱۳ این را توصیف می کند. اما همه کسانی که قوم خدا را نابود می کنند نیز در برابر خدا پاسخگو هستند. از آنجا که بابل شرور بود، در نهایت نیز مجازات می شد. اشعیا ۱۴ پیشگویی زمانی است که بابل، رئیس ملت ها، خود به طور کامل نابود خواهد شد. این شروع به صحبت از زمانی می کند که اسرائیل توسط ملت های دیگر کمک می شد و بر آنها حکومت می کرد. سپس یک توصیف گرافیکی از چگونگی سقوط کامل و کامل بابل وجود دارد. به اندازه کافی از بابل باقی نمی ماند تا آن را به خوبی دفن کند. کلمات به شکل یک مثل آورده شده اند. در اینجا ملت های مرده به عنوان مردگان در قبر توصیف می شوند که از آنچه از بابل مرده باقی مانده است استقبال می کنند. این فصل با هشدارهایی علیه آشوری ها و فلسطینی ها به پایان می رسد که در سالی که پادشاه آحاز درگذشت داده شد. از این به بعد، اشعیا در زمان حزقیا پادشاه سخن گفت.

روز ۹۸: اشعیا ۲۵ و ۲۶

اشعیا ۲۴-۲۷ به عنوان "آخرالیز کوچک" شناخته می شود زیرا برخی از زبان ها ما را به یاد کتاب مکاشفه می اندازد. مانند مکاشفه، مجازات و نجات وجود دارد. ما فصل های مثبت تری را برای خواندن انتخاب کرده ایم. فصل ۲۵ به ما می گوید که خدا همیشه وفادارانه عمل می کند. این بدان معنی است که او باید شهرهای مغروران را از بین ببرد. و این بدان معناست که خدا در کنار فقرا می ایستد تا به آنها کمک کند. خدا ضیافتی از چیزهای خوب را برای قومش فراهم خواهد کرد. او جهل آنها را از بین خواهد برد. او اشک ها را پاک می کند. و او مرگ را قورت خواهد داد، به این معنی که او مرگ را از بین خواهد برد. این تصویر نهایی شادی است که در کتاب مکاشفه نیز می بینیم. قوم خدا در آن زمان خواهند گفت: «این خدای ماست. ما به او اعتماد کردیم و او ما را نجات داد.»

اشعیا ۲۶ با قوم خدا ادامه می دهد که در مورد چیزهای خوبی که از آنها لذت خواهند برد آواز می خوانند. خدا به کسانی که به او توکل می کنند کمک می کند. او به آنها اجازه می دهد تا به شهر صالحان قدم بزنند و آرامش و امنیت پیدا کنند. اینها افرادی هستند که با رعایت قوانین خدا کار درست را انجام داده اند. از سوی دیگر، شریانی هستند که چه به آنها فیض نشان داده شود و چه نشود، همچنان شریر هستند. ما در اینجا به پادشاه آهاز فکر می کنیم که خدا پیروزی هایی به او داده است اما از تغییر از شرارت خود امتناع ورزید. سرنوشت شریان و درستکاران روشن است. هر دو خواهند مرد، اما هر دو از مردگان بر نمی خیزند. تنها پرهیزکاران از مردگان برانگیخته می شوند و زنده می شوند. صالحان می توانند در این مورد آرامش داشته باشند و با صبر و حوصله منتظر بمانند حتی اگر طوفانی بر روی زمین می آید.

روز ۹۹: اشعیا ۴۲ و ۴۳

اشعیا فصل ۴۲ آیه ۹ به ما می گوید که خدا چگونه عمل می کند. خدا با گفتن آنچه قبل از وقوع اتفاق خواهد افتاد به قومش عمل می کند. اشعیا ۴۲ نمونه ای از این است. چهار آیه اول از بنده ای از خدا صحبت می کند که می آید. این شبیه عیسی به نظر می رسد و این در متی ۱۲: ۱۸-۲۱ تأیید شده است. عیسی عدالت و امید را برای مردم زمین به ارمغان می آورد. او کسی است که چشمان نابینایان را باز می کند و کسانی را که در تاریکی معنوی هستند آزاد می کند. با این حال افراد نابینای دیگری نیز وجود دارند که نمی توان به آنها کمک کرد. در پایان فصل در مورد کسانی که از نظر روحانی نابینا هستند و نمی خواهند ببینند صحبت می شود.

یکی از راه هایی که خدا عمل می کند، آفرینش قوم اسرائیل است. اشعیا فصل ۴۳ برخی از کارهایی را که خدا برای آفرینش آنها انجام داد توصیف می کند. پس از آفریدن آنها، خدا آنها را دوست دارد و از آنها مراقبت می کند. او آنها را از مصر از طریق آب دریای سرخ بیرون آورد و در بیابان به آنها آب داد. حضور قوم اسرائیل شهادی بر حضور خدا است. آنها وجود دارند زیرا خدا وجود دارد و آنها را آفریده است. پیشگویی هایی که خدا در مورد آنها انجام داد، گواه وجود خدا است. اگرچه

اسرائیل همیشه خدا را احترام نمی گذارد، اما آنها هنوز شاهدان او هستند. خدا می تواند گناهان آنها را در برابر خود ببخشد، همانطور که در طول تاریخ آنها انجام داده است. خدا از اسرائیل می خواهد که او را احترام بگذارد، زیرا آنها را برای جلال خود آفرید.

روز 100: اشعیا 44 و 52

اشعیا 44 این موضوع را ادامه می دهد که قوم اسرائیل شاهدان خدا هستند. این را برای سومین بار در دو فصل می گوید. یهودیان شاهدان وجود خدا هستند. او تنها خدایی است که وجود دارد. همه خدایان و بت های دیگر چیزی نیستند و اعتقاد به آنها حماقت است. خدا قوم خود را برگزیده و برکت داد تا از او پیروی کنند و شاهد او باشند. خدا قوم اسرائیل را آفرید، درست همانطور که خدا فرزندی آفرید. خدا همچنین زمانی را پیش بینی کرده است که پادشاهی به نام کوروش وجود خواهد داشت. این کوروش تصمیم به بازسازی اورشلیم را اعلام خواهد کرد. البته این پیشگویی به این معنی است که اورشلیم در مرحله ای قبل از این نابود خواهد شد. این وقایع رخ داد. کوروش پادشاه یک پادشاه پارسی بود که بازسازی اورشلیم را در زمان عزرا و نحمیا آغاز کرد.

اشعیا 52 در مورد آینده اورشلیم پیشگویی می کند. مانند اشعیا 44 از زمانی صحبت می کرد که شهر از ویرانه ها بازسازی می شد. البته این پیشگویی به این معنی است که شهر ویران خواهد شد. اگرچه خدا باید شهر نافرمان را مجازات می کرد، اما این چیزی نبود که خدا می خواست. او می خواست که وفادار باشد تا بتواند به آن پاداش دهد. او می خواست با آن به عنوان یک ملکه وفادار رفتار کند و لباس ها و جواهرات زیبا به او بدهد. این فصل به ما می گوید که چگونه این تغییر اتفاق می افتد. خدا رسولانی را می فرستد تا مژده نجات را بشارت دهند. این ما را به زمان عیسی می برد. این فصل با رنج بنده خدا، که عیسی است، به پایان می رسد. پایان اشعیا 52 به اشعیا 53 دراماتیک و آشکار می رسد که در مورد رنج های عیسی است. اینگونه است که اورشلیم به زمان شکوه آینده خود خواهد رسید.

روز 101: اشعیا 56 و 58

اشعیا 56 فراخوانی برای انجام کار درست است. این فصل دو گروه از مردم را هدف قرار می دهد که برکت خواهند یافت. این دو گروه خارجی و خواجه بودند. خارجی ها اجازه ورود به معبد خدا را نداشتند و بنابراین از معبد خدا دور بودند. خدا به این بیگانگان وعده شادی در خانه خود را می دهد. خواجه ها اجازه نداشتند کاهن شوند (اگر لاوی بودند) و باید شرم بچه دار نشدن را تحمل می کردند. به این خواجه ها، خدا به آنها وعده نام خوبی در معبد خود را می دهد که بهتر از بچه دار شدن است. کسانی که دستورات او را ننگه می دارند از نظر خدا خاص هستند، حتی اگر در نظر انسان خاص نباشند. خانه خدا فقط برای اسرائیلی ها ساخته نشده است. قرار بود دعا برای همه ملت ها باشد.

اسرائیل اقدامات پرستش خدا را انجام داد. آنها حتی روزه گرفتند! اما اشعیا 58 در مورد انتظارات خدا از کسی است که روزه می گیرد. کسی که روزه می گیرد نیز باید به روش درست با خدا زندگی کند. اگر این کار را نکنند، روزه آنها اتلاف وقت است. خداوند به آنها توضیح داد که وقتی روزه می گرفتند با هم می جنگیدند و با هم دعوا می کردند تا روزه آنها با فروتنی نباشد. و حتی اگر آنها در روز روزه فروتن بودند، که آنها را مردم فروتن نیست. به ما ویژگی هایی داده می شود که یک فرد خدانشناس باید چگونه باشد. این نصیحت مانند سخنان عیسی در مثل گوسفندان و بزها در پایان متی 25 است. آنها باید به گرسنگان غذا بدهند، برهنه ها را بپوشانند، به مسافر سرپناه بدهند، اسیران را آزاد کنند و آنچه را که درست است انجام دهند. اگر پیرو خدا این کار را انجام دهد، از نظر روحانی مانند نور خورشید است که در سپیده دم طلوع می کند. سپس خدا به دعاها آنها گوش می داد و کمک می کرد.

روز 102: اشعیا 59 و 61

اسرائیل به دلیل گناهانشان از خدا دور بود. این گناه است که انسان را از خدا جدا می کند. اشعیا 59 این را روشن می کند. کسانی که شرارت می آورند مانند کسی توصیف می شوند که مارها را از تخم بیرون می آورد. مارها نماد گناه هستند (اعداد فصل 21 آیه های 4 تا 9). عیسی از همان توصیف شرارتی که فریسیان در زمان خود ایجاد کرده بودند استفاده کرد. نماد دیگر شرارت تاریکی است. اسرائیل آنقدر تاریک بود که حتی در ظهر هم سقوط کردند. مثل این است که آنها نابینا بودند. عدالت و عدالت در این روزها با اسرائیل فاصله زیادی داشت. خدا همه اینها را دید و ناامید شد. بنابراین، خدا آنچه را که لازم

بود انجام داد. خدا نجات را برای انسان فراهم کرد. مثل این بود که خدا جنگجویی بود که لباس هایش را برای عمل پوشید. آیه 20 یک آیه کلیدی است. کسانی که از گناهان خود توبه می کنند و تغییر می کنند، نجات خواهند یافت. این پیام پیامبران است.

سخنان آغازین اشعیا 61 توسط عیسی در مورد خودش در لوقا 4: 18-19 نقل شده است. عیسی راهی است که خدا از طریق آن سخنان پیامبران را محقق خواهد کرد. عیسی به فقرا مژده داد و به کسانی که از نظر روحانی با گناهانشان در زندان بودند آزادی داد. عیسی کسی بود که آرامش و امید را فراهم کرد. با این حال او همچنین از روز داوری که در آن شریران داوری می شدند صحبت کرد. اشعیا زمان شادی و عدالت و برکت را توصیف می کند. این خداست که این کار را از طریق مردی که خدا برای این کار انتخاب کرده است، محقق خواهد کرد. اشعیا نبی در طول زندگی خود از تاریکی روحانی در اسرائیل صحبت کرد، اما او همچنین با وضوح بیشتری از کار عیسی صحبت کرد. این خبر خوش عیسی است که مدت‌ها قبل از ایام عیسی در پیامبران گفته شد.

مقدمه ای بر کتاب میکاه

میکاه نبی هم‌زمان با اشعیا و هوشع صحبت می کرد، اما فقط سه پادشاه آخر یوتام، آحاز و حزقیال را پوشش می داد. او در زمان عزیا پادشاه که عاموس و اشعیا فعال بودند، فعال نبود. پیامبران با هم زمان زوال و پایان پادشاهی شمالی اسرائیل را پوشش دادند. میخا هم علیه اسرائیل و هم علیه یهودا سخن گفت. این پیام از حضور خدا در معبد اورشلیم آمد.

میخا نسبت به زمانی هشدار داد که پایتخت های اسرائیل و یهودا، سامره و اورشلیم به ویرانه تبدیل خواهند شد. او با گناهشان با آنها روبرو شد. پیامبران، کشیش ها و رهبران آنها همگی قوانین خدا را ترک کرده بودند. آنها خود را با بی عدالتی و شرارت غنی کردند. بنابراین فاجعه بر آنها می آید. اما این پایان مردم نخواهد بود. میکا بارها و بارها از هشدار به اعلام آینده ای بهتر تغییر می کند. فاجعه قبل از عظمت خواهد شد. فصل 4 آینده ای را توصیف می کند که در آن حتی ملت ها برای یادگیری قانون خدا به اورشلیم می آیند. حتی اکنون نیز می توان با توبه از فاجعه جلوگیری کرد. میکاه با گفتن اینکه هیچ مانند خدا نیست که گناهان را ببخشد به پایان می رساند (میکاه فصل 7 آیه 18). نام میکا به معنای "کسی که مانند خدا است" است. میکا شاهد زنده توانایی خدا در بخشش بود.

روز 103: میکاه 4 و 5

خدا به میکاه چشم اندازی از آینده داد تا بتوانند منتظر روزهای بهتر باشند. فصل 4 زمانی را توصیف می کند که اورشلیم مرکز پیام های خدا به جهان خواهد بود. ملت ها به شهر می آیند تا قانون خدا را بیاموزند. آنها خواهند آمد تا اختلافات خود را حل کنند. این امر منجر به صلح و رفاه برای همه خواهد شد. اورشلیم تخت پادشاه خدا خواهد بود. با این حال، در این مرحله صلح جهانی برای همیشه نیست. این تصویر شامل شورش ملت هایی است که علیه اورشلیم می آیند. هر کسی که بخواهد با خدای اسرائیل بجنگد، موفق نخواهد شد.

میکاه 5 در مورد حاکم قوم خدا صحبت می کند. آیه 2 حاوی کلمات معروف در مورد بیت لحم به عنوان زادگاه حاکم آینده است. این پیشگویی زادگاه عیسی است. به همین دلیل است که رهبر رومی می دانست کجا برود و سعی کرد عیسی را در کودکی بکشد. آیه 4 این حاکم را به عنوان یک شبان توصیف می کند. عیسی به عنوان شبان خوب شناخته می شد. خدا به اسرائیل نگاهی اجمالی به جنبه های مختلف آینده داد تا بدانند که خدا یک برنامه کلی دارد. اما این یک تصویر روشن نیست. پیشگویی بین زمان های مختلف تغییر می کند. زمان های تبعید، زمان پیروزی و زمان مجازات با هم مخلوط شده اند. به همین دلیل است که کنار هم قرار دادن یک توالی واضح از رویدادها دشوار است.

مقدمه ای بر کتاب صفیا

صفیا در زمان یوشیا پادشاه پیشگویی کرد. یوشیا پادشاه خوبی بود، اگرچه زمانی که به تخت سلطنت رسید تنها 8 سال داشت. پدر و پدرزرگش پادشاهان شریر بودند، بنابراین یوشیا فرهنگ معنوی بدی را به ارث برد. این احتمال وجود دارد که صفیا در این دوره اولیه سلطنت یوشیا صحبت کرده باشد، زیرا هیچ چیز خوبی در مورد پادشاهی گفته نشده است. هنگامی که کتاب شریعت موسی دوباره کشف شد، یوشیا متوجه شد که خدا از پادشاهی خشمگین خواهد شد (دوم تواریخ فصل 34 آیه 21). سخنان صفیا با این زمان مطابقت دارد. صفیا از نابودی کامل پادشاهی یهودا پیشگویی کرد. او به مردم توصیه کرد که فروتن باشند، به دنبال خدا باشند و آنچه را که درست است انجام دهند.

زفانیا اگرچه یک کتاب کوتاه بود، اما علیه ملت های اطراف اسرائیل نیز پیشگویی کرد. او از فلسطینی ها در غرب، موآب و عمون در شرق، آشور در شمال و کوش در جنوب صحبت کرد. همه تحت قضاوت نامطلوب خدا قرار می گیرند. صفنیا از زمانی صحبت کرد که همه مردم، نه فقط اسرائیل، خدا را گرامی می داشتند و عبادت کنندگان از آن سوی کوش (اتیوپی) خواهند آمد. در پایان خدا اورشلیم را نجات خواهد داد و قومش را در آنجا مستقر خواهد کرد.

روز 104: صفنیا 1 و 3

صفنیا با یک هشدار دراماتیک شروع می کند. پادشاهی از بین می رفت و فقط با ویرانه ها باقی می ماند. حتی حیات وحش نیز ناپدید می شد. خدا به ویژه علیه کسانی که خدایان بعل و مولک را می پرستیدند اقدام می کرد. این شامل کسانی می شود که هم خدای اسرائیل و هم خدایان دروغین را همزمان می پرستیدند. مردم فکر می کردند که پرستش هر دو اشکالی ندارد و خدا هیچ کاری در این مورد انجام نمی دهد. پیام صفنیا این است که این حقیقت ندارد. خدا مردم را پاسخگو می داند و خدا عمل خواهد کرد. آنها مانند قربانی ای که برای رفع گناهان انجام می شود تقدیم خواهند شد.

صفنیا 3 در مورد فرهنگ شیطانی یهودا صحبت می کند. هر کسی که مسئولیت داشت، از موقعیت خود سوء استفاده کرده بود. حاکمان، پیامبران و کشیشان همگی فاسد بودند. تضاد با خدایی است که هرگز کار اشتباهی انجام نمی دهد. عدالت خدا پیروز خواهد شد، از جمله مجازات شروران چه غیریهودی و چه یهودی. هم اسرائیل و هم ملت ها به خاطر غرورشان مجازات خواهند شد. اما خدا فروتن ها را نجات خواهد داد. فروتن های اسرائیل آنچه را که درست بود انجام می دادند و خدا از قومش خوشحال می شد.

مقدمه ای بر کتاب ارمیا

ارمیا از روزهای آغازین یوشیا تا نابودی اورشلیم و فراتر از آن پیشگویی کرد. او 5 سال قبل از اینکه یوشیا طومار شریعت موسی را کشف کند، شروع به صحبت کرد. پیام او مانند پیام صفنیا و سایر پیامبران بود. یهودا پر از بت پرستی و بی عدالتی بود. این یک فرهنگ شیطانی از کسانی بود که کمترین بودند تا کسانی که بزرگترین بودند. کسانی که باید بهتر بدانند، پیامبران و کشیشان، این کار را نکردند. آنها برای پول کار می کردند و آنچه را که می خواستند بشنوند، به مردم می گفتند. مردم اینگونه دوست داشتند.

پیام ارمیا پسندیده نشد. او به ویژه مورد هدف پیامبران دروغین قرار گرفت. پیامبران دروغین زیادی وجود داشتند. ارمیا مورد تنفر خانواده و زادگاهش نبود. آنها سعی کردند او را بکشند. کاهنان و پادشاهان پیام او را دوست نداشتند و علیه او جنگیدند. اما خدا از ارمیا محافظت کرد، همانطور که گفت که می خواهد. رنج های ارمیا ما را به یاد رنج های عیسی می اندازد. بسیاری از جنبه های دیگر زندگی او با عیسی مطابقت دارد، از جمله اینکه خدا قبل از تولدش او را می شناسد. گاهی ارمیا تنها می ایستاد و حقیقت را به مردم می گفت. گاهی اوقات، فقط خدا در کنار او می ایستاد. ارمیا باید آنقدر عمر می کرد که ببیند کلامش محقق می شوند و اورشلیم نابود می شود. او شاهد نافرمانی مردم و عذاب عادلانه خداوند بود. او شاهد سوزاندن معبد خدا بود. به عنوان یک کشیش، این برای او غم انگیز بود. سپس او را بر خلاف میلش با خشونت به مصر بردند.

ارمیا به عنوان پیامبر نه تنها برای اسرائیل بلکه برای ملت ها انتخاب شد. پیام خدا در مورد پاسخگویی و هشدار در مورد مجازات نیز به آنها رسید. بیشتر ارمیا هشدار و توصیف مجازات ها در طول تقریباً 40 سالی است که ارمیا پیشگویی کرد. این باعث می شود که کتاب ارمیا کمتر از سایر پیشگویی ها برای خوانندگان جذاب باشد. با این حال، ارمیا همچنین پیام مثبتی در مورد آینده بلندمدت دارد. به همان شیوه دوم پادشاهان به پایان می رسد، با پادشاهی که پسر داوود در تبعید است. دودمان داوود ادامه یافت، با چشم انداز تحقق وعده خدا به داوود در مورد یک پادشاه بزرگ.

روز 105: ارمیا 1 و 2

ارمیا از اوایل سلطنت یوشیا، قبل از اینکه پادشاه خوب اصلاحات خود را آغاز کند، پیشگویی کرد. اما وضعیت معنوی از قبل بسیار بد بود. پیام کلیدی ارمیا از همان ابتدا روشن شد - پادشاهی یهودا به دلیل بت پرستی آنها به دست ارتش های خارجی سقوط خواهد کرد. اصلاحات یوشیا آسیب بت پرستی را که قبلاً در سراسر پادشاهی گسترش یافته بود، خنثی نکرد. به ارمیا دو نشانه برای تأیید این موضوع داده شد. اولی با میله بادام که به او می گوید زمان آن فرا رسیده است. دومی با یک قابلمه جوش متصل به شمال. این به او گفت که جوشش ملت از شمال خواهد آمد.

خدا پسر جوان ارمیا را با این پیام فاجعه فرستاد. مردم آن را دوست نداشتند. خدا با پیش بینی واکنش منفی، عهد کرد که ارمیا را از همه محافظت کند. ارمیا باید از خدا می ترسید و نه از مردان اطرافش. ارمیا احساس نمی کرد که می تواند پیام را بپذیرد، اما خدا گفت که کلمات را به او خواهد داد. ارمیا برای این کار انتخاب و متولد شده بود. او فقط یک پیامبر علیه اسرائیل نبود، بلکه پیامبری علیه ملت ها بود. هر ملتی که ارمیا گفت ریشه کن خواهد شد، خواهد بود. و هر ملتی که خدا از طریق ارمیا گفت کاشته خواهد شد، خواهد بود.

ارمیا 2 اولین پیام را به مردم دارد. او درباره اوقات خوب با اورشلیم صحبت کرد، اما این روزها مدتها بود که از بین رفته بودند. اکنون مردم از خدا دور شده بودند و او را نادیده می گرفتند. آنها به جای اینکه نظر خدا را بدانند، از بت های خود و پیامبران دروغین بت ها مشاوره می گرفتند. دیدگاه خدا در این مورد روشن بود - اسرائیل خدای خود را تغییر داده و به دنبال خدایان دیگر رفته است. آنها خدا را که منبع آب زنده بود (یعنی حیات) ترک کرده بودند و از جاهای دیگر (منابع غیرقابل اعتماد) به دنبال آب بودند. خدا مورد شکایت خود را از طریق ارمیا به اورشلیم ارائه کرد.

روز 106: ارمیا 4 و 7

ارمیا از یهودا خواست تا در ارمیا 4 توبه کند. خدا از آنها می خواهد که از حقیقت، عدالت و عدالت پیروی کنند. او می خواست که آنها قلب خود را تغییر دهند و شر را از قلب خود جدا کنند، گویی که یک ختنه اخلاقی است. در غیر این صورت، فقط فاجعه وجود خواهد داشت. در واقع، آنها می توانستند آن را به خوبی در نظر بگیرند که گویی ارتش در حال حاضر در راه است. ارمیا باید به مردم هشدار دهد که سعی کنند از این فاجعه جلوگیری کنند. اما یهودا قبلا راه درازی در مسیر شرارت داشت. خدا به مردم از آسمان نگاه کرد و آنها را از نظر روحانی اولیه توصیف کرد. خدا قوم خود را برای ملت ها نور ساخته بود، اما آنها در تاریکی بودند. مثل این بود که هیچ شخص صالح در زمین باقی نمانده بود. به همین دلیل است که خدا آن را حذف می کند. آنها خیلی بد بودند.

در ارمیا 7، خدا به ارمیا گفت که به دروازه معبد خدا برود و با عبادت کنندگان صحبت کند. او همان پیام توبه را داشت. ولی این افراد اعتماد داشتند که خدا هرگز معبد خودش را نابود نخواهد کرد. این فرض اشتباه بود. مزامیر 74 و 79 هر دو هشدار می دهند که ممکن است این اتفاق بیفتد. و ارمیا وقایع شیلو را به آنها یادآوری کرد، جایی که خیمه در ایام عیسی بود (اول سموئیل 4). خیمه، خانه متحرک خدا، توسط فلسطینی ها به دلیل شرارتشان مورد تصرف قرار گرفت. اکنون خدا در صورت لزوم معبد خود را برمی داشت. پرستش معبد به یک نمایش تبدیل شده بود. مردم بازیگرانی بودند که در داخل معبد وانمود می کردند که خدانشان هستند اما واقعا بی دین بودند. خدا معبد خود را "لانه دزدان" نامید. مردم حتی در دره هینون بت ها را می پرستیدند و فرزندان خود را به عنوان قربانی تقدیم می کردند. این مکان در عهد جدید "جهنم" نامیده می شد. این یک مکان واقعی برای سوختن بود که اغلب به اشتباه به عنوان "جهنم" ترجمه می شود. خدا آنقدر از قومش ناراحت بود که به ارمیا گفت که برای آنها دعا نکند.

روز 107: ارمیا 17 و 18

در ارمیا 17 ما تضاد بین کسانی که به خداوند اعتماد می کنند و کسانی که به انسان اعتماد می کنند داریم. کسانی که به خداوند توکل می کنند مانند درختانی در کنار آب هستند که هرگز میوه نمی دهند. کسانی که به انسان اعتماد می کنند مانند بوته هایی در بیابان هستند. این مقایسه مانند مقایسه ای است که در مزمو 1 آورده شده است. خدا به ما می گوید که می تواند قلب انسان را بخواند و ببیند که چه چیزی در آن است. خداوند به مردم بر اساس آنچه در قلبشان است پاداش خواهد داد. اما یک مشاهده کلی از قلب انسان وجود دارد. این فریبکارانه ترین چیز در خلقت است! خدا می توانست ببیند که در زمان ارمیا چقدر بد بود. آنها از منبع آب زنده - خدا - روی برگردانده بودند. ارمیا روی برگردانده بود. این فصل با التماس از یهودا به پایان می رسد که با انجام کار سبت را نشکست. کار برای روزهای دیگر بود، اما نه برای روز خداوند. ارمیا این پیام را به کسانی که در تمام دروازه های اورشلیم کالا حمل می کردند داد.

ارمیا ۱۸ به ما کمک می کند تا رابطه بین خدا و ملت ها را درک کنیم. مانند یک سفالگر با خاک رس توصیف می شود. خدا مانند سفالگری است که می تواند هر کاری با خاک رس انجام دهد. یک ملت مانند یک تکه خاک رس است. اگر خاک رس آنچه را که می خواهد انجام دهد، آن را حفظ خواهد کرد. اما اگر آنچه را که او می خواهد انجام ندهد، می تواند آن را دوباره شکل دهد و از نو شروع کند. خدا این کار را زمانی انجام می دهد که دلیل خوبی وجود داشته باشد. خدا دلیل خوبی داشت که یهودا را از نو شکل دهد و از نو شروع کند. نشانه دیگری که نشان می دهد اوضاع در یهودا چقدر بد است این است که پیامبران و کاهنان قصد داشتند ارمیا را بکشند. ارمیا به خدا اعتماد کرد که او را نجات دهد.

روز 108: ارمیا 20 و 22

مشکلات ارمیا با کاهنان و مدیریت معبد در فصل 20 ادامه دارد. ارمیا به خاطر گفتن حقیقت مورد ضرب و شتم قرار می گیرد و در انبار قرار می گیرد. کسی که این کار را انجام داد پشور بود که نامش به معنای "رفاه در اطراف" است. خدا به پشور هشدار می دهد که نام او تغییر خواهد کرد و "ماگور-میسیایب" نامیده می شود که به معنای "وحشت از هر طرف" است. پشور ادعا می کرد که با دوستانش خوب است، اما ثابت می کرد که برعکس است. ارمیا پس از خارج شدن از انبارها، نزد خدا شکایت کرد. وقتی کلام خدا در مورد ارمیا بود، او باید صحبت می کرد. او نمی توانست جلوی خودش را بگیرد. این باعث شد که مردم از او متنفر شوند. او آنقدر از موقعیت پایین آمده بود که می خواست بمیرد و آرزو می کرد که ای کاش هرگز به دنیا نیامده بود. شما باید برای ارمیا متاسف باشید. او کار درستی انجام داد، اما برای او مشکلاتی به همراه داشت. البته، در نهایت برای او کار خواهد کرد زیرا خداوند به پرهیزکاران پاداش می دهد.

ارمیا در معبد با کاهنان صحبت کرده بود. او در دروازه ها با مردم صحبت کرده بود. اکنون او با پادشاه در کاخ آنها صحبت می کند. در ارمیا 22 ما در مورد سه پادشاه می خوانیم که همگی ناکافی بودند. آنها ممکن است مانند یک پادشاه به نظر می رسیدند و مانند یک پادشاه در کاخ سرو زندگی می کردند، اما مانند پادشاه خدا رفتار نمی کردند. ارمیا به آنها پیام روشنی داد - آنچه را که درست و عادلانه است انجام دهید. اگر آنها این کار را طبق دستورات خدا انجام می دادند، همه چیز برای آنها خوب می شد. در عوض، همه آنها بی ارزش بودند. آنها با جاه طلبی خودخواهانه به دنبال ثروت بودند و بی ارزش شدند. آنها حتی لیاقت دفن عادی را نداشتند.

روز 109: ارمیا 23 و 24

ارمیا 23 بحث در مورد پادشاهان را از فصل 22 ادامه می دهد. آنها چوپانان اسرائیل بودند، همراه با دیگر رهبران مردم. پادشاه اسرائیل قرار بود چوپان مردم باشد، به این معنی که قرار بود از آنها مراقبت کند. اما آخرین پادشاهان یهودا به گله اهمیتی ندادند. در عوض، آنها را پراکنده کردند. خدا اعلام کرد که زمانی فرا خواهد رسید که او شبانان خوبی را برپا خواهد کرد. به ویژه یک پادشاه خوب وجود خواهد داشت که آنچه را که درست است انجام دهد. این پادشاه در اینجا "شاخه" از نسل داوود نامیده می شود و او را پس از عدالت خدا شناخته می شود. این در مورد زمان آینده عیسی صحبت می کند. باقیمانده این سوره، پیام و هشدار ویژه خداوند به پیامبران دروغین است. آیه 24 به ما می گوید که خدا آسمان و زمین را پر می کند، به همین دلیل است که او همه چیز را می بیند.

ما خوانده ایم که چگونه خدا با استفاده از تصاویر و تمثیل ها با قوم خود صحبت کرد. سفالگر یکی از نمونه های این بود. در ارمیا 24، ما دیگری داریم. این بار به ارمیا دو سبد انجیر نشان داده می شود، یکی بسیار خوب و دیگری بسیار بد. انجیر خوب نماینده قوم خوب خدا بود که برای محافظت از آنها به بابل برده می شدند. آنها آنجا می ماندند تا زمانی که خدا آنها را به اسرائیل بازگرداند. از طرف دیگر انجیر بد نشان دهنده افراد بدی بود که در اسرائیل یا مصر بودند. انجیرهای بد آرامش پیدا نمی کردند. این سخنان به حقیقت پیوست.

روز 110: ارمیا 25 و 30

ارمیا 25 ساله یک لحظه کلیدی است. ارمیا 23 سال بود که پیام خدا را به اسرائیل می داد، اما هیچ فایده ای نداشت. اسرائیل تغییر نکرده بود. اکنون خدا مجازات آنها را به اسرائیل گفت. پادشاه بابل می آمد و آنها را نابود می کرد. ارمیا به آنها اطلاع داد که این مدت چقدر طول می کشد. برای 70 سال خواهد بود. این عصر یک مرد است. این بدان معنا بود که کسانی که به بابل رفتند آنقدر زنده نخواهند ماند که از آنجا بازگشته باشند. ملت های اطراف اسرائیل نیز از ارتش بابل رنج می بردند. در زمان مناسب خود بابل مجازات خود را دریافت می کرد. برای ملت ها، ممکن است به نظر برسد که بابل علت مشکلات آنها است. اما مشکل واقعی رفتار آنها بود. خدا در بابل کار می کرد تا آنها را تنبیه کند. خدا برای آنها مانند شیر خواهد بود، همانطور که ما از پیامبران عاموس و یونیل نیز آموختیم.

پایان پادشاهی یهودا در حال آمدن بود. اما این پایان مردم یا ملت نخواهد بود. ارمیا 30 در مورد زمانی که قوم اسرائیل تحت فرمان یک پادشاه به سرزمین خود بازگردانده خواهند شد، پیشگویی کرد. این زمان زمانی نبود که مردم با عزرا بازگشتند زیرا پادشاهی وجود نداشت و آرامش واقعی وجود نداشت. ارمیا 30 به زمانی اشاره می کند که پادشاهی مانند داوود پادشاه وجود داشت. در این مورد، پادشاهی مانند داوود عیسی است. این پادشاه به داوود وعده داده شده بود و پسر او بود. در ادبیات

انگلیسی استفاده از نام یک شخص به معنای شخص دیگری که شبیه او است عجیب است، اما در کتاب مقدس چندان عجیب نیست. در این زمان آینده پادشاه عیسی، مردم و خدا متحد خواهند شد.

روز 111: ارمیا 31 و 36

ارمیا 31 موضوع فصل 30 را با صحبت از زمان بزرگ آینده ادامه می دهد. کلمات آیه 15 در مورد تولد عیسی در متی 2: 17-18 صدق می کند. سخنان ارمیا 31 آیه های 31-34 در عبرانیان 8 و 10 به زمان آینده اشاره می کند که توسط عیسی به وجود آمده است. این زمان جمع آوری تبعیدی ها است زیرا خدا همیشه قوم خود را دوست داشته است. این زمانی است که مردم به حضور خدا می روند که در صهیون (اورشلیم) یافت می شود. این زمان صلح و فراوانی خواهد بود. زمان شادی و شادی خواهد بود. مردم از خدا پیروی خواهند کرد و با او پیمان خواهند بست. این برعکس شرایطی خواهد بود که پادشاهی یهودا در آن قرار داشت.

هدف خدا از فرستادن ارمیا این بود که مردم را وادار کند که از شرارت روی برگردانند. ارمیا فصل 36 به ما می گوید که خدا آماده بود تا گناهان آنها را ببخشد اگر آنها این کار را انجام دهند. خدا ارمیا را در روز روزه نزد مردم فرستاد. تنها روز روزه در این زمان روز کفار بود، که یک روز ملی بود که در آن اسرائیل به گناهان خود اعتراف کردند. این فرصتی ایده آل برای اسرائیل بود تا به گناهان خود پی ببرند و به آنها اعتراف کنند. ارمیا تمام کلمات خدا را نوشت و برای مردم خواند. کار نکرد. مدیریت میانی متوجه شد، اما مدیریت بالاتر متوجه نشد. پادشاه سخنان خدا را همانطور که برای او خوانده می شد، سوزاند. اگر یهو یاقیم پادشاه به کلام خدا اینگونه واکنش نشان داد، پس جای تعجب نیست که خدا نابودی اسرائیل را در زمان این پادشاه پیشگویی کرد.

روز 112: ارمیا 37 و 38

ارمیا 37 زمان را به عنوان روزهای آخرین پادشاه یهودا توصیف می کند. صدقیا پادشاه مانند پادشاهان قبلی به سخنان ارمیا گوش نداد. زمان پایان نزدیک بود زیرا بابل به سرزمین حمله کرده و اورشلیم را محاصره کرده بود. با این حال، زمانی که مصر حواس ارتش بابل را پرت کرد، یک مهلت موقت وجود داشت. به نظر می رسید که مصر برای حمایت از اسرائیل آمده است. ارمیا به صدقیا هشدار داد که بابل باز خواهد گشت. ارمیا به اتهام فرار از خدمت زندانی شد و برای مدت طولانی در آنجا بود. سرانجام پادشاه از ارمیا پیامی از جانب خدا خواست. ارمیا رک و راست به او گفت که چه اتفاقی خواهد افتاد. او همچنین توضیح داد که خدمت او درست ثابت شده است زیرا بابلی ها همانطور که او گفته بود به اورشلیم آمده بودند. ارمیا از زندان آزاد شد اما در حیاط نگهبان محبوس شد.

ارمیا سخنان خدا را به سربازان در حیاط نگهبان گفت. در ارمیا 38 این موضوع برخی از رهبران را ناراحت کرد. آنها ارمیا را در یک آب انبار قرار دادند و در گل و لای فرو رفت. در این حالت جان او در خطر بود. برای نجات او به یک اتیوپیایی نیاز بود، نه یک اسرائیلی. صدقیا پادشاه از ارمیا خواست تا اطلاعات شخصی خدا را به او بدهد که ارمیا به او داد. او این فرصت را داشت که اگر ارمیا را باور می کرد و از نصیحت او پیروی می کرد، جانش را نجات دهد. در غیر این صورت محکوم به فنا بود. متأسفانه، صدقیا به جای خدا به انسان اعتقاد داشت. پایان او فرا می رسد.

مقدمه ای بر مرثیه های ارمیا

زندگی و پیام ارمیا مانع از نابودی اورشلیم نشد. ارمیا در مرثیه ارمیا به شهر نگاه کرد و وضعیت نهایی شهری را که دید توصیف کرد. مرثیه های ارمیا توصیفی صمیمانه از غم و اندوه او در شهر سقوط کرده است. او سعی کرده بود آن را نجات دهد، اما اینطور نبود. به شهر نگاه کرد و گریست. او برای همان شهری که عیسی قرار بود قرن ها بعد گریه کند، گریست.

اورشلیم از بلندی بسیار سقوط کرده بود. او مانند یک ملکه بود، اما اکنون مانند یک برده بیوه بود. او ویران و خالی بود. او نجس و منزوی بود. او بیمار و برهنه و شرم آور بود. همه چیز خوب از بین رفته بود. نه غذا بود و نه آسایش. حتی مادران هم فرزندان خود را برای غذا پخته بودند! شهری که «کمال زیبایی» بود، اکنون مورد تمسخر قرار گرفت. دشمنان آن خوشحال بودند.

این خدا بود که این کار را انجام داده بود زیرا اورشلیم شهر گناه بود. باید عواقب آن را متحمل می شد. پادشاه مسح شده کشته شده بود و پسرانش نیز همینطور. سلسله آنها به پایان رسیده بود. با این حال هنوز مقداری زندگی باقی مانده بود. به دلیل

محبت و شفقت فراوان خدا بود که برخی از مردم هنوز زندگی می کردند. مردم منتظر این بودند. اما ارمیا می دانست که یک دوره 70 ساله باید بگذرد. او زنده نمی ماند تا این تجدید را ببیند.

روز 113: مرثیه 1 و 3

مرثیه ها اورشلیم را مانند یک زن توصیف می کردند. شهر اصلی مانند یک ملکه باکره بود. او مورد احترام و ثروتمند بود. اما اکنون او تحقیر و نجس بود. مثل یک زن کثیف، برهنه و بیمار. مرثیه 1 از کلمه "" استفاده نمی کند، اما این چیزی است که او بود. او به جای خدا به دنبال معشوقش بود. او کاملاً شرور بود و مستحق مجازات خود بود. اکنون فرزنداناش تبعید شده بودند. او مثل یک بیوه تنها بود. هیچ چیز ارزشمندی باقی نمانده بود. اورشلیم در پریشانی بود و بدون هیچ تسلی دهنده ای فریاد می زد. خدا در انجام این کار عادل بود.

ارمیا در مرثیه 3 رنج خود را توصیف می کند. او مانند یک شهر محاصره شده بود. او بیمار و شکسته بود. او پر از تلخی بود. او منزوی و مورد تمسخر بود. او متوجه شد که هنوز زندگی دارد و این یک نعمت از طرف خدا است. خدا وفادار، دلسوز و کند در خشم است. بنابراین ارمیا منتظر خدا می ماند و به او اعتماد می کرد. او می دانست که خدا چیزهای خوب و همچنین مجازات گناه را به ارمغان می آورد. مشکلات او فرصتی برای بررسی خود بود. او نگاه می کرد و می دید که آیا گناهی در درون او وجود دارد یا خیر و اگر اینطور بود توبه می کرد. با انجام این کار، او از طریق اشک هایش به درگاه خدا دعا می کرد و برای تسکین التماس می کرد.

مقدمه ای بر کتاب حزقیال

حزقیال نگران رابطه بین خدا و قومش است. با توصیف حذف حضور خدا از معبد شروع می شود. در متن کتاب معبد ویران شد. در پایان بازگشت حضور خدا به معبد جدید را توصیف می کند. 11 فصل اول وقایعی را توصیف می کند که منجر به خروج جلال خدا شد. جلال نشانه حضور خدا در میان قومش بود که او آن را پس گرفت. 8 فصل آخر معبد آینده خدا را توصیف می کند که جلال خدا به آن باز می گردد. حزقیال دلیل ترک خدا قوم خود و اینکه چرا او باید بازگردد را توضیح می دهد.

حزقیال شخص مناسبی برای توصیف این وقایع بود. او یک کشیش بود، مانند ارمیا. در حالی که ارمیا با مردم اسرائیل صحبت کرد (تا زمانی که به مصر برده شد)، حزقیال با قوم خدا در سرزمین بابل صحبت کرد. از بابل بود که قوم خدا از مشکلات جان سالم به در بردند و تبعیدی ها در نهایت از آنجا به اسرائیل بازگشتند. این رویدادها برای احیای سرنوشت اسرائیل در آینده ضروری بودند.

حزقیال با اسرائیلی ها در بابل صحبت کرد تا توضیح دهد که چرا خدا مجبور شد اورشلیم را ترک کند. او این کار را از طریق تمثیل های زیادی انجام داد که حزقیال انجام داد. ملت اسرائیل به خاطر شرارت او محکوم شد. ملت های اطراف اسرائیل نیز به خاطر شرارت خود محکوم شدند. تفاوت بین اسرائیل و ملت ها این بود که اسرائیل قوم خدا بودند و خدا در نهایت آنها را احیا خواهد کرد. اکثر کشورهای اطراف اسرائیل ناپدید خواهند شد.

روز 114: حزقیال 2، 3 و 4

ما فصل اول حزقیال را به دلیل پیچیدگی در توضیح وقایع از دست داده ایم. ما در فصل 2 به حزقیال با مأموریت او می پیوندیم. حزقیال قرار بود با اسرائیلی های شریر و لجباز در اطرافش صحبت کند، اما نباید از آنها می ترسید. این همان نصیحتی است که پیامبران خدا هنگام رساندن پیام های خدا به آنها داده شد. خدا با پیامبر خواهد بود و آنها را از آسیب محافظت می کند. پیام حزقیال این بود که پیام غم و اندوه و هشدار باشد. این پیام به طور نمادین با خوردن طوماری با کلمات پیام روی آن به او داده شد. طعم آن عسل بود، زیرا به ما گفته شده است که کلام خدا مانند عسل شیرین است. حزقیال از رویاهایی که دیده بود بسیار تحت تأثیر قرار گرفت و به مدت 7 روز مبهوت شده بود.

پس از 7 روز، در فصل 3 به حزقیال گفته شد که او نگهبان اسرائیل است. او مانند کسی بود که بر روی دیوارهای شهر مراقب دشمنان بود، که وظیفه خود را برای هشدار دادن به شهر از مشکلات قریب الوقوع بود. حزقیال باید سخنان خدا را می گفت و به آنها در مورد مشکلات قریب الوقوع هشدار می داد. به این ترتیب، هر کسی که گوش می داد می توانست توبه کند و به سوی خدا روی بیاورد. حزقیال نمی توانست صحبت کند مگر زمانی که سخنان خدا را بگوید. او سالها در این حالت بود تا

اینکه حزقیال فصل 33 آیه های 21 تا 21 خبر سقوط اورشلیم به او رسید! سخنرانی حزقیال نشانه ای برای اسرائیل بود که به خدا گوش دهند. هر بار که حزقیال صحبت می کرد، مانند یک پیام معجزه آسا به مردم بود.

حزقیال 4 نمونه ای از نوع نشانه ای است که حزقیال به اسرائیل داد. او باید به مدت 390 روز در یک طرف و با طناب بسته شده بود و سپس به مدت 40 روز در طرف دیگر دراز می کشید. او قرار بود در این دوره تصویر اورشلیم تحت محاصره را ترسیم کند و با شهر روبرو شود. اما قرار بود یک مانع آهنین بین او و شهر وجود داشته باشد. حزقیال مجبور بود در تمام این دوره محاصره اورشلیم را به انجام برساند و جیره بخورد. اورشلیم باید محاصره خود را به خاطر گناهانش تحمل کند. حزقیال قرار بود نشانه های مشابه زیادی بدهد، اما پیام یکسان بود.

روز 115: حزقیال 8 و 9

هنگامی که بزرگان یهودا در فصل 8 به دیدار حزقیال رفتند، حزقیال رویایی از آنچه در معبد اورشلیم اتفاق می افتاد داده شد. معبد خانه خدا بود که خدا جلال حضور خود را در آن قرار داده بود. در دروازه شمالی، یک بت وجود داشت. دومین فرمان از 10 فرمان این بود که بت نسازیم. در ورودی حیاط، نقاشی هایی از حیوانات و بت های نجس وجود داشت. خدا به قومش دستور داده بود که از هیچ چیز تصویر نسازند. در دروازه شمالی زنانی بودند که نزد خدای دروغین گریه می کردند. در حیاط داخلی، 25 مرد با پشت به معبد بودند و خورشید را پرستش می کردند. معبد خدا به مکانی تبدیل شده بود که آنها بت ها و خدایان دروغین را می پرستیدند. آیا خدا باید در خانه خود بماند در حالی که مردم این کار را در خانه او انجام می دادند؟

حزقیال فصل 8 توضیح داد که چرا خدا مجبور شد معبد خود را ترک کند. حزقیال 9 آغاز خروج خدا بود. جلال خدا - احتمالاً ابری درخشان - از کرویایی که بالای صندوق عهد در مکان مقدس ترین قرار داشتند حرکت کرد. سپس به آستانه یا ورودی حرکت کرد. در این مرحله، به کاتب خدا دستور داده می شود که بر پیشانی کسانی که برای شرارت انجام شده در شهر غمگین هستند، علامتی بگذارد. کسانی که این علامت را دارند در امان خواهند ماند. افراد باقیمانده سلاخی می شدند و از بزرگان آفتاب پرست در مقابل معبد شروع می شدند. این یک چشم انداز نمادین از آنچه قرار بود اتفاق بیفتد زمانی که ارتش بابلی قرار بود اورشلیم و معبد را تصرف کند، بود.

روز 116: حزقیال 11 و 12

در حزقیال 11 حزقیال رویایی از خدا دید. دو رهبر مردم در معبد خدا به او نشان داده شد. آنها مردم را از راه های خدا دور می کردند. همانطور که حزقیال تماشا می کرد، یکی از آنها مرد. حزقیال مغلوب شد. خدا در میان پریشانی خود، زمانی را برای جمع آوری و احیای اسرائیل وعده داد. این احیا باعث می شود که قوم خدا برخلاف نسل کنونی کاملاً متعهد به پیروی از راه های خدا باشند. این دانش تسلی بخش بود زیرا حزقیال شاهد خروج جلال خدا از معبد و شهر بود. خدا شهر را ترک کرده بود و اکنون توسط او محافظت نشده بود.

حزقیال 12 توضیح داد که چگونه حزقیال مجبور شد در تبعید عمل کند. او مجبور بود وسایلش را جلوی مردم ببندد. سپس غروب مجبور شد در دیوار خانه اش چاله ای حفر کند، انگار که برنمی گردد. سپس مجبور شد صورتش را بپوشاند و برود. مردم در تعجب بودند که معنای آن چیست. صبح حزقیال را برای توضیح فرستادند. پادشاه اسرائیل به این ترتیب اورشلیم را ترک می کرد. او در بابل دستگیر می شد و می مرد. افرادی که تماشا می کردند به این نتیجه رسیدند که این پیشگویی برای آینده ای دور است. حزقیال توضیح داد که اینطور نیست.

روز 117: حزقیال 24 و 28

به حزقیال گفته شد که در فصل 24 نشانه دیگری به اسرائیل بدهد. او باید گوشت و استخوان می پزید و سپس آن را بیش از حد می پزد. رسوب روی قابلمه پخته شد. این مانند اورشلیم است. مهم نیست که خدا چقدر تلاش می کرد، نمی توانست از شر بدی ها خلاص شود. در حالی که این اتفاق می افتاد، اورشلیم توسط ارتش بابل محاصره شده بود و پایان در حال فرا رسیدن بود. به حزقیال گفته شد که برای علامت دوم آماده شود. همسرش قرار بود بمیرد و او نباید عزاداری می کرد. این نشان دهنده از دست دادن لذت چشمانش بود. به همین ترتیب، اسرائیل معبد خود را از دست می داد که لذت چشمان آنها بود. وقتی این اتفاق افتاد، گفتار حزقیال به عنوان نشانه ای برای آنها بازگردانده شد.

حزقیال 28 پیشگویی علیه یکی از همسایگان اسرائیل است. صور شهر اصلی فنیقی ها بود. آنها یک کشور تجاری دریایی بودند که مسیرهای تجاری را کنترل می کردند و بسیار ثروتمند شدند. بسیار قدرتمند و مغرور بود. در واقع، خود را به عنوان یک خدا می دانست. بنابراین خدا آن را پایین می آورد. به آن "کروبی مسح شده" می گفتند. این زبان نمادین است که آن را به عنوان دروازه بان برگزیده سرزمین اسرائیل توصیف می کند. آنها به عنوان حضور در کوه خدا توصیف شدند، که زبانی نمادین است که می گوید در کنار سرزمین اسرائیل است. مکان بعدی که حزقیال علیه آن صحبت کرد، صیدون، شهر خواهر فنیقی ها بود. صور و صیدون هر دو همسایگان بدخواه اسرائیل بودند. آینده ای فرا خواهد رسید که اسرائیل چنین همسایگان بدی نخواهد داشت.

روز 118: حزقیال 33 و 34

حزقیال 33 چندین نکته را که در فصل 3 ذکر شد به حزقیال یادآوری کرد. او یک نگهبان بود و مسئولیت به صدا درآوردن زنگ خطر مهاجمان را داشت. به این ترتیب او باید به مردم کمک می کرد تا تغییر کنند و آماده شوند. همچنین به او یادآوری شد که خدا در مورد تغییر نگرش در مردم چه فکر می کند. ما یاد می گیریم که این نتیجه نهایی یک شخص است که برای خدا مهم است. اگر کسی شرور باشد، خدا نمی تواند او را در ملکوت خود داشته باشد، حتی اگر زمانی عادل باشد. و اگر کسی عادل باشد، خدا او را در پادشاهی خود خواهد داشت، حتی اگر زمانی شرور باشد. این یادآوری ها خبر سقوط اورشلیم را ادامه می دهد. در آمادگی برای این کار، نشانه دیگری به مردم داده می شود. توانایی حزقیال برای صحبت آزادانه به او بازگردانده می شود. او از فصل 3:26 قادر به بیان افکار خود نبود. با وجود اینکه صدای او در تمام این سال ها کلام خدا بود، مردم فقط صدای او را مانند یک آهنگ زیبا می دانستند! یعنی از آن لذت بردند اما هیچ کاری در مورد آن انجام ندادند.

این نقش رهبران است که در حزقیال فصل 34 شرح داده شده است. رهبران چوپان بودند و مردم گوسفندان بودند. با این حال، چوپانان اسرائیل از گوسفندان آنطور که یک چوپان باید مراقبت کند، مراقبت نکرده بودند. آنها به جای مراقبت از آنها، بیشتر از خودشان مراقبت کرده بودند. آنها از گوسفندان استنثار کرده بودند و حتی گوسفندان را خورده بودند! آنها به جای اینکه محافظ آنها باشند، شکارچی بودند. خدا خشمگین شد! او مداخله می کرد و چوپانان را مجازات می کرد. سپس او از گوسفندان خود مراقبت می کرد، درست مانند یک شبان خوب. او همچنین چوپان جدیدی مانند داوود را بر قوم خود تعیین می کرد. مانند ارمیا 30، ذکر داوود به معنای کسی مانند داوود است و اشاره ای به عیسی است. تنها در این صورت است که مردم از شکارچیان محافظت می شوند، در امان می مانند و تأمین می شوند. این زمان عهد جدیدی برای اسرائیل خواهد بود.

روز 119: حزقیال 36 و 37

پیشگویی حزقیال 36 غیر عادی است زیرا به کوه ها و سرزمین اسرائیل داده شده است. این شبیه فصل 35 است که به کوه ادوم داده شد. برخلاف ادوم، اسرائیل آینده خوبی خواهد داشت. خدا قوم خود را از میان ملت ها جمع می کند. او آنها را پاک می کرد و به آنها قلب و روحی جدید می داد. آنها به گناهان گذشته خود پی می برند و خجالت می کشند. آنها دیگر مورد تمسخر سایر ملت ها نخواهند بود. وقتی خدا اسرائیل را احیا کند، این شاهد ملت ها خواهد بود. قوم خدا به سرزمین خدا باز می گردند. زمین مانند باغ عدن خواهد بود. مردم به اندازه گوسفندان خواهند بود، زیرا چوپان آنها برای همیشه مراقب آنها بوده است.

احیای قوم اسرائیل به طور چشمگیری در دره استخوان های خشک در حزقیال 37 به تصویر کشیده شده است. در پایین ترین نقطه، مردم مانند استخوان های خشک هستند و هیچ امید دیگری ندارند. اما پس از آن خدا آنها را زنده می کند. یک احیای ملی اتفاق می افتد و ملت از نو آفرینش می شود. حتی تقسیم تاریخی اسرائیل به پادشاهی شمالی اسرائیل و پادشاهی جنوبی یهویدا به پایان رسیده است. مردم کاملاً توسط یک پادشاه متحد می شوند. این مانند پادشاه داوود است. همانطور که در فصل 34، ذکر داوود به معنای کسی مانند داوود است و اشاره ای به عیسی است. پیمان صلح جدیدی وجود خواهد داشت. خدا در میان آنها زندگی می کرد، مانند زمانی که معبد وجود داشت. خدا خدای آنها خواهد بود و آنها قوم او خواهند بود. اینها اشاراتی به تحقق عهدی است که خدا با داوود بست و محقق خواهد شد.

روز 120: حزقیال 38 و 39

برکات آینده حزقیال 37 در تضاد با زمانی است که در حزقیال 38 از آن صحبت شده است. حزقیال 38 از زمانی صحبت می کند که اسرائیل توسط مردمش ساکن بود، از ملت ها جمع شده بودند و در امنیت زندگی می کردند. در این حالت، گروهی از ملت ها از شمال به رهبری یاجوج مورد تهاجم قرار می گیرند. این ملت ها خواهند آمد تا ثروت زمین را از بین ببرند. آنها

فکر می کنند که می توانند به راحتی آن را بگیرند، اما خدا را به حساب نیاورده بودند. خدا آنها را وادار خواهد کرد که با یکدیگر بجنگند. او بر آنها تگرگ و گوگرد خواهد بارید. به این ترتیب، خدا به ملت ها نشان خواهد داد که خدای اسرائیل است.

پیشگویی حزقیال 38 در فصل 39 ادامه می یابد. لاشه های ارتش کشته شده دشمن توسط قوم خدا غارت می شود و اجساد دفن می شوند. تمیز کردن زمین 7 ماه طول می کشد. در این رویدادها، خدا به ملت ها ثابت می کند که او کسی است که هم یهودیان و هم غیریهودیان را به خاطر گناهشان مجازات می کند. بلکه او همچنین خدای شفقت است و او کسی است که قومش را نجات می دهد. دلیل وقوع وقایع فصل های 38 و 39 به ما داده شده است - اسرائیل در امنیت زندگی می کرد اما بی ایمان بود. حمله به اسرائیل مجازاتی برای گناه آنها بود. رفتار قوم خدا در سرزمین خدا هر چه باشد، خدا در نهایت توسط قوم و ملت هایش مورد احترام قرار می گیرد.

مقدمه ای بر کتاب ناحوم

کتاب ناحوم برای ملت آشوریان نوشته شد. این اولین بار نیست که خدا با آنها صحبت می کند. پیش از این خدا یونس را به پایتخت آشوریان، نینوا فرستاده بود. زندگی و پیام یونس غیرعادی بود و باعث توبه آشوری ها شد. سالها بعد، پیام به آشوری ها دیگر پیام توبه نبود، بلکه پیام داوری بود. توبه یک گزینه نبود. نینوا به خاطر گناهانش مورد داوری قرار می گرفت. او مانند یک بود. خدا از او برای تنبیه اسرائیل استفاده کرده بود، اما اکنون مجازات او در راه بود. نام "ناحوم" به معنای آرامش است و پیشگویی ناحوم برای اسرائیل تسلی بخش خواهد بود. آشور آرامش پیدا نکرد.

روز 121: ناحوم 1 و عوبدیا

کتاب های ناحوم و عوبدیا هر دو برای ملل غیریهودی نوشته شده اند. در ناحوم 1 خدا شخصیت خود را به ما یادآوری می کند. او خدای حسود است و گناهکاران را مجازات خواهد کرد. در این مورد، این آشوری ها هستند که به خاطر شرارت آن مجازات می شوند. آشور نابود خواهد شد. خدا خوب است و کسانی که به او توکل می کنند از مشکلات در امان خواهند ماند. اسرائیل دیگر از دست آشوری ها رنج نمی برد. برای اسرائیل، سخنان ناحوم پیام مژده و صلح خواهد بود. اگر به نذرها و اعیاد خود عمل می کردند، می توانستند مژده را جشن بگیرند.

مقدمه ای بر کتاب عوبدیا

کتاب عوبدیا علیه قوم ادوم نوشته شد. ادوم همچنین به عیسو معروف بود که برادر یعقوب بود. آنها در کنار یکدیگر زندگی می کردند اما به طور کلی همسایه های بدی بودند. این رقابت به ویژه از طرف ادوم بد بود. هنگامی که از مصر بیرون آمدند، به برادرشان اجازه ندادند که از سرزمین خود عبور کند و با دشمنی به آنها سلام کردند. این چیزی نیست که خدا از ملت های برادر انتظار داشت. برادران موظف هستند که محبت برادرانه خود را نشان دهند و خدا از یعقوب انتظار داشت که از برادرش متنفر نباشد (تنبیه فصل 23 آیه 7). عکس آن نیز صادق بود. ادوم قرار نبود از یعقوب متنفر باشد، اگرچه از یعقوب متنفر بود. عوبدیا نبی به ادوم فرستاده شد تا این موضوع و دلیل مجازات ادوم را توضیح دهد. خدا از نام برادرانه یعقوب و عیسو استفاده می کند تا این واقعیت را آشکار کند که آنها برادر بودند.

عوبدیا توضیح داد که ادوم به سقوط اسرائیل در زمانی که اسرائیل توسط بابل تسخیر شد، خندید. ادوم نیز به سرزمین حمله کرد و ثروت آن را دزدید. اسرائیلی هایی که از سرزمین فرار می کردند اسیر و کشته شدند یا نزد مهاجمان بازگردانده شدند. این نفرت برادرانه بود. آنها به خاطر رفتارشان در برابر خدای اسرائیل پاسخگو بودند. همانطور که آنها انجام داده بودند، با آنها انجام می شد. اما تفاوتی وجود خواهد داشت. اسرائیل زنده می ماند اما عیسو زنده نمی ماند. و اسرائیل بیش از سرزمین عیسو تصرف. اینگونه بود که غرور عیسو از بین می رفت. امروزه ادوم به عنوان یک ملت وجود ندارد.

مقدمه ای بر کتاب حبقوق

کتاب حبقوق با شکایت حبقوق از خدا آغاز می شود. مردم شرور و بی انصاف بودند و خدا در این مورد چه می کرد؟ خدا تصمیم گرفت به سؤال حبقوق پاسخ دهد - اسرائیل به خاطر شرارت خود توسط بابلی ها مجازات می شود. اما حبقوق از پاسخ راضی نیست و سؤال دیگری می پرسد. چرا خدا از افرادی که حتی از اسرائیل شرورتر هستند برای تنبیه اسرائیل استفاده می کند؟ پاسخی که خداوند می دهد، به سؤال حبقوق پاسخ می دهد. خدا تمام شرارت هایی را که بابل انجام می داد دیده است و آنها

باید بهای آن را بپردازند. کسانی که عادل بودند به زندگی با ایمان ادامه می دادند. هیچ نمی تواند علیه کاری که خدا انجام می دهد صحبت کند. آنها باید در برابر او ساکت باشند. کارهای بزرگ خدا در گذشته گواهی بر نحوه عملکرد خدا در میان ملت ها است. وقتی حقیق به این موضوع فکر می کند، از افسردگی خود برخاسته می شود. او نامه را با شادی در کارهای خدا به پایان می رساند. مثل این است که او در مکانی مرتفع است و به چیزهای بلند فکر می کند، درست مانند گوزن در صخره های کوهستان. ما نیز می توانیم وقتی به کارهای خدا فکر می کنیم، از شکایت به اعتماد برویم.

روز 122: حقیق 2 و 3

هابوکوک 2 با حیوکوک شروع می شود که منتظر پاسخ خدا به سؤالش است. چرا خدا از یک ملت شریر مانند بابل برای تنبیه اسرائیل استفاده می کند؟ پاسخ خدا این است که او شرارت بابل را می بیند و آنها نیز مجازات خواهند شد. بابل از ملل دیگر می دزدد و شهر خود را بر خون دیگران بنا می کند. بابل مست می شود و بت می سازد. برای این چیزها، بابل رنج خواهد برد. مجازات آنها در راه است. حتی اگر این چیزها اتفاق بیفتد، خدا هدف بزرگتری دارد که همه باید بدانند. زمین از دانش جلال خداوند پر خواهد شد. این هدف دراز مدت خداوند با زمین است و رویدادهای جهان به سمت آن حرکت می کنند. زمین باید به خدای اسرائیل که در معبد او است احترام بگذارد و عادلان باید با ایمان زندگی کنند.

حقیق 3 دعایی به درگاه خداوند است. حقیق دیگر از جنبه های عدالت خدا شکایت نمی کند. او عظمت خدا را درک می کند و دعا می کند که خدا کارهای بزرگ خود را درست مانند گذشته انجام دهد. او زمانی را به یاد آورد که خدا با قومش با موسی از کوه سینا رفت. او زمانی را به یاد آورد که خدا با قومش با یوشع به سرزمین کنعان رفت. اینها پیروزی های بزرگی بودند که خدا به قوم خود داد. وقتی به چنین چیزهای بزرگی فکر می کرد، از کاری که خدا می تواند انجام دهد می لرزید. اکنون او آماده است تا منتظر بماند تا خدا عمل کند. اکنون او آماده است تا در حالی که منتظر است سختی ها را تحمل کند. اکنون او حتی آماده است که در خدا شادی کند. او در وضعیت بالایی از آگاهی معنوی و اعتماد به خدا قرار دارد. او در جایگاه بالایی قرار دارد. اگر کارهای بزرگ خدا را به یاد بیاوریم و صبورانه منتظر بخش بعدی برنامه خدا باشیم، می توانیم در این مکان باشیم.

مقدمه ای بر کتاب دانیال

پیامبران اسرائیل در مورد اینکه چگونه مردم خداشناس باقی مانده در سرزمین اسرائیل به بابل برده می شوند صحبت کردند. دانیل و 3 دوستش برخی از این افراد بودند. ایمان آنها به شدت مورد آزمایش قرار گرفت، اما آنها حتی در مواجهه با مرگ وفادار ماندند. آنها راه های خدای اسرائیل را انتخاب کردند و نه راه های بابل. دانیل با قرار گرفتن با شیرها آزمایش شد و 3 دوست توسط یک کوره آتشین آزمایش شدند. از خرد آنها قدردانی شد و نقش های مهمی در دولت به آنها داده شد.

در فصل های 2 و 7 به دانیال پیشگویی هایی در مورد تاریخ آینده خاورمیانه داده شد. اولین پادشاه بابل، نبوکدنصر، رویاهایی از خدا دریافت کرد. اما او مغرور شد و مجبور شد با زندگی مانند یک حیوان فروتن شود. آخرین پادشاه بابل، بلشصر، به دلیل شرارت خود برکنار شد. پادشاهی به مادها و پارسیان داده شد. حتی با تغییر امپراتوری ها، دانیال همچنان نقش اداری مهمی در دولت داشت. به دانیال چشم اندازهای بیشتری از امپراتوری های آینده داده شد، از جمله برخی از آنها با جزئیات خارق العاده. کتاب با اشاره به رستاخیز مردگان و داوری به پایان می رسد. همانطور که پیش بینی های کوتاه مدت دانیل به حقیقت پیوسته است، منطقی است که انتظار داشته باشیم پیش بینی های بلندمدت نیز محقق شوند.

روز 123: دانیال 3 و 5

دانیال 3 با مجسمه بزرگی از یک مرد شروع می شود که ما را به یاد چشم انداز امپراتوری ها در دانیال 2 می اندازد. در دانیال 2، این تصویر فقط یک سر طلایی داشت که نشان دهنده بابل بود. اکنون کل تصویر طلایی است، گویی بابل فکر می کرد که برای همیشه حکومت خواهد کرد. در غرور آن، به همه دستور داده شده است که این تصویر بابل را پرستش کنند یا توسط آتش نابود شوند. 3 دوست دانیال از پرستش آن امتناع می کنند زیرا آنها فقط خدای اسرائیل را می پرستیدند. آنها نمی دانستند که آیا خدا آنها را نجات می دهد یا خیر، اما دعا می کردند و به خدا اعتماد می کردند. این مثال خوبی از نحوه دعا کردن است - درخواست کردن و سپس سپردن آن به خدا که آیا او آن را انجام می دهد یا نه. آنها را به آتش انداختند و خدا آنها را نجات داد. وقتی بیرون آمدند حتی بوی آتش هم نمی دادند! پادشاه متحیر شد و خدای اسرائیل را گرامی نمود.

آخرین پادشاه بابل بلشصر بود. در دانیال 5 او آخرین جشن خود را دارد. در این میان، او دستور داد که جام‌هایی را از معبد اورشلیم برای او بیاورند. آنها از آنها نوشیدند، گویی به پیروزی خود بر اسرائیل افتخار می‌کنند. این باعث شد که خدا انگشتان دست خود را بفرستد تا پیامی را برای پادشاه روی دیوار بنویسد. بلشصر که ترس بر او غلبه کرده بود، از خردمندان خود خواست که آن را تفسیر کنند. وقتی شکست خوردند، دانیال را صدا زدند. دانیال توضیح داد که پایان بابل فرا رسیده است. همانطور که در روایات دانیال گفته شده بود، پادشاهی بابل با پادشاهی دیگری جایگزین خواهد شد. این پادشاهی اکنون به عنوان پادشاهی مادها و پارسیان آشکار شد. این اتفاق بعداً همان شب رخ داد.

روز 124: دانیال 6 و عزرا 1

دانیال 6 در زمان مادها و امپراتوری پارس اتفاق می‌افتد. به دانیال مقام بالایی داده شد که منجر به حسادت و نقشه‌ای فریبکارانه برای برکناری او شد. آنها قانونی وضع کرده بودند که دعا فقط به پادشاه خوانده می‌شود. دانیال 3 بار در روز به خدای اسرائیل دعا می‌کرد. دانیال با وجود ممنوعیت به دعا ادامه داد. پادشاه جدید نمی‌خواست دانیال را بکشد، اما غرور خود را به دام انداخته بود. به عنوان مجازات، دانیال به لانه شیرها انداخته شد. خدا به دلیل توکل به خدا، فرشته خود را برای محافظت از او فرستاد. این ما را به یاد محافظت خدا از 3 دوست در آتش می‌اندازد. خدا از فرشتگانش برای محافظت از کسانی که به او توکل می‌کنند استفاده می‌کند. پادشاه تحت تأثیر قرار گرفت. او خدای دانیال را گرامی می‌داشت و پادشاهی خود را در مورد خدای اسرائیل گفت. اعتماد دانیال پادشاه گرفت و دانیال تا کوروش به خدمت به پادشاهان ادامه داد. اگر دانیال 17 ساله بود که به بابل برده شد، وقتی آخرین رویای خود را دریافت کرد، حدود 90 ساله بود.

مقدمه ای بر کتاب عزرا

سه آیه اول کتاب عزرا همان دو آیه آخر دوم تواریخ است. باید نتیجه بگیریم که عزرا ادامه وقایع تواریخ است. از آنجایی که تواریخ به ویژه در مورد ساخت معبد و پرستش آن بود، مناسب است که عزرا نیز همین باشد. عزرا در مورد جمع‌آوری مجدد گروه کوچکی از تبعیدی‌ها به سرزمین اسرائیل و بازسازی معبد در اورشلیم است. این ساختمان به بزرگی ساختمان زمان پادشاه سلیمان نیست، اما با این وجود احیای پرستش معبد بود. ادامه تاریخ اسرائیل نیز از کتاب دانیال آمده است. دانیال از زمان تبعید تا زمان کوروش پادشاه بود. عزرا با فرمان کوروش پادشاه شروع کرد و در آنجا دستور بازسازی معبد خدا در اورشلیم را صادر کرد.

عزرا تمام افراد و ظروف معبد را که به اسرائیل بازگشتند فهرست کرد. بازسازی ابتدا با محراب آغاز شد که اجازه می‌داد قربانی‌ها بلافاصله شروع شوند. بازسازی با مخالفت زیادی روبرو شد و دشمنان زمانی که کوروش دیگر پادشاه نبود، به توقف دست یافتند. خداوند دو پیامبر را فرستاد تا مردم را با این ساختمان تشویق کنند - حجی و زکریا. این امر منجر به تکمیل معبد و برقراری مجدد حفظ شریعت موسی شد. عزرا معلم شریعت بود که به اورشلیم آمد. او تهدید اسرائیل را از ازدواج بین‌المللی کشف کرد. این آمیختن قوم مقدس خدا با راه‌های جهان بود. عزرا به مردم کمک کرد تا مشکل را درک کنند و این منجر به حل آن شد.

وقایع کتاب عزرا از زمانی آغاز شد که خدا باعث شد کوروش پادشاه ایران دستور ساخت معبد خدا در اورشلیم را صادر کند. خدا این کار را با کوروش برنامه‌ریزی کرده بود که ما در اشعیا 44 در مورد آن می‌خوانیم. کوروش حاضر بود نیروی انسانی و نقره و طلا را از دست بدهد و آنها را به این پروژه بدهد. خدا نه تنها قلب کوروش را تکان داد، بلکه قلب تبعیدی‌های اسرائیلی را نیز برای رفتن به اورشلیم برانگیخت. بازسازی معبد همزمان با بازسازی قوم او اتفاق افتاد. کوروش ظروف معبد را که بابل دزدیده بود بازگرداند. همه اینها محاسبه و فهرست شدند.

روز 125: عزرا 3 و 4

عزرا 3 توضیح می‌دهد که چگونه تبعیدی‌های بازگشته مذبح قربانی سوختنی را به عنوان اولویت اول ساختند. این اجازه داد تا قربانی‌های روزانه برای خداوند انجام شود. مهم بود که شروع به تقدیم اینها به خدا کنیم تا خدا با لطف به آنها نگاه کند. آنها توانستند قربانی‌های جشن خیمه‌ها را حفظ کنند. این یک جشن شادی برای برداشت سالانه بود. اگرچه تبعیدی‌ها محصول زیادی نداشتند، اما می‌توانستند جشن را با شادی برگزار کنند، زیرا به سرزمین پدران خود بازگشته بودند. ماه‌ها طول کشید تا مردم آماده ساختن پایه معبد شوند. آنها نیاز داشتند که چوب سرو را از لبنان تهیه کنند. زروبابل و یسوع (که یوشع نیز نامیده می‌شود) رهبران بودند. هنگامی که بنیاد ساخته شد، آنها خدا را ستایش کردند.

مردم این سرزمین می خواستند در بازسازی معبد کمک کنند. در عزرا ۴ می خوانیم که پیشنهاد کمک رد شد. مردم این سرزمین سامریان بودند که به طور کامل متعهد به پیروی از شریعت موسی نبودند. کسانی که خانه خدا را می سازند باید کاملاً متعهد به رعایت فرمان ها باشند. امتناع از به اشتراک گذاشتن اثر منجر به مخالفت شد. اپوزیسیون ادامه یافت تا اینکه سرانجام توانستند کار بازسازی را به طور کامل متوقف کنند. این وضعیت 10 سال ادامه داشت تا اینکه سخنان پیامبران حیی و زکریا در سال دوم داریوش فرا رسید.

مقدمه ای بر کتاب استر

امپراتوری مادها و پارسیان با اسرائیلی ها مهربان بود. استننا مردی به نام هامان بود. او می خواست همه یهودیان را نابود کند و آنها را از جهان حذف کند. کتاب استر توضیح می دهد که چگونه از طریق کار استر و مردخای از این فاجعه جلوگیری شد. حتی یهودیانی که به سرزمین اسرائیل بازگشته بودند نیز تحت این تهدید قرار گرفتند.

کتاب استر توضیح می دهد که چگونه استر ملکه امپراتوری شد و چگونه مردم خود را نجات داد. او این کار را با به خطر انداختن جاننش انجام داد. او بدون اینکه از او خواسته شود به حضور پادشاه رفت، عملی که به طور بالقوه شایسته مرگ بود. خدا از طریق وقایع کار کرد تا هامان کشته شود و مردخای سربلندی کند. خدا قومش را در تبعید نجات داد تا گم نشوند. ادامه وجود یهودیان همچنان شاهدهی بر وجود خدا است. نجات یهودیان امروز در جشن پوریم جشن گرفته می شود.

روز 126: استر 1 و 2

استر 1 در مورد این است که چگونه پادشاه اخشویروس عظمت پادشاهی خود را به رهبران نشان داد. او پادشاه جدیدی بود و می خواست آنها را تحت تأثیر قرار دهد. سازماندهی این رویداد آسان نبود، زیرا ۱۲۷ استان از هند تا اتیوپی گسترش یافته بود. این در سال سوم سلطنت وی اتفاق افتاد و 6 ماه به طول انجامید. در پایان جشن، او می خواست بزرگترین جواهر پادشاهی خود - ملکه را به نمایش بگذارد. عبری اصلی آیه 6 به ما می گوید که او این را زمانی درخواست کرد که "قلیش با شراب خوب بود". اما ملکه از آمدن امتناع کرد. در بحث در مورد اینکه چه باید کرد، عواقب ازدواج در سراسر پادشاهی در نظر گرفته شد. ملکه باید با کسی جایگزین می شد که به شوهرش احترام می گذاشت.

استر 2 در مورد چگونگی یافتن جایگزینی برای ملکه و شتی است. ملکه نه تنها باید زیبا باشد، بلکه باید کسی باشد که پادشاه را خوشحال کند. این شامل نشان دادن احترام می شد. استر به عنوان یکی از نامزدها انتخاب شد و به عنوان ملکه انتخاب شد. استر یک اسرائیلی بود که به عنوان یک یهودی نیز شناخته می شد، اما پیشینه خود را از پادشاه پنهان کرده بود. این فصل با این پایان می یابد که چگونه مردخای، نگهبان استر، تلاش برای ترور پادشاه را کشف کرده است. این موضوع توسط پادشاه در یک نقطه مهم در وقایع آینده به یاد می آید.

روز 127: استر 3 و 4

استر 3 ما را با هامان آشنا می کند که پس از پادشاه به بالاترین مقام این سرزمین تبدیل شد. او می خواست همه در برابر او زانو بزنند، کاری که مردخای حاضر به انجام آن نبود. هامان بسیار خشمگین شد و تصمیم گرفت نه تنها مردخای بلکه تمام نژاد او را بکشد. هامان پادشاه را متقاعد کرد که از این امر حمایت کند. تاریخ اعدام تعیین شد. اما هامان فقط با مردخای نبرد نمی کرد، بلکه با خدا نیز می جنگید.

مردخای مطمئن بود که خدا قومش را نجات خواهد داد. در فصل ۴ لباسش را به گونی عوض کرد، روزه گرفت و گریه کرد. این رفتار توجه استر را به خود جلب کرد. مردخای وضعیت و آنچه را که استر باید انجام دهد توضیح داد. او مجبور شد جان خود را به خطر بیندازد تا مردم را نجات دهد یا به هر حال نابود شود. مردخای فهمید که خدا قومش را نجات خواهد داد زیرا آنها شاهدان وجود خدا بودند. اگر او آنها را از طریق استر نجات نمی داد، آنها را از طریق شخص دیگری نجات می داد. در این واقع، خدا قوم خود را از طریق استر نجات داد. بقیه کتاب توضیح می دهد که چگونه این اتفاق افتاده است.

مقدمه ای بر کتاب حقی

سخنان حجی چالشی برای تبعیدی هایی بود که برای ساختن خانه خدا بازگشته بودند. آنها با فرمان سلطنتی مجبور به توقف شده بودند. اکنون اقتدار بزرگتر از پادشاه از آنها خواست که ادامه دهند - خدا. پیام قوی بود. مردم تمام تمرکز خود را صرف بهبود خانه های خود می کردند، در حالی که خانه خدا ویران شده بود. خدا نارضایتی خود را با دادن محصول ضعیف به آنها نشان داده بود. پیام حجی برای آنها غافلگیر کننده بود. پیام او در عزرا 5: 1 ذکر شده است. زمان آن فرا رسیده بود که اولویت های خود را تغییر دهند و خانه خدا را بسازند. تنها در این صورت است که خداوند آنها را برکت دهد.

حجی به معنای "جشن های من" یا "اوقات مقرر من" است. اکنون زمان تعیین شده خدا برای ساختن معبد بود. حجی (فصل 1 آیه 13) همچنین به ما می گوید که حجی رسول خدا بود. کلمه پیام آور همان کلمه عبری است که برای فرستادگان الهی خدا، فرشتگان استفاده می شود. حجی حامل پیام خدا بود. پیامبران عهد عتیق این نقش را ایفا می کردند.

روز 128: حجی 1 و 2

حگای با تبعیدی های بازگشته به اورشلیم صحبت کرد که زمان ساختن خانه خدا فرا رسیده است. مردم زمان را به عنوان زمانی برای ساختن اشتباه تفسیر کرده بودند. اما حجی از آنها می خواهد که به برداشت ضعیفی که داشتند فکر کنند. اینها نشانه هایی بودند که خدا به آنها برکت نمی داد. دلیل آن این بود که آنها باید خانه خدا را می ساختند. این موضوع اولویت بود. آیا ما وقت و انرژی خود را صرف چیزهای خدا می کنیم یا چیزهای خودمان؟ رهبران مردم، زروبابل و یوشع، پیام را باور کردند و از آن اطاعت کردند. حجی به آنها گفت که خدا در این کار با آنها خواهد بود.

قوم اسرائیل نزدیک به یک ماه بود که معبد را می ساختند که حگای دومین پیام خدا را به مردم دریافت کرد. در حگای 2 او به آنها گفت که نگران این نباشند که معبد به عظمت معبد اول نباشد. او به آنها گفت که شکوه خانه آینده بزرگتر از معبد زمان سلیمان خواهد بود. این پیشگویی معبد آینده بود زیرا معبدی که آنها ساختند به عظمت معبدی اول نبود. بنابراین پیام سوم حجی برای آنها غافلگیر کننده خواهد بود. او به آنها گفت که خدمتشان بی حرمت است. آنها باید در مورد این موضوع فکر می کردند و اینکه چگونه می توانند خدمات خود را بهبود بخشند. با وجود این، خدا هنوز می خواست آنها را برکت دهد زیرا از سخنان او اطاعت می کردند. پیام چهارم حجی تشویق ویژه ای به زروبابل رهبر کار ساختمانی بود.

مقدمه ای بر کتاب زکریا

زکریا به معنای "خدا به یاد می آورد" است. خدا قومش را به یاد آورده بود. مانند حجی، اولین پیام زکریا اصلاح روحانی بود. سپس، اگر گوش می دادند، برکت خدا وجود داشت. خدا نمی خواست قومش را بسازد اگر آنها مانند قبل بد بودند. آنها ابتدا باید روش خود را تغییر می دادند و سپس خدا آنها را برکت می داد. آنها تغییر کردند.

پیام زکریا تشویق به بازسازی اورشلیم و معبد بود. اسرائیل برکت می یافت و ملت های مخالف اسرائیل مهار می شدند. این زبان ساخت با اشاره به خطوط اندازه گیری و صنعتگران و سنگ بنای بود. اما این فقط در مورد ساختن ساختمان ها نبود. این در مورد ساختن یک ملت و مردمی مناسب برای خدا بود. کاهن اعظم یوشع باید توسط خدا برای این منظور پاک می شد. زروبابل فرماندار ساختمان را شروع و تکمیل می کرد. شرارت مردم از بین می رفت.

شش فصل اول زکریا دارای 7 رویا برای تشویق ساختمان است. آخرین تصویر کاهن اعظم با تاج است. در این بینش نقش کاهن اعظم و پادشاه در یک شخص ترکیب شده است. این چشم اندازی از کار آینده عیسی است. کار او در چندین مکان دیگر ذکر شده است. او سوار بر الاغ به اورشلیم می رفت. او را به 30 سکه نقره فروخته می کردند. او سوراخ می شد. از طریق کار عیسی است که آینده بزرگ اورشلیم به دست می آید. اما این قبل از آن نیست که توسط ملت ها مورد حمله قرار گیرد و مشکلات بیشتری را پشت سر بگذارد. تنها در پایان زکریا است که خدمات معبد در معبد احیا می شود و صلح برقرار می شود. مانند بسیاری از پیشگویی ها، توالی دقیق وقایع مشخص نیست، اما هدف نهایی روشن است.

روز 129: زکریا 7 و 8

زکریا 7 در میانه راه ساخت معبد اتفاق افتاد. اسرائیل با سوالی در مورد روزه به خدا نزدیک شد. آنها به دلیل نابودی معبد اصلی و اورشلیم در نقاط عطف تعیین شده روزه گرفته بودند. سوال این بود که آیا آنها اکنون که معبد در حال بازسازی است باید این کار را ادامه دهند. پاسخ خدا این بود که هر کاری که انجام می دادند، چه روزه و چه ضیافت، آن را برای خودشان انجام می دادند و نه برای خدا. سپس انتظارات خود را به آنها گفت که از عدالت، رحمت و شفقت پیروی خواهند کرد. روزه

هیچ ارزشی ندارد مگر اینکه مردم دستورات خدا را رعایت کنند. خدا چیزی ساده اما عمیق و عادلانه به آنها گفت. اگر مردم به دستورات خدا گوش نمی دادند، پس چرا خدا باید به دعاهای آنها گوش فرا دهد. امروز هم همینطور است.

محبت خدا به اورشلیم از زکریا 8 روشن است. خدا قصد دارد به آن بازگردد و در آنجا زندگی کند. این زمان برکت خواهد بود که مردم دوباره گرد هم می آیند و پیر و جوان در آنجا زندگی می کنند. اعیاد و روزه ها زمان شادی واقعی خواهد بود. مردم به اورشلیم می رفتند تا نصیحت خدا را بشنوند. ملت های جهان نیز می خواهند همین کار را انجام دهند، اما با یک یهودی می روند زیرا یهودیان مورد لطف خدا بودند. این یک چشم انداز عالی از آینده است، اما هنوز راه درازی داشت. اسرائیل نیاز به اصلاحات داشت. حقیقت و عدالت باید در اورشلیم برقرار شود تا این آینده محقق شود.

روز 130: زکریا 9 و 14

زکریا 9 با پیشگویی علیه ملت های اطراف اسرائیل آغاز می شود. اینها کسانی بودند که معمولاً با اسرائیل جنگ می کردند. آنها باید شکست می خوردند. در عوض، ملت اسرائیل پادشاه جدیدی خواهد داشت. این مانند زمان آنها نبود. این پادشاه آینده سوار بر الاغی وارد اورشلیم می شد. این اشاره ای به عیسی و پادشاهی صلحی است که او برپا می کرد. جای تعجب نیست که مردمی که عیسی را سوار بر الاغ وارد اورشلیم می کردند فکر می کردند که پادشاهی در شرف برپا شدن است! هنوز زمانی فرا می رسد که عیسی صلح و رفاه برقرار خواهد کرد. خدا به قومش برکت می دهد و خدای آنها خواهد بود. این آینده هنوز در راه است.

چیزهای خوب زیادی در زکریا و عده داده شده است. اما زمان های دردسر نیز وجود دارد. زکریا ۱۴ حمله ملت ها به اورشلیم را توصیف می کند. نیمی از شهر را تصرف خواهد کرد، اما پس از آن خدا مداخله خواهد کرد. زلزله بزرگی رخ خواهد داد و تغییرات عمده ای در چشم انداز رخ خواهد داد. روزی مانند هیچ روز دیگری وجود نخواهد داشت. آب زنده از اورشلیم می آید. خدا پادشاه خواهد بود. او جسم را مجازات می کند زیرا این جسم است که باعث شرارت بر روی زمین شده است. سپس زمانی فرا می رسد که پرستش معبد دوباره برقرار می شود. دیگر این زمان زمان ناقص نخواهد بود. این زمان تقدس واقعی خواهد بود.

مقدمه ای بر کتاب نحمیا

معبد در زمان عزرا بازسازی شده بود. اما این بدان معنا نبود که زندگی آسان بود. نحمیا از مشکلات بزرگی که یهودیان در ایران با آن مواجه بودند مطلع شد. چیزی که آنها نیاز داشتند دیواری بود که از آنها در برابر دشمنانشان محافظت کند. این ساخت دیوار اورشلیم است که هدف کتاب نحمیا است. نحمیا مرد دعا کننده بود و اولین دعای او برای برکت پادشاه ایران در این پروژه بود. پادشاه موافقت کرد و نحمیا تلاش برای بازسازی دیوارها را رهبری کرد.

نحمیا با مخالفت بزرگی مواجه شد، درست همانطور که هنگام بازسازی معبد رخ داده بود. اما نحمیا فقط یک سازنده نبود. او یک رهبر معنوی بود - یک سازنده معنوی. او الگو بود که چگونه از هموعان یهودی خود مراقبت کند و چگونه دعا کند و به خدا توکل کند. کار او پاداش گرفت و دیوار تکمیل شد. این کار یک عمل ایمانی بود و به خدا احترام می گذاشت. مردم خود را قربانی کرده بودند و خداوند تمام اسامی مؤمنان را ذکر کرد. ورود عزرا نکته مهمی بود. قرائت شریعت باعث شد که آنها به خطاهای خود پی ببرند و خود را وقف پیروی از دستورات خدا کردند. نحمیا باید برخی اصلاحات نهایی را رهبری می کرد تا اطمینان حاصل شود که مردم خدمت وفادارانه به خدا را حفظ می کنند.

روز 131: نحمیا 1 و 2

نحمیا ساقی پادشاه ایران بود. این یک موقعیت مسئولیت بزرگ بود. به او اعتماد شد تا اطمینان حاصل کند که هیچ یک از نوشیدنی هایش مسموم نشده است. پادشاه به نحمیا با جان خود اعتماد کرد. نحمیا حاضر بود جان خود را برای پادشاه فدا کند. در نحمیا 1 می آموزیم که نحمیا از مشکلات یهودیان در اورشلیم شنیده است. ممکن است معبد ساخته شده باشد، اما مردم در پریشانی زیادی قرار داشتند. نحمیا با گریه و روزه به این خبر پاسخ داد. این نشان دهنده عمق عشق او به کار خدا بود. او برای قومش به درگاه خدا دعا کرد. او همچنین دعا کرد که در حضور پادشاه ایران موفق شود.

نحمیا 2 به ما می گوید که نحمیا قصد داشت چه کاری انجام دهد. او غم و اندوه خود را در برابر پادشاه پنهان نکرد، که سوالی را از پادشاه برانگیخت. نحمیا قبل از پاسخ دادن دعای سریع دیگری در سرش گفت. پادشاه با دلگرم کننده پاسخ داد. نحمیا پاسخ بعدی خود را برنامه ریزی کرده بود. او می خواست به اورشلیم سفر کند و دیوار را با دروازه های آن بسازد. این برای

دیدگاه پادشاه در مورد نحما چیزهای زیادی می گوید که پادشاه با همه شرایط موافقت کرد و یک اسکورت نیز فراهم کرد. در اورشلیم، نحما شبانه دیوار شهر را بازرسی کرد و سپس نقشه را برای یهودیان توضیح داد. مانند گذشته، این با مخالفت غیریهودیان مواجه شد.

روز 132: نحما 4 و 6

نحما 4 برخی از مخالفت هایی را که یهودیان از بازسازی دیوار دریافت کردند، توصیف می کند. ارتشی از سامری ها آماده بودند تا سازندگان را مختل و مرعوب کنند. با این حال، نحما به درگاه خدا دعا کرد و آنها به ساختن ادامه دادند. تهدید حمله همیشه وجود داشت، بنابراین آنها باید با سلاح های خود آماده می ساختند. آنها برای کمک دعا کردند، اما هر کاری که می توانستند برای کمک به اوضاع انجام دادند. سپس آنها به خدا توکل کردند. این راهی است که می توانیم راه های خود را به خدا متعهد کنیم - آنچه را که می توانیم انجام دهیم و همچنین به آن اعتماد کنیم. خدمت عملی نحما در پیروی از خدا و کمک به هموعانش در فصل 5 آورده شده است.

مخالفت با ساخت دیوار از سوی غیریهودیان به شکل حواس پرتی و اتهامات دروغین بود. آنها نحما را متهم کردند که می خواهد پادشاه شود و تهدید به مرگ او را ساختند. نحما این تاکتیک ها را نادیده گرفت و به دعا برای کمک به خدا ادامه داد. در نهایت دیوار تنها در 52 روز تکمیل شد. سرعت انجام کار گواه این واقعیت بود که این کار توسط خداوند برکت یافته بود.

مقدمه ای بر کتاب ملاکی

ملاکی آخرین کتاب عهد عتیق است. در زمان او، معبد قبلا ساخته شده بود و پرستش در حال انجام بود. همانطور که عزرا و نحما دریافته اند، مشکل این بود که مردم مدام از شریعت خدا دور می شدند. ازدواج بین نژادی یک مشکل مداوم بود. پیام او این بود که کاهنان، قربانی ها و خدمات معبد آنطور که خدا می خواست نبودند. کشیش ها به ویژه در این مورد مقصر بودند. آنها اجازه دادند حیوانات درجه دو تقدیم شوند و این باعث بی احترامی به خدا شد. آنها به این دلیل بی آبروی می شوند. و طلاق و بی عدالتی را مجاز دانستند.

ملاکی به معنای «رسول من» است. ملاکی آخرین پیام آور خدا برای چندین قرن بود. ملاکی به آنها هشدار داد که یک پیام آور آینده ناگهان به معبد خواهد آمد. کشیش ها و مردم باید برای این کار آماده می شدند. این اشاره ای به عیسی است. این کتاب مانند عهد عتیق با این هشدار به پایان می رسد که خدا بندگان را می فرستد تا اوضاع را اصلاح کنند. آنها باید برای این کار آماده می شدند. عهد عتیق هنوز وجود داشت و آنها باید قوانین آن را حفظ می کردند. کشیش ها به ویژه باید مطمئن شوند که اینها نگهداری می شوند.

روز 133: ملاکی 3 و 4

ملاکی 3 به مردم و کاهنان هشدار می دهد که خداوند به غیر از ملاکی رسول دیگری خواهد فرستاد. این پیام آور نه تنها یک پیام دهنده خواهد بود، بلکه آنها را نیز پاک می کرد. شریبران داوری می شدند و پرهیزکاران پالایش می شدند. خدا بر اساس رفتارشان بین درستکاران و شریبران تمایز قائل می شود. ملاکی پیام پیامبران را تکرار کرد - توبه کنید و به سوی من بازگردید! اگر آنها چیزهای درست را در اولویت قرار دهند - چیزهای خدا - آنگاه برکت می یابند.

ملاکی 4 عهد عتیق را با یک هشدار به پایان می رساند. قضاوت در راه است و همه باید آماده شوند. شریبران حذف خواهند شد و پرهیزکاران با خورشید عدالت برکت خواهند یافت. همه باید دستورات شریعت خدا را به خاطر بسپارند و نگه دارند. ایلیا نبی فرستاده خواهد شد تا به مردم کمک کند تا آماده شوند. خداوند رسولان خود را می فرستد تا مردم را هشدار دهند و همچنین قضاوت خود را اجرا کنند. عهد جدید به روشی مشابه به پایان می رسد! m

مقدمه ای بر عهد جدید

عهد جدید شامل وقایع پیرامون زندگی عیسی و پیروانش است. آیه اول به ما می گوید که عهد جدید بر اساس عهد عتیق است. عیسی مسیح موعود است که وعده داده شده است که پسر ابراهیم و داوود باشد. زندگی عیسی بسیاری از پیشگویی هایی را که

در عهد عتیق در مورد او انجام شده است، محقق می‌کند. بسیاری از پیشگویی‌های دیگر هنوز محقق نشده‌اند. عهد جدید حاوی مژده‌ای است که چگونه خدا می‌خواست همه مردم نجات یابند، نه فقط فرزندان اسرائیل.

عهد جدید شامل ۲۷ کتاب است که به زبان یونانی نوشته شده‌اند. به این ترتیب، خواندن عهد جدید برای مردم کشورهای دیگر آسان‌تر شد. این کتاب با چهار روایت از زندگی عیسی آغاز می‌شود که به انجیل معروف است. سپس یک کتاب از تاریخ مسیحیان اولیه وجود دارد، کتاب اعمال رسولان. نامه‌های زیادی به گروه‌هایی از مسیحیان و افراد وجود دارد. عهد جدید با کتاب مکاشفه به پایان می‌رسد که پیشگویی آینده است. عهد جدید درباره آمدن عیسی است. با وعده و هشدار در مورد آمدن دوباره او به پایان می‌رسد.

مقدمه‌ای بر کتاب متی

کتاب متی گزارشی از زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی است. این گزارش چیزی است که برای یک یهودی برای ایمان آوردن به عیسی ضروری است. این نشان می‌دهد که شجره‌نامه و وقایع زندگی عیسی در عهد عتیق پیش‌بینی شده است. این کتاب نشانه‌ها و معجزات عیسی را به عنوان شاهدهی بر حمایت الهی او توصیف می‌کند. یهودیان به دنبال پیامبری مانند موسی بودند که بر اساس تثنیه 18: 18-19 نشانه‌هایی انجام دهد. آنها آمدند تا عیسی را بررسی کنند تا ببینند آیا او یکی است یا خیر. برخی، مانند شاگردان یوحنا، متقاعد شدند. بسیاری، مانند فریسیان، نبودند.

کتاب متی به وضوح بیان می‌کند که عیسی مسیح موعود است و او پسر ابراهیم و داوود بود. این مهم است زیرا دو وعده بزرگ خدا به این دو نفر بود. هر دو توسط عیسی محقق شدند. متی در موعظه روی کوه در مورد شریعت موسی صحبت می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه شریعت واقعا باید نگه داشته می‌شد. این کتاب تعالیم ملکوت خدا را از طریق تمثیل‌ها توصیف می‌کند. و این توضیح می‌دهد که چرا یهودیان به او ایمان نیاوردند و در نهایت او را کشتند. اما زندگی عیسی با مصلوب شدن او به پایان نمی‌رسد. او از مردگان برخاستند و تمام قدرت را از جانب خدا به او داده شد. او اکنون برای نجات شاگردانش تلاش می‌کند.

روز 134: متی 14 و 16

متی ۱۴ جزئیات چگونگی مرگ یحیی تعمید دهنده را ثبت می‌کند. او به این دلیل درگذشت که به درستی در مورد مخالفت با طلاق صحبت کرده بود. مرگ یحیی غم و اندوه عمیقی برای عیسی بود. یحیی از بدو تولدشان با عیسی در ارتباط بود و یحیی تنها کسی بود که به راستی مأموریت عیسی را درک می‌کرد. عیسی در غم و اندوه خود صلح می‌خواست اما مجبور بود برای نیازهای مردم وقت بگذارد. او به هزاران نفری که از او پیروی می‌کردند آموزش می‌داد، شفا می‌داد و حتی به آنها غذا می‌داد. سرانجام، او مردم و سپس شاگردان را فرستاد. او به تنهایی در دعا با خدایش آرامش یافت. او بیشتر شب را در دعا بود. در اواخر شب، در طوفان، روی آب راه رفت تا به قایق شاگردان برسد. عیسی طوفان را آرام کرد و پطرس را نجات داد. او قدرت کنترل آب و باد را داشت. این قدرت فقط می‌توانست از طرف خدا بیاید و قدرتی برای نجات بود.

متی ۱۶ یکی از مواقعی را ثبت می‌کند که یهودیان نزد او می‌آمدند تا ببینند آیا او مانند موسی پیامبر موعود است یا خیر. آنها انتظار داشتند که نشانه‌ای معجزه آسا داده شود، همانطور که موسی داد. ممکن است تعجب کنیم که عیسی امتناع کرد. با این حال، باید به یاد داشته باشیم که این افراد از زمان‌های قدیم به این نتیجه رسیده بودند که عیسی مسیح با نیروهای شیطانی کار می‌کند (متی فصل 9 آیه 34). آنها قرار نبود باور کنند زیرا ذهن آنها بسته بود. عیسی به شاگردانش درباره چنین افرادی هشدار داد - فریسیان و صدوقیان. فریسیان کنیسه‌ها را اداره می‌کردند و صدوقیان معبد را اداره می‌کردند.

قیصریه فیلیپی نقطه عطفی بود. پطرس متوجه شد که عیسی مسیح موعود است، که راه دیگری برای گفتن این است که او یکی از پیشگویی‌ها و وعده‌های عهد عتیق مورد انتظار است. کسانی که اینگونه اعتراف می‌کنند درک مبارکی دارند. از این نقطه بود که عیسی مرگ آینده خود را به دست رهبران به شاگردانش آموزش داد. پطرس، مردی که به تازگی به عیسی اعتراف کرده بود، باید به خاطر درک ضعیفش از چیزهای خدا سرزنش می‌شد. عیسی باید می‌مرد تا بشریت را نجات دهد.

روز 135: متی 17 و 18

متی 17 از کلمات پایان فصل قبل پیروی می کند که در مورد آمدن عیسی به ملکوت خود صحبت می کند. این کلمات به چیدمان تحت اللفظی پادشاهی او اشاره نداشت، بلکه به رویدادی اشاره داشت که شباهت های زیادی با آن داشت. این تغییر شکل عیسی بود. عیسی مسیح در جلال با ایماندارانی که قبلاً مرده بودند ظاهر شد. بر روی کوهی بلند و ابری بود و صدای خدا شنیده شد، درست مثل اینکه برای موسی اتفاق افتاد. پس از پایین آمدن از کوه، یک ویژگی غیرمعمول دیگر در این فصل وجود دارد. از یحیی تمعید دهنده طوری صحبت می شد که انگار ایلیا است. در جای دیگر می آموزیم که یحیی با همان مأموریت ایلیا آمد و بنابراین او فردی شبیه ایلیا بود. همچنین در این فصل یاد می گیریم که نسل زمان عیسی با وجود اینکه عیسی به آنها نشانه ها و معجزات زیادی داد، بی ایمان بودند.

متی 18 به عنوان فصل نحوه حل اختلافات شناخته می شود. راه کلیدی برای حل این مشکل، فروتنی مانند یک کودک کوچک بود. کودکان کوچک از چنین اختلافاتی اجتناب می کنند. ایمانداران باید از دست دادن ایمانداران دیگر خودداری کنند و باید به پیدا شدن گمشدگان کمک کنند. اگر با دیگری اختلاف داریم، باید مستقیماً با آن شخص صحبت کنیم. ما نباید غیبت کنیم. اگر این کار انجام نشد، باید از دیگری کمک بگیریم. اگر این کار شکست خورد، باید از کلیسا کمک بگیریم. و ما باید رحم کنیم. فقط فکر کنید که خدا چقدر نسبت به ما مهربان بوده است! عیسی به ما مثلی داد تا به ما کمک کند این را درک کنیم.

روز 136: متی 20 و 22

در متی 20 عیسی برای آخرین اقامت خود قبل از مرگش در راه اورشلیم بود. عیسی مثلی از کارگران تاکستان آورد. هر کدام برای کار در تاکستان بدون توجه به مدت کار دستمزد یکسانی دریافت می کردند. به همین ترتیب، همه کسانی که در میان قوم خدا کار می کنند، مهم نیست که چقدر کار می کنند، پاداش یکسانی دریافت خواهند کرد. ما این را به عنوان زندگی ابدی در ملکوت خدا می دانیم که شاگردان وفادار دریافت خواهند کرد. عیسی به شاگردانش می گفت که مطمئن شوند که وفادارانه کار می کنند. با این حال شاگردان اشتباه فهمیدند که چه کاری باید انجام دهند. برخی می خواستند مطمئن شوند که مهمترین مکان های پادشاهی را به دست آورده اند و شروع به درخواست آن کردند. عیسی باید پیام فروتنی خود را تقویت می کرد. این فصل با دو مرد نابینا به پایان می رسد. آنها ایمان داشتند که عیسی را به عنوان پسر واقعی داوود و در نتیجه پادشاه آینده ببینند. آنها برای ایمان و بینایی معنوی خود با برکت بینایی واقعی پاداش گرفتند.

هنگامی که عیسی در اورشلیم بود، به تدریس در مثل ها ادامه داد. متی 22 آخرین مجموعه از سه مثل را دارد که در فصل قبل آغاز شده است. مثل ضیافت عروسی نشان می داد که چگونه همه به عروسی پسر پادشاه (که نماینده عیسی است) دعوت شده اند. با این حال، اکثر آنها رد شدند. سپس دعوت به فقرا رسید و آنها آمدند. بعد از این سه مثل سه سوال از عیسی پرسیده شد. بیشتر آنها، اگر نگوییم همه، متخاصم بودند و سعی می کردند عیسی را با پاسخ هایش به دام بیندازند. عیسی چنان خردمندانه پاسخ داد که هر گروه را یکی یکی ساکت ساخت. سرانجام از آنها سوالی پرسید که نتوانستند به آن پاسخ دهند. عیسی از آنها در مورد معنای مزمور 110 پرسید. این مزموری است در مورد اینکه چگونه خداوند (به معنای عیسی) بر دشمنانش پیروز می شود (مانند کسانی که سؤال می پرسند). این یک هشدار مناسب به دشمنان بود که آنها موفق نخواهند شد زیرا خدا در کنار عیسی بود.

روز 137: متی 23 و 24

واکنش یهودیان به کار عیسی بدتر و بدتر شد. در متی 23، در هفته آخر زندگی فانی خود، عیسی به رهبران یهودیان دقیقاً گفت که خدا در مورد آنها چه فکری می کند. او به آنها هفت مصیبت داد. هر یک از آنها افشای شدیدی از بد بودن آنها است. عیسی آنها را با استفاده از زبانی که در شریعت موسی و پیامبران یافت می شود، محکوم کرد. چهار بار آنها را نابینا می نامد. آنها فقط مانند مارها (نماد گناه) نبودند، بلکه مارها را پرورش می دادند (محل پرورش گناه). آنها فقط نجس نبودند، بلکه مانند استخوان های انسان بودند. آنها بازیگرانی بودند که درستکار به نظر می رسیدند اما در درون نفرت انگیز بودند. این هشدار به رهبران مذهبی بود که به روش های خود توجه کنند. علیرغم تمام آنچه در اطرافش می گذشت، عیسی با نمایش دلسوزی نسبت به اورشلیم به پایان رسید. تضاد بین عیسی و رهبران کامل بود.

متی 24 پیشگویی کوه زیتون را دارد. این از شرارتی که در فصل قبل توضیح داده شد پیروی می کند. خدا بعد از فرستادن پسرش هیچ کار دیگری نمی توانست انجام دهد. اورشلیم آماده تغییر و توبه نبود. نمی خواست به عیسی گوش دهد. باید مجازات می شد. متی فصل 24 این مجازات را توصیف می کند. تحقق اصلی این سخنان وقایع منتهی به سال 70 پس از میلاد و نابودی اورشلیم توسط رومیان بود. با این حال، این پیشگویی در مورد بازگشت پسر انسان (عیسی) به زمین نیز صحبت می کند. دآوری های آینده در مورد جهان به این معنی است که ایمانداران باید همیشه با خردمندی و وفادار بودن آماده باشند، در غیر این صورت برای بازگشت عیسی آماده نخواهند بود.

ما اکنون تمام مژده متی را تکمیل کرده ایم. ما فقط دو فصل از انجیل مرقس را می‌گیریم، زیرا بیشتر مرقس همان وقایع متی را پوشش می‌دهد.

آشنایی با کتاب مرقس

انجیل مرقس کوتاه‌ترین انجیل از چهار انجیل است که جزئیات زندگی عیسی را شرح می‌دهد. محتوای آن به طور قابل توجهی با متی و تا حدی با لوقا همپوشانی دارد. این وقایع به ویژه در اطراف منطقه جلیل رخ می‌دهد و نشان می‌دهد که جلیل مخاطبان اصلی بوده است.

بشارت مرقس حاوی منشأ عیسی یا بخش عمده آموزشهای او نیست. ارجاعات کمتری به زندگی عیسی دارد که پیشگویی‌های عهد عتیق را برآورده می‌کند. اشاره کمی به جشن‌های یهودی یا جنبه‌های شریعت موسی شده است. این نشان می‌دهد که مخاطبان مورد نظر قبلاً این موارد را می‌دانستند. یک موضوع قوی اعتقاد وجود دارد. در مجموع، این نشان می‌دهد که مخاطبان قبلاً ایماندار بودند و انجیل برای تقویت اعتقاد آنها نوشته شده است. مأموریت نهایی به ایمانداران بزرگترین انجیل است، که این را نیز نشان می‌دهد. آغاز انجیل را نیز می‌توان از این طریق درک کرد تا ایمان را تقویت کند. مرقس 1 آیه 1 می‌گوید که عیسی پسر خدا بود. انجیل مرقس این را تأیید می‌کند. بشارت مرقس نوشته شد تا مخاطبان آگاه را در اعتقاد آنها مبنی بر اینکه عیسی پسر خدا است تقویت کند.

روز 138: مارک 15 و 16

مرقس 15 محاکمه عیسی در برابر رهبر روم پیلاطس و مرگ و دفن او را توصیف می‌کند. محاکمه روم بدترین عدالت متمدن را نشان داد. او به هیچ جرمی مجرم شناخته نشد و با این حال شلاق خورد و محکوم شد. وقتی او را به سربازان دادند، او را مسخره کردند، به سرش کتک زدند و تف کردند. عیسی اعتراف کرده بود که پادشاه یهودیان است و آنها این را مسخره کردند. سپس او را به صلیب کشیدند. یهودیان و غیریهودیان در تمسخر و لذت خود از تحقیر منجی جهان با هم ترکیب شدند. خداوند زمین را به مدت سه ساعت تاریک کرد و از این طریق به جهان نشان داد که تاریک‌ترین ساعات جهان است. یک افسر رومی از وقایع فهمید که عیسی پسر خدا است. افسر رومی همچنین شاهد جسد عیسی بود که اجازه داده شد در مقبره قرار گیرد.

هیچ یک از انجیل‌ها با مرگ عیسی به پایان نمی‌رسند. همیشه فصل دیگری در مورد رستاخیز عیسی وجود دارد. برای مرقس، این فصل 16 است. زنان ابتدا با مقبره خالی روبرو می‌شوند. مریم مجدلیه بعیدترین کسی بود که اولین کسی بود که با عیسی روبرو شد. او قبلاً هفت دیو (انواع بیماری) داشت. بعدها عیسی به دو شاگرد و سپس یازده شاگرد ظاهر شد. هیچ انتظار رستاخیز را نداشت، اما شاهد آن بودند. شاگردان باید این شهادت را به دنیا می‌بردند و مژده ملکوت خدا را به جهان آموزش می‌دادند. خوانندگان انجیل مرقس در این مورد گنجانده شدند.

مقدمه ای بر کتاب لوقا

انجیل لوقا حاوی بیشترین جزئیات در مورد زندگی عیسی است که از وقایعی که منجر به تولد یحیی تعمید دهنده شد شروع می‌شود. این با کلمات برای ایماندارانی به نام تئوفیلوس معرفی می‌شود، به طوری که او گزارش کاملی از آنچه اتفاق افتاده بود داشت. تئوفیلوس یک نام غیریهودی به معنای "عاشق خدا" است. بیشتر انجیل لوقا به گونه‌ای نوشته شده است که به یک غیریهودی کمک می‌کند تا وقایع زندگی عیسی را از ابتدا تا انتها درک کند. یک غیریهودی می‌خواهد تمام جزئیات چگونگی شروع آن را از ابتدا بداند. لوقا یک غیریهودی بود. انجیل لوقا توسط یک غیریهودی برای یک غیریهودی نوشته شده است. این انجیل برای غیریهودیان بود که به آنها کمک می‌کرد تا ایمان بیاورند. این در تضاد با انجیل متی است که برای یهودیان نوشته شده است. انجیل‌های متی و لوقا با هم نوشته شدند تا هم یهودیان و هم غیریهودیان بتوانند به عیسی ایمان بیاورند. خدا می‌خواهد که همه مردم توسط عیسی نجات پیدا کنند، چه یهودی و چه غیریهودی.

انجیل لوقا برای خوانندگان غیریهودی چیزهایی را توضیح می‌دهد که باید بدانند. اینها برای مخاطبان یهودی ضروری نیست. لوقا در مورد گناهکاران، بخشش، دعا، شادی در انجیل و هزینه شاگردی توضیح می‌دهد. لوقا از سامریان (نه کاملاً یهودی و نه کاملاً غیریهودی) نام می‌برد. اشاره‌هایی به رهبران غیریهودی و طردشدگان یهودی وجود دارد. آموزش به خوانندگان غیریهودی ضروری بود و در لوقا تمثیل‌های بیشتری نسبت به سایر انجیل‌ها وجود دارد.

لوقا فصل 6 یکی از مناطقی را توصیف می کند که یهودیان با عیسی اختلاف نظر داشتند. این بر سر حفظ سبت بود. یهودیان قوانین اضافی خود را برای سبت ایجاد کرده بودند و معتقد بودند که این قوانین باید در کنار آنچه شریعت موسی تعلیم می داد حفظ شوند. عیسی موافقت نکرد. او از شریعت موسی پیروی کرد و نه از سنت های یهودیان. سپس عیسی 12 شاگرد را به عنوان رسولان خود انتخاب کرد. کلمه "رسول" به معنای "شخص فرستاده شده" است. عیسی بعداً آنها را فرستاد تا در مورد انجیل به دیگران آموزش دهند. سپس به آموزه هایی می رسیم که عمدتاً در موعظه روی کوه در متی 5 و 7 یافت می شود. با این حال، این یک رویداد متفاوت بود زیرا در دشتی رخ داد نه در کوه. ما متوجه می شویم که عیسی جنبه های تعالیم خود را در مکان های مختلف و در زمان های مختلف تکرار می کند.

لوقا فصل 11 در مورد چگونگی و زمان دعا کردن تعلیم می دهد. یک دعای نمونه و سپس یک مثل داده می شود تا نشان دهد که فرد باید در دعا جسور باشد و دعا را متوقف نکند. یکی از جنبه های تعالیم عیسی، شهادت معجزات بود. شفای معجزه آسا ثابت کرد که پیام او درست و از جانب خداوند است. این امر به ویژه در مورد بیماری هایی که آنها را "ارواح پلید" می نامیدند، صادق بود. برخی از مردم به دروغ ادعا کردند که عیسی از قدرت خدایان شیطانی استفاده کرده است. عیسی در پاسخ مثل مردی را آورد که بیماری بدی داشت. این مرد شفا یافت، اما در نهایت هفت بیماری شیطانی بدتر گرفت. این مثل عجیب واقعاً علیه قوم اسرائیل بود. عیسی آمد و بیماری های آنها را آموزش داد و شفا داد تا شفا یابند. با این حال، بعداً آنها بسیار شرورتر از آنچه در ابتدا بودند تبدیل شدند. مردم با گذشت زمان بسیار بدتر شدند تا اینکه مسیح را کشتند.

در لوقا 12 عیسی به شاگردانش آموخت که مراقب بسیاری از چیزهایی باشند که می تواند آنها را فاسد کند. اولاً، او به آنها گفت که مراقب آموزش افرادی مانند فریسیان باشند. این افراد وانمود می کردند که خداشناس هستند اما شرور بودند. ثانیاً، او به آنها گفت که مراقب مشکل حرص و طمع باشند. حرص و طمع می تواند باعث شود که مردم همیشه به خودشان فکر کنند و نه در مورد خدا. سوم، او به آنها گفت که نگران نباشند. ایمانداران نباید نگران تهیه غذا و پوشاک باشند زیرا خدا این چیزها را فراهم می کند. در عوض، آنها باید ابتدا به دنبال ملکوت خدا باشند. چهارم، شاگرد باید همیشه برای پادشاهی آینده آماده باشد. شاگردان باید آنچه را که استادش می خواهد انجام دهند در غیر این صورت مجازات خواهند شد. در نهایت، آنها نباید نگران تقسیم خانواده ها به دلیل انجیل باشند. گاهی اوقات اینطور خواهد بود، زیرا همه باور نخواهند کرد.

لوقا فصل 15 شامل سه مثل است که در مورد چیزهای گمشده تعلیم می دهد. گوسفند گمشده، سکه گمشده و پسر گمشده وجود دارد. هر سه به ما می آموزند که یافتن گمشده منبع خوشبختی بزرگ در زمین و همچنین در بهشت است. به همین ترتیب، خدا خشنود می شود وقتی گناهکارانی که گمشده بودند توبه می کنند و پیدا می شوند. عیسی آمد تا گمشدگان را نجات دهد و گناهکار را نجات دهد. ما می توانیم از این کار خوشحال شویم و در آن به او ببینیم.

لوقا 16 شامل دو مثل غیرمعمول است. اولین مورد را می توان به عنوان گفتن اینکه کسب درآمد و سوء استفاده از آن اشکالی ندارد اشتباه فهمید. در واقع، این می آموزد که فرد باید از آنچه به او داده می شود عاقلانه استفاده کند. باید از فرصت های امروز برای آماده شدن برای فردا استفاده کرد. همچنین می آموزد که اگر نمی توانیم از چیزهای کوچک این زندگی عاقلانه استفاده کنیم، پس چگونه می توانیم از چیزهای بزرگ زندگی آینده عاقلانه استفاده کنیم؟ این مثل علیه فریسیان گفته شد که پول را دوست داشتند. مثل دوم مربوط به یک مرد ثروتمند و گدا به نام ایلعازر است. ایلعازر حتی به کوچکترین شکل توسط مرد ثروتمند کمک نشد. در زندگی آینده، آنها آنچه را که لیاقتش را داشتند دریافت کردند. ایلعازر در صلح به مؤمنان پیوست، و مرد ثروتمند عذاب داشت. این مثل همان پیام اول را آموزش می دهد - امروز را عاقلانه استفاده کنید تا فردا بتوانیم آرامش پیدا کنیم.

زکی خراجگیر یکی از گناهکاران گمشده از نوعی بود که در لوقا فصل 15 درباره آن صحبت شد. در لوقا ۱۹ تغییر کرد و توبه کرد. سپس عیسی مثل دیگری در مورد پول آورد. منطقی است که از پول برای کسب درآمد بیشتر استفاده کنیم، نه اینکه از آن استفاده نکنیم. این مثل به شاگردان می آموزد که از آنچه دارند برای استاد خود استفاده کنند. اگر تنبل باشند، ارباب را راضی نخواهند کرد و جایگاه خود را در پادشاهی او از دست خواهند داد. این مثل مربوط به آنچه بعد از آن اتفاق افتاد است. عیسی به اورشلیم به معبد رفت و کاهنان را دید که معبد را مانند یک تجارت فاسد اداره می کنند. آنها از آنچه به آنها داده شده بود برای خدای اربابشان استفاده نمی کردند. بنابراین عیسی آنها را برداشت. عیسی به عنوان پادشاه آنها در اورشلیم مورد

استقبال قرار گرفت. به نظر می‌رسید که مردم بالاخره مأموریت او را درک کردند. عیسی را به گریه انداخت زیرا می‌دانست که استقبال آنها برای یک پادشاه دنیوی است. او می‌دانست که آنها به زودی پادشاه خود را خواهند کشت و فرصتی را که داشتند از دست خواهند داد.

مقدمه ای بر کتاب یوحنا

انجیل یوحنا به گونه ای نوشته شد که خوانندگان باور کنند که عیسی پسر خدا است (یوحنا فصل 20 آیه 31). اعتقاد یک موضوع قوی است و هر حادثه ای ثابت می‌کند که عیسی پسر خدا بوده است. از این نظر، مانند سایر انجیل‌هایی است که ایمان به عیسی را ترویج می‌کنند. این رویدادهای کمتری نسبت به سایر انجیل‌ها ارائه می‌دهد، اما هر یک از این رویدادها با جزئیات است و خواننده را به باور می‌رساند. به نظر می‌رسد که یوحنا برای بی‌ایمانداران نوشته شده است تا به آنها کمک کند ایمان بیاورند. به نظر می‌رسد متفاوت از انجیل مرقس است که به ویژه برای ایمانداران نوشته شده است تا اعتقاد خود را حفظ کنند. در حالی که مرقس در اطراف جلیل مستقر بود، بیشتر وقایع انجیل یوحنا بر اساس اورشلیم است.

جان در آنچه ثبت می‌کند گزینشی است. تولد، تعمید یا وسوسه عیسی را پوشش نمی‌دهد. نقل قول‌های عهد عتیق کمتری دارد. هیچ تمثیلی وجود ندارد. هشت معجزه وجود دارد که نشانه‌های نامیده می‌شوند. از سبک متفاوتی از تدریس استفاده می‌کند. بسیاری از بحث‌ها به جای اینکه فقط یک داستان گفته شوند، از زبان معنوی استفاده می‌کنند. زبان عمیق‌تر است و برای درک نیاز به تفکر بیشتری دارد. درک نادرست از آنچه می‌گوید آسان‌تر است.

روز 142: یوحنا 2 و 3

یوحنا 2 حاوی نشانه معجزه آسای تبدیل آب به شراب است. در یک سطح، این را می‌توان به عنوان یک معجزه عجیب در نظر گرفت. آیا درست کردن شراب استفاده خوبی از روح القدس است؟ این معنای معنوی است که به ما کمک می‌کند تا این رویداد را درک کنیم. ذکر سه روز ما را به یاد سه روزی می‌اندازد که قرار بود عیسی بمیرد. این عروسی ما را به یاد عروسی بین عیسی و ایمانداران در پایان مکاشفه می‌اندازد. شراب ما را به یاد خون عیسی می‌اندازد. در سطح معنوی، این رویداد در مورد خون عیسی است که برای ازدواج بین عیسی داماد و ایمانداران به عنوان عروس استفاده می‌شود. این استفاده خوبی از روح القدس است. درک حادثه دوم آسان‌تر است. خانه خدا به یک تجارت پولساز تبدیل شده بود و این کار باید متوقف می‌شد. این اتفاق در عید فصح در اورشلیم رخ داد. این جشن در مورد مرگ آینده عیسی به عنوان بره عید فصح آموزش داد. هر دو حادثه ما را به مرگ عیسی می‌کشاند.

در یوحنا 3 با نیکودیموس، معلم مهم فریسیان ملاقات می‌کنیم. او شب نزد عیسی آمد، که نشان می‌دهد او از آنچه دیگران ممکن است فکر کنند می‌توسید. او به این نتیجه رسیده بود که عیسی به دلیل معجزات از جانب خدا است. عیسی چیزی را به او گفت که او نمی‌دانست، حتی اگر او یک آموزگار بود. او باید دوباره متولد می‌شد تا وارد ملکوت خدا شود. عیسی در مورد تعمید در مرگ و رستاخیز عیسی صحبت می‌کرد، کاری که ایمانداران باید انجام دهند. اینها بخشی از "چیزهای آسمانی" یا چیزهای روحانی هستند که عیسی در انجیل یوحنا تعلیم داد. نیکودیموس از آنها اطلاعی نداشت. بخشی از این چیزهای روحانی این بود که خدا آنقدر دنیا را دوست داشت که عیسی را فرستاد تا آن را نجات دهد. چندین نکته معنوی دیگر نیز مطرح شده است که مهم هستند.

روز 143: یوحنا 4 و 6

یوحنا 4 عمدتاً در مورد رویارویی بین یک زن سامری و عیسی است. این معمولاً اتفاق نمی‌افتد، زیرا یهودیان و سامریان با هم مخلوط نمی‌شوند. یهودیان سامری‌ها را ملتی با نیمه حقیقت و نیمه یهودی می‌دانند. سامری‌ها یهودیان را منحصر به فرد و متکبر می‌دانند. بحث در مورد آب بود. عیسی توانست به آن زن آب زنده بدهد که او را قادر می‌سازد هرگز تشنه نشود. منظور او از این بود که تعلیم و برکت او می‌تواند به او زندگی ابدی مستقل از آب معمولی بدهد. آن زن این زبان معنوی را نمی‌فهمید، اما یاد گرفت که به عیسی ایمان بیاورد. از طریق او بسیاری دیگر به عیسی ایمان آوردند. نشانه معجزه آسای دیگری در پایان این فصل وجود دارد. یک مقام سلطنتی ایمان خود را به عیسی نشان داد و این منجر به شفا شد.

یوحنا 6 با تغذیه معجزه آسای 5000 شروع می‌شود که در هر چهار انجیل رخ می‌دهد. این منجر به بحث در مورد نان شد. مردم در مورد نان معمولی صحبت کردند. آنها یک غذای رایگان خورده بودند و یک غذای دیگر می‌خواستند. اما عیسی در مورد نان روحانی صحبت می‌کرد، که منظور او از بدن خود بود. او در پایان عمرش به شاگردانش یاد داد که نان بخورند تا

یادآور قربانی بدنش باشند. در یوحنا فصل 6، عیسی و دیگران در سطوح مختلف صحبت می کنند. عیسی در سطح روحانی صحبت کرد در حالی که مردم در سطح طبیعی صحبت کردند. تعالیم روحانی برای مردم سخت بود و بسیاری از آنها از عیسی روی برگرداندند. اینها کسانی هستند که عیسی را برای وعده های غذایی رایگان دنبال می کردند تا برای کلمات و آموزه های زندگی. کسانی که معتقدند عیسی کار خدا را انجام می داد باقی ماندند. از فصل هایی از این دست مشخص است که آموزش انجیل یوحنا را نمی توان فقط به عنوان تحت اللفظی درک کرد. باید در سطح معنوی درک شود.

روز 144: یوحنا 9 و 10

یوحنا 9 تحقیقات یهودیان در مورد یکی از معجزات عیسی را پوشش می دهد. عیسی مردی را شفا داده بود که از بدو تولد نابینا بود. تحقیقات تأیید کرد که عیسی مرد را شفا داده است و آن مرد نابینا به دنیا آمده است. اما فریسیان از باور کردن این نشانه معجزه آسا امتناع ورزیدند. این به این دلیل نبود که ثابت نشده بود، بلکه به این دلیل بود که عیسی سنت های سبت خود را شکست. در این تحقیق مشخص می شود که فریسیان کسانی بودند که نسبت به حقیقت نابینا بودند. عیسی می توانست نابینایی طبیعی را شفا دهد، اما نمی توانست نابینایی روحانی را شفا دهد.

یوحنا 10 درباره چوپانان است. رهبران اسرائیل اغلب چوپان نامیده می شدند. سوال این است که چوپان خوب کیست؟ عیسی توضیح می دهد که او شبان خوب است. او از گوسفندان محافظت خواهد کرد حتی اگر به معنای فدا کردن جان خود برای گوسفندان باشد. گوسفندان او شاگردان او بودند که به او ایمان داشتند. برخی از یهودیان به دلیل شفا ی مرد نابینا به عیسی ایمان آوردند، اما برخی این کار را نکردند. این بحث در طول فصل ادامه یافت. عیسی به صراحت با آنها صحبت نکرد زیرا آنها ابتدا نیاز داشتند تا شاگرد او باشند. معجزاتی که او انجام داد دلیل کافی برای ایمان آنها بود. سخن گفتن صریح او در مورد حقیقت مورد نفرت یهودیان بود، و ما یکی از تلاش های متعدد برای کشتن عیسی قبل از زمان مقرر او را داریم.

روز 145: یوحنا 12 و 14

پس از زنده شدن ایلعازر از مردگان، یوحنا فصل 12 نشان می دهد که عیسی به شهر ایلعازر در نزدیکی اورشلیم بازگشت. مریم، خواهر ایلعازر، آنقدر خود را فروتن کرد که عطر گران قیمت را با موهای خود روی پاهای او پاک کرد. برخاستن ایلعازر از مردگان چنان مشهور شده بود که بسیاری از مردم می خواستند ایلعازر را خودشان ببینند. آنها به ورودی اورشلیم رفتند تا از عیسی به عنوان پادشاه خود استقبال کنند. حتی یونانیان هم می خواستند عیسی را ببینند. عیسی دوباره در مورد مرگ آینده خود صحبت کرد، با استفاده از زبان ذریت. یک گیاه باید قبل از تولید گیاهان بیشتر بمیرد. و ما سومین و آخرین صدای خدا را از آسمان داریم تا به همه آنها کمک کند تا ایمان خود را در این زمان مصیبت آینده حفظ کنند. اگر آنها در کنیسه ها از فریسیان پیروی می کردند، در واقع نمی توانستند از پسر خدا پیروی کنند. یهودا یکی از آنها بود.

یوحنا ۱۴ بخش طولانی را آغاز می کند که فقط در انجیل یوحنا یافت می شود. این کلمات صمیمی عیسی برای شاگردان نزدیکش است. یهودا قبلاً آنها را ترک کرده بود. عیسی به آنها آموخت که آنها را ترک خواهد کرد. اما اگر می خواست برگردد، ترک او ضروری بود. همچنین اگر او می خواست هدیه روح القدس را برای آنها بفرستد، لازم بود تا آنها را تسلی دهد. این هدیه به آنها حقیقت را می آموزد و به آنها آرامش می دهد. در گفتگو، ما دوباره عیسی را می بینیم که در سطح معنوی صحبت می کند اما شاگردان در سطح طبیعی صحبت می کنند. آنها می خواستند راه پیروی از عیسی را بدانند. عیسی با استفاده از زبان روحانی به آنها گفت که او راه است. منظور عیسی از این کار این بود که آنها باید از روش زندگی او پیروی کنند. آنها از نظر جسمی نمی توانستند او را دنبال کنند.

روز 146: یوحنا 15 و 16

زبان روحانی در یوحنا 15 ادامه دارد. عیسی تاک است و شاگردان شاخه ها هستند. آنها باید به ایمان خود به عیسی ادامه دهند و باید ثمره بدهند. میوه نشان دهنده اعمال معنوی است که آنها باید انجام دهند. پیرو و دوست عیسی بودن به معنای نشان دادن عشق بود. پیروان عیسی بودن به این معنی بود که دنیا از آنها متنفر خواهد بود. همانطور که دنیا از عیسی متنفر بود، کسانی مانند عیسی نیز مورد نفرت جهان خواهند بود.

در یوحنا فصل 16، عیسی شاگردانش را برای طرد شدن توسط مردم آماده کرد. در میان دشمنان آنها حاکمان کنیسه کلیدی خواهند بود. باز هم عیسی به آنها گفت که اگر قرار است روح القدس را بپذیرند، باید آنها را ترک کند. این هدیه خدا به آنها اجازه می دهد تا حقیقت خدا را بگویند، بفهمند چه چیزی گناه است و چه چیزی نیست و به آنها کمک می کند تا درست و غلط را

قضایوت کنند. تقریباً همه نسخه‌ها روح القدس را "او" می‌نامند. این نامناسب است، زیرا روح القدس یک شخص نیست، بلکه قدرت و توانایی است که از طرف خدا داده شده است. باید به عنوان "آن" ترجمه می‌شد. عیسی می‌خواست بیشتر بگوید، اما در این زمان شاگردان حتی نمی‌فهمیدند که عیسی باید بمیرد و زنده شود.

روز 147: یوحنا 17 و 18

یوحنا ۱۷ آخرین بحث صمیمی عیسی با شاگردانش را ادامه می‌دهد. از سه دعا تشکیل شده است. این نمونه‌ای برای ما است که چگونه زندگی خود را در دعا به خدا متعهد کنیم. اولین و کوتاه‌ترین دعا برای خودش است. عیسی دعا نمی‌کند که خدا درد و رنج او را از بین ببرد. او فقط دعا می‌کند که خدا از طریق پسرش جلال یابد تا او نیز بتواند جلال یابد. دعای دوم شامل دعا برای محافظت خدا از شاگردانش است، در حالی که او در هنگام مرگش با آنها خواهد بود. دعای سوم برای ایمانداران آینده است تا با عیسی، خدا و شاگردان یکی شوند. این یگانگی به این معنی است که آنها در تمام جنبه‌های ایمان خود متحد خواهند بود.

در یوحنا 18، بحث صمیمی بین عیسی و شاگردانش به پایان رسید و دعا تمام شد. آنها از دره کیدرون عبور کرده بودند و در آنجا با خائن و گروهش روبرو شدند. خدا هر آنچه را که قرار بود اتفاق بیفتد به عیسی نشان داده بود. عیسی از دستگیری طفره نرفت، بلکه خود را تقدیم کرد. او را نزد حنا بردند، سپس نزد قیافا و سپس پیلاتس بردند. در این مدت، پطرس شناخت عیسی را انکار کرد. در حضور پیلاتس، یهودیان اتهامات خود علیه عیسی را از کفر به اتهامات علیه دولت تغییر دادند. پیلاتس از عیسی پرسید که آیا او پادشاه است یا خیر. عیسی توضیح داد که او بود، اما پادشاهی او پادشاهی نبود که از طریق جنگ به دست آمده باشد. عیسی حتی در حالی که در محاکمه بود به صحبت کردن به زبان روحانی ادامه داد.

روز 148: یوحنا 19 و 20

محاکمه عیسی در برابر پیلاتس در یوحنا فصل 19 ادامه یافت. پیلاتس عیسی را به عنوان پادشاه شلاق زد و مسخره کرد به این امید که یهودیان را راضی سازد. اما این کار را نکرد. یهودیان خواستار مصلوب شدن او بودند، اگرچه پیلاتس دلیلی پیدا نکرد. وقتی پیلاتس بیشتر پرسید، به او گفته شد که عیسی ادعا می‌کند که پسر خدا است و این باعث نگرانی پیلاتس شد. گفتگوهای بعدی او با عیسی او را بیشتر می‌ترساند. پیلاتس برخلاف میلش با خواسته‌های یهودیان موافقت کرد. عیسی در میان جنایتکاران عادی کشته شد. پیلاتس اصرار داشت که علامت روی صلیب باقی بماند و بگوید که عیسی پادشاه یهودیان است. بنابراین عیسی تسلیم مرگ بر روی صلیب شد تا خدا را جلال دهد و خدا او را جلال دهد. نیکودیموس دوباره ظاهر شد و بدن عیسی را در قبر خود دفن کرد.

یوحنا فصل 20 وقایع مربوط به کشف رستاخیز عیسی را توصیف می‌کند. عیسی برای اولین بار بر مریم مجدلیه ظاهر شد. او به او گفت که او را در آغوش نگیرد زیرا او به سمت خدا می‌رود. سپس به ده نفر از شاگردانش ظاهر شد و روح القدس را به آنها داد. سپس به یازده شاگرد از جمله توما ظاهر شد (نه 12 چون یهودا مرده بود). همه آنها نیاز داشتند که به رستاخیز او ایمان داشته باشند تا بتوانند شاهد آن باشند. آیه آخر هدف انجیل یوحنا را تأیید می‌کند. این کار برای این بود که خواننده بتواند باور کند که عیسی پسر خداست و خواننده بتواند به نام عیسی زندگی کند.

چرا چهار انجیل؟

چهار انجیل وجود دارد که زندگی عیسی را توصیف می‌کند. اینها مانند چهار شاهد هستند که به حقیقت شهادت می‌دهند. این چهار حساب اطلاعات متفاوتی ارائه می‌دهند و از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند. آنها شخص عیسی را از چهار دیدگاه مختلف توصیف می‌کنند و به ما امکان می‌دهند تصویر کامل‌تری از عیسی به دست آوریم. چهار انجیل وجود دارد زیرا مخاطبان متفاوتی وجود دارد. مخاطبان مختلف به اطلاعات متفاوتی نیاز دارند و نیازها و حساسیت‌های متفاوتی دارند. چهار انجیل وجود دارد تا همه بتوانند عیسی را پیدا کنند، چه یهودی و چه غیریهودی، ایماندار یا غیر ایماندار. خدا می‌خواهد که همه انسان‌ها نجات پیدا کنند (اول تیموتائوس فصل 2 آیه‌های 3 تا 4).

مقدمه‌ای بر کتاب اعمال رسولان

اعمال رسولان شامل تاریخ اولیه مسیحیت از زمانی است که عیسی زمین را ترک کرد و به آسمان رفت تا زمانی که پولس رسول انجیل را در روم موعظه کرد. داستان مسیحیت را از زمان عیسی تا زمان رسولان می برد. هیچ کتاب دیگری از عهد جدید این کار را انجام نمی دهد و به همین دلیل کتاب انتقادی است. ممکن است به نظر برسد که عیسی دیگر در زمین فعال نیست و این وظیفه را به رسولانش واگذار کرده است. اما این درست نیست. عیسی اکنون از طریق شاگردانش کار می کرد، حتی اگر در آسمان بود. شاگردان هدیه روح القدس را از عیسی دریافت کرده بودند و اکنون به نام عیسی عمل می کردند.

نام رسول به معنای "شخص فرستاده" است. در فصل اول می آموزیم که رسولان برای موعظه مژده ابتدا در اورشلیم، سپس در یهودیه، سپس در سامره و سپس به اقصی نقاط جهان فرستاده شدند. و این چیزی است که اتفاق افتاد. فصل های اولیه موعظه در اورشلیم را دارند. سپس انجیل در اعمال رسولان ۸ به یهودیه و سامره رسید. در پایان کتاب اعمال رسولان، انجیل به پایتخت امپراتوری روم رفته بود. انجیل از پایتخت یهودیان به پایتخت غیریهودیان رسید.

از نقطه نظر نژاد، انجیل از یهودی بودن منحصر به جایی تبدیل شد که در آن غیریهودیان مورد استقبال قرار گرفتند. این انتقال برای یهودیان آسیب زا بود و بسیاری از یهودیان به بدترین دشمنان مسیحیت تبدیل شدند. این بدان معنا بود که اولین مسیحیان باید در زمان آزار و اذیت به ایمان خود اعتراف می کردند. همچنین موانعی از سوی مؤمنان بت پرست و خطرانی از عشق به پول وجود داشت. بخش کلیدی این زمان نیاز به روح القدس برای آموزش حقیقت و درست از غلط به آنها بود. عهد جدید در این روزها نوشته نشده بود، بنابراین هدایت خدا از این طریق ضروری بود.

روز 149: اعمال رسولان 15 و 16

در اعمال رسولان باب ۱۰ می خوانیم که چگونه انجیل به غیریهودیان رسید. این منجر به این سوال شد که آیا غیریهودیان باید شریعت موسی را حفظ کنند و ختنه شوند. این سوال است که در اعمال رسولان 15 به آن پرداخته شده است. نتیجه آن بر مسیحیان امروزی تأثیر می گذارد. رسولان برای بحث در مورد این موضوع گرد هم آمدند و به این نتیجه رسیدند که با فیض غیریهودیان در عیسی نجات یافتند. آنها نیازی به حفظ شریعت موسی یا ختنه شدن نداشتند. از آنها خواسته شد که از چهار چیزی که غذا خوردن با غیریهودیان را دشوار می کند اجتناب کنند. اگر قرار است بین آنها معاشرت وجود داشته باشد، با هم غذا خوردن ضروری است. این تصمیم فقط تصمیم مردان نبود. رسولان از هدایت روح القدس برخوردار بودند که آنها را به این تصمیم راهنمایی می کرد و این تصمیمی از طرف خدا بود.

در اعمال رسولان باب ۱۶ درباره تیموتائوس یاد می گیریم. علیرغم آنچه اعمال رسولان باب ۱۵ تصمیم گرفت، پولس تصمیم گرفت تیموتائوس را ختنه کند تا مخالفت یهودیان با موعظه او کمتر شود. سپس عیسی پولس را راهنمایی کرد که به یک منطقه خاص نرود، بلکه به مقدونیه برود، که او این کار را کرد. در فیلیپی ما شروع کلیسای فیلیپی را داریم. این شامل یک تاجر خارجی، یک فالگیر شفا یافته و یک افسر زندان و خانواده اش بود. اینها اولین افرادی بودند که عیسی از آنها خواست که آنها را موعظه کنند و نجات دهند. از این رو متوجه می شویم که خدا مردم عادی را برای شنیدن پیام خود انتخاب می کند.

روز 150: اعمال رسولان 17 و 18

پس از فیلیپی، پولس و سیلاس در اعمال رسولان باب ۱۷ به تسالونیکیه آمدند. آنها موعظه خود را در کنیسه یهودی آغاز کردند و موفقیت خوبی داشتند. با این حال، این امر منجر به حسادت یهودیان شد. مخالفت چنان قوی شد که برخی از نوکیشان جدید زندانی شدند. پولس و سیلاس شب ها آنجا را ترک کردند و در بریا موعظه کردند. در بریا یهودیان آنچه را که می گفتند بر خلاف کتاب مقدس عهد عتیق بررسی کردند. بسیاری باور داشتند. با این حال، مخالفت یهودیان از تسالونیکیه آمد و پولس مجبور شد به سرعت آنجا را ترک کند. در آتن، ما ملاقات مسیحیت با فرهنگ یونانی را داریم. پولس تفاوت بین خدای واقعی و بت ها را توضیح داد. متأسفانه، پاسخ به خوبی شهرهای دیگر نبود. شاید آنها آنقدر در فلسفه خود گیر کرده بودند که نمی توانستند به حرف های دیگران گوش دهند.

برخلاف آتن، ما در اعمال رسولان 18 می خوانیم که پاسخ قرنتس بسیار خوب بود. عیسی پولس را راهنمایی کرد تا مدت زیادی در آنجا بماند. طبق معمول، پولس شروع به موعظه در کنیسه یهودی کرد. همچنین طبق معمول، مخالفت ها افزایش یافت. در این مورد، پولس موعظه هایش را به مکانی نزدیک منتقل کرد. پس از قرنتس، پولس نقطه شروع خود را به انطاکیه بازگشت، و بدین ترتیب دومین سفر بشارتی پولس به پایان رسید. ما با آپولوس آشنا می شویم که توسط یحیی تعمید دهنده آموزش داده شده بود. باید به آپولوس کمک می شد تا تعالیم کامل عیسی را درک کند. آپولوس دانش خوبی از کتاب مقدس عهد عتیق داشت و در موعظه خوب بود.

روز 151: اعمال رسولان 19 و 20

اعمال رسولان ۱۹ سومین سفر بشارتی پولس رسول را آغاز می‌کند. این شامل اولین دیدار پولس از افسوس است. پرسیلا و آکیلا قبلا آنجا بودند (اعمال رسولان فصل 18 آیه 18). پولس شاگردان دیگری از یحیی تعمید دهنده را پیدا کرد که مانند اپولوس نیاز به آموزش بیشتر داشتند. این نشان می‌دهد که موعظه یحیی چقدر موفق بوده است. مانند قرنتس، آنها شروع به موعظه در کنیسه یهودیان کردند اما پس از مخالفت مجبور شدند آنجا را ترک کنند. مانند قرنتس، آنها مدت زیادی ماندند. مانند قرنتس، حاکمان رومی از مخالفان حمایت نکردند. در افسوس مخالفت اصلی بت سازان بود که به از دست دادن کسب و کار ناشی از تعالیم پولس اعتراض کردند. شورش رخ داد و این چالش بزرگی برای پولس بود که بعدا در نامه هایش به آن اشاره کرد.

اعمال رسولان باب ۲۰ به ما می‌گوید که پولس در سومین سفر بشارتی خود از بسیاری از مکان‌های قبلی بازدید کرد، اما جزئیات کمی در مورد آنها داریم. او به مقدونیه رفت و فیلیپی، تسالونیکیه و بریا وجود داشت. او به یونان رفت و احتمالا از قرنتس دیدار کرد. در سفر بازگشت به خانه در تروآس توقف کردم. در اینجا او تا دیروقت شب تدریس می‌کرد و اوتیکوس از پنجره به بیرون افتاد. به نظر می‌رسد که اوتیکوس مرده بود و پولس او را بزرگ کرد. سپس پولس با بزرگان افسسیان ملاقات کرد و به آنها هشدار داد که چوپانان خوبی باشند. معلمان دروغین می‌آمدند و چوپانان باید از گله محافظت می‌کردند. پولس به آنها آموخته بود که چگونه یک شبان خوب باشند. با این کار، پولس آنها را ترک کرد، زیرا می‌دانست که دیگر آنها را نخواهد دید.

روز 152: اعمال رسولان 21 و 22

سومین سفر بشارتی پولس با دو سفر دیگر متفاوت بود، زیرا پولس به نقطه شروع خود انطاکیه برنگشت. او به اورشلیم رفت. اعمال رسولان فصل 21 این سفر را توصیف می‌کند. در راه آنجا، چندین شاگرد به او در مورد مشکلاتی که در اورشلیم پیش می‌آید هشدار دادند. پولس از قبل این را می‌دانست (اعمال رسولان فصل 20 آیه 23). او به اورشلیم رسید و با بزرگان ملاقات کرد. پولس در مورد موفقیت مأموریت با غیریهودیان به آنها گفت. آنها به نوبه خود در مورد موفقیت مأموریت با یهودیان به او گفتند. برای اینکه کار موعظه را مختل نکنند، از پولس خواستند که به کسانی که طبق شریعت موسی نذر کرده بودند کمک کند. پولس توسط یهودیان آسیایی شناخته شد که به اشتباه متوجه شدند که پولس چه کاری انجام داده است. شورش ایجاد شد و آنها سعی کردند پل را بکشند. همانطور که پیش بینی شده بود، رومی‌ها او را نجات دادند و بسته شدند. در ورودی پادگان رومی، پولس از او خواست تا با یهودیان صحبت کند.

پولس در اعمال رسولان باب 22 با یهودیان صحبت کرد. او شخصا شهادت داد که از زمانی که فریسی مانند آنها بود، چه اتفاقی برای او افتاده بود. او وقایع معجزه آسای گرویدن خود به پیروی از مسیح را شرح داد. آنها گوش دادند تا جایی که مأموریت او به غیریهودیان اشاره شد. این چیزی است که آنها حاضر به گوش دادن به آن نبودند. در مشکلاتی که به دنبال آن رخ داد، پولس دوباره از مرگ حتمی نجات یافت. سرور قبلا درست در ابتدای خدمتش به او هشدار داده بود که یهودیان به او گوش نخواهند داد. به همین دلیل بود که او را به امتهای فرستاده شد.

روز 153: اعمال رسولان 23 و 24

شورش یهودیان باعث می‌شود که رومی‌ها علت شورش را بررسی کنند. در اعمال رسولان باب 23، پولس رسول در مقابل شورای یهودی قرار گرفت، که شورای اصلی یهودیان بود. تحقیقات به خوبی آغاز نشد، زیرا کاهن اعظم دستور داد متهم قبل از تحقیقات مورد ضرب و شتم قرار گیرند. پولس به موضوع رستاخیز از مردگان به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از بی‌عدالتی از سوی کشیشی متوسل شد. رستاخیز عیسی در واقع مسئله‌ای بود که در خطر بود. برای سومین بار، پولس توسط رومیان از خشونت یهودیان نجات یافت. در شب عیسی به پولس ظاهر شد و به او گفت که او نیز باید در روم شهادت دهد. این اتفاق افتاد، اما نه برای چند سال.

در اعمال رسولان فصل 24، کاهنان با رومیان علیه پولس صحبت کردند. آنها وکیل را برای ارائه پرونده خود آوردند و پل را به چندین ادعای دروغین متهم کردند. پولس پرونده خود را ارائه کرد، اتهامات را رد کرد و توضیح داد که مسئله رستاخیز مردگان است. فرماندار رومی فلیکس هیچ اقدامی انجام نداد، اما او را به مدت 2 سال در زندان نگه داشت. به پل اجازه داده شد تا دوستانش را ببیند و بنویسد. کار تبلیغی او اکنون شکل دیگری به خود گرفته بود. پولس به فرماندار و همسرش شهادت داد.

روز 154: اعمال رسولان 25 و 26

فرماندار رومی فلیکس با فستوس جایگزین شد و هنوز پولس در زندان بود. فستوس پولس را در اعمال رسولان 25 محاکمه کرد اما از فستوس فراتر نرفت. او قصد داشت پولس را به اورشلیم بفرستد، در آن زمان پولس به روم درخواست عدالت کرد. او نمی توانست انتظار عدالت را از یهودیان داشته باشد. با این حال، برای فرستادن پل به رم، فستوس باید جنایت را شناسایی می کرد. او از اغریپاس پادشاه کمک خواست و محاکمه آغاز شد.

در اعمال رسولان باب ۲۶، پولس را در برابر اغریپاس محاکمه می کنیم. این چهارمین محاکمه او و سومین محاکمه او در برابر مقامات رومی بود. پولس تکرار کرد که چگونه از فریسی به مسیحی تبدیل شد. کلماتی که عیسی در ابتدا در بازگشت پولس به کار برد، شامل نقل قولی از نویسندگان یونانی بود (آیه ۱۴). اکنون می فهمیم که چرا - این کلمات باید چندین بار در برابر حاکمان غیریهودی تکرار می شدند. اغریپاس مانند کسانی که قبل از او بودند، پولس را آزاد نکرد. آنها به فرستادن پولس به روم ادامه دادند تا سخنان عیسی در فصل 23 را به انجام برسانند.

روز 155: اعمال رسولان 27 و رومیان 5

اعمال رسولان ۲۷ سفر پولس به روم را توصیف می کند. پولس به عنوان یکی از تعدادی از زندانیان تحت اختیار یک افسر رومی سفر کرد. جزئیات زیادی از سفر دریایی ارائه شده است. شامل توضیحی از کشتی غرق شده آنها در جزیره مالت است. مردم کشتی نجات یافتند، که به ما یادآوری می کند که چگونه غیریهودیان در کشتی یونس نجات یافتند. در اینجا نمونه دیگری از پیام نجات خدا برای رسیدن به غیریهودیان و تعهد او به نجات از طریق نجات کسانی که در قایق در دریا هستند وجود داشت. این هدف خدا در کتاب اعمال رسولان بود. این برای آوردن نجات برای غیریهودیان و رساندن انجیل به اقصی نقاط جهان بود - در این مورد روم.

مقدمه ای بر کتاب رومیان

کتاب رومیان توسط پولس رسول برای ایمانداران در روم نوشته شده است. پولس آنجا نبود اما بسیاری از آنها را می شناخت. نگرانی اصلی او اتحاد ایمانداران در روم بود. ایمانداران رومی هم از یهودیان و هم از غیریهودیان تشکیل شده بودند و احتمال تفرقه بین آنها وجود داشت. پولس برای آنها می نویسد که برای یکدیگر ارزش قائل شوند و در هماهنگی زندگی کنند. این انتخاب خدا بود که همه آنها ایماندار شده بودند، چه یهودی و چه غیریهودی.

همه ایمانداران به خدا ایمان داشتند. این ایمان بود که آنها را نزد خدا قابل قبول کرد. این در مثال ابراهیم نشان داده شده است. ابراهیم ایمان داشت و حتی قبل از اینکه شریعت موسی داده شود، با خدا حق داشت. به همین ترتیب، این ایمان بود که هنوز ایمانداران را با خدا درست می کرد. این ابتدا برای یهودیان و اکنون برای غیریهودیان نیز آمد. این یک عدالت با ایمان به عیسی است. این با تعمید به عیسی و زندگی مانند عیسی نشان داده شده است. همه ایمانداران باید در ایمان متحد باشند. مثالی از یک درخت زیتون است که در آن هم یهودی و هم غیریهودی شاخه هستند.

روز 155 ادامه: رومیان 5

رومیان 5 نتیجه بحث قبلی را توصیف می کند. ایمانداران از طریق ایمان نزد خدا درست می شوند. این منجر به برکت صلح و امید برای مؤمنان می شود. حتی اگر رنج می بردند، راهی وجود داشت که می توانستند از این رنج ها خوشحال شوند. به این دلیل است که ما هدف رنج را می دانیم. استقامت ایجاد می کند، ایمان آنها را ثابت می کند و به آنها امید می دهد. همه اینها برای هر ایمانداری از طریق کار عیسی امکان پذیر است. انسان به خاطر گناه می میرد. اما گناه او را می توان از طریق کار عیسی بخشید و سپس می توان به او هدیه زندگی ابدی داد.

روز 156: رومیان 11 و 12

رومیان فصل 11 روشی را توصیف می کند که خدا با قوم خود اسرائیل کار می کند تا مردم را نزد خود بیاورد. آنها در طول اعصار با فیض انتخاب شدند. اکنون در مورد غیریهودیان هم همینطور است. اضافه شدن غیریهودیان به قوم خدا به درخت

زیتون تشبیه می شود. درخت زیتون در اصل یهودی بود. با این حال، برخی از یهودیان به دلیل خیانت از خانه خارج شدند. و شاخه های آنها وفادار به دلیل ایمان آنها اضافه شد، مانند پیوندی که به درخت زیتون اضافه شده است. درخت زیتون قوم خدا اکنون هم یهودیان و هم غیریهودیان را شامل می شود. ما در رفتار خدا با قومش هم خوبی و هم شدت را می بینیم، بسته به اینکه آیا آنها ایمان دارند یا نه. ولی خدا روشن است - او می خواهد مهربان باشد.

یهودیان و غیریهودیان هر دو را می توان از درخت زیتون که نماینده قوم خدا است حذف کرد. بنابراین، رومیان فصل 12 توضیح می دهد، همه ما باید مراقب باشیم و به رحمت خدا پاسخ دهیم. ما باید متفاوت از مردم جهان باشیم و متعهد به پیروی از اراده خدا باشیم. ما این کار را با انجام هر کاری که می توانیم برای سرور به بهترین شکل ممکن انجام می دهیم. ما باید متعهد باشیم که یکدیگر را دوست داشته باشیم. این فصل یکی از سخت ترین راه ها برای نشان دادن عشق را برجسته می کند. ما حتی باید دشمنان خود را دوست داشته باشیم. وقتی آنها نسبت به ما بد هستند، باید با مهربانی پاسخ دهیم. این برای یک مؤمن نیست که مبارزه کند، زیرا این وظیفه خداست که به آنها پاداش مناسبی برای رفتارشان بدهد.

مقدمه ای بر کتاب اول قرن تیان

پولس رسول به برپایی کلیسیا در قرن نهم کمک کرده بود. آنها از شهر بت پرستی و فساد جنسی آمده بودند تا انجیل را بدانند. پولس می نویسد تا مطمئن شود که آنها از این راه ها جدا می مانند. آزادی آنها در مسیح به آنها اجازه نمی داد هر کاری را که می خواستند انجام دهند.

کلیسا تقسیم شده بود اما آنها باید در مسیح در کنار هم بایستند. پولس به آنها قیاس بدنی را داد که همه آنها بخشی از آن بودند. درست همانطور که یک بدن متحد است و برای خیر با هم کار می کند، آنها نیز باید متحد شوند.

کلیسای آنها به هم ریخته شده بود، به طوری که معنای واقعی حتی شکستن خدمات نان در حال از بین رفتن بود. جلسات آنها به سردرگمی صداها تبدیل شده بود. به ویژه، استفاده از هدیه روح القدس زبان و نبوت از کنترل خارج شده بود. پولس باید به آنها راهنمایی روشنی می داد که چگونه پرستش منظم داشته باشند. هدیه زبان ها و پیشگویی مهم بود اما در مقایسه با نیاز به عشق بین یکدیگر بسیار کم بود. پولس بزرگترین فصل را در مورد محبت مسیحی نوشت. این هدایا مانع از شک برخی از آنها در رستاخیز مردگان نشد. پولس باید بزرگترین فصل رستاخیز را می نوشت. او نامه را با درخواست از آنها به پایان رساند که در ایمان ثابت قدم بمانند و همه کارها را از روی عشق انجام دهند.

روز 1: 157 قرن تیان 1 و 5

ابتدای اول قرن تیان 1 می گوید که کلیسا با عطایای روحانی غنی شده بود. آنها افراد زیادی داشتند که می توانستند پیشگویی کنند و به زبان ها صحبت کنند. با این حال، همه چیز خوب نبود. آنها تقسیم شده و با هم دعوا می کردند. در عوض باید در مسیح متحد شوند. تفکر آنها درست نبود. مسیحی بودن همه چیز در مورد مسیح و مرگ او بر روی صلیب است. یهودیان و یونانی های بی ایمان مسیح را درک نمی کنند. آنها پیروزی او را با وجود ضعیف و تحقیر درک نمی کنند. اما برای مسیحیان، مسیح همه چیز است. از طریق مسیح آنها با خدا درست می شوند، مقدس می شوند و نجات می یابند. چیزهای زیادی برای متحد شدن آنها وجود داشت.

یکی از بزرگترین مشکلات در قرن نهم فساد جنسی فاحش بود. در فصل 5، پولس آنها را با این مشکل مواجه می کند. نه تنها پرونده به اندازه کافی بد بود، بلکه پاسخ آنها به آن به همان اندازه بد بود. آنها به آن افتخار می کردند! چنین رویکردی منجر به گسترش فساد جنسی از طریق کلیسا می شود. مانند خمیرمایه ای است که از طریق یک تکه خمیر پخش می شود. پولس روشن کرد که اگر چنین رفتاری داشته باشند، نمی توانند انتظار داشته باشند که در ملکوت خدا باشند. به همین ترتیب، بسیاری از رفتارهای بد از ملکوت خدا محروم می شوند و باید دلسرد شوند. در مورد فرد غیراخلاقی جنسی، آنها باید معاشرت با او را متوقف می کردند. به این ترتیب، او را وادار به تجدید نظر و تغییر روش خود می کند.

روز 1: 158 قرن تیان 7 و 12

مشکل فساد جنسی نیز در اول قرن تیان 7 پوشش داده شده است. این کار با توصیه ای شروع می شود که مردان نباید به زنان دست بزنند. بسیاری از ترجمه ها از کلمه "ازدواج" در آیه 1 استفاده می کنند، اما کلمه یونانی کلمه "لمس" است و متن آن فساد جنسی است. مردان باید از فساد جنسی پرهیز کنند و از دست زدن به زنان خودداری کنند. اگر مردان نتوانند خود را کنترل

کنند، ازدواج توصیه می شود. با این حال، پولس می گوید بهتر است اصلاً ازدواج نکنید و خود را به طور کامل وقف خداوند کنید. به عنوان یک قاعده کلی، مردم باید در وضعیتی که مسیح آنها را فراخوانده است باقی بمانند. در این فصل در مورد موقعیت های مختلف توصیه هایی ارائه می شود.

در اول قرن نهم فصل 12، پولس به وضوح می گوید که کلیسا باید متحد باشد. آنها ممکن است هدایای متفاوتی از روح القدس داشته باشند، اما همه آنها یک روح از جانب خدا هستند. هیچ توجیهی برای تفرقه وجود ندارد. پولس به آنها مثال بدن انسان داد تا نحوه عملکرد آن را توضیح دهد. بدن از اندام ها و ویژگی های مختلفی تشکیل شده است، اما به عنوان یک واحد واحد با هم کار می کند. بدن به تمام اعضای خود نیاز دارد تا به درستی کار کنند تا بدن به درستی کار کند. اگر هر یک از اعضای آن کار نکنند، کل بدن رنج می برد. در مورد کلیسای قرن نهم که با عطایای روح القدس برکت یافته است، همینطور است. خدا همه هدایای مختلف را به آنها داده است تا کلیسیا متحد و سالم باشد.

مقدمه ای بر کتاب دوم قرن نهم

نامه دوم پولس به قرن نهم کمتر به مشکلات کلیسایی مربوط می شود. به نظر می رسد که نامه اول و هر دیدار پولس آنها را حل کرده بود. در عوض، نامه دوم شخصی تر است. آموزنده تر و کمتر انتقادی است. پل خوشحال است که لحن مثبت تری ارائه می دهد. این انتقاد شدید نامه اول را متعادل می کند. هنوز نیاز به جدایی از راه های جهان وجود دارد. هنوز نیاز به اجتناب از معلمان دروغین وجود دارد. آنها باید قضاوت های درستی داشته باشند. پولس می نویسد تا آنها را در راه درست نگه دارد و به راه اشتباه نلغزند.

دوم قرن نهم به مشکلات رنج و رنج برای ایمانشان می پردازد و به دنبال تسلی دادن است. پولس آزمایش های بزرگی را پشت سر گذاشته بود که در یک نقطه فهرست می کند. بسیاری از اینها تهدید کننده زندگی بودند. او از تجربه شخصی و به عنوان یک نمونه برای آنها صحبت کرد. مانند نامه اول، پولس سخت تلاش می کند تا موقعیت خود را به عنوان یک رسول از طرف خدا توضیح دهد تا بتواند نصیحت هایی را که می کند ارائه دهد. به ویژه، پولس در مورد نیاز به بخشش مسیحی و نحوه انجام آن صحبت می کند. نصیحت پولس از فراتر از نیاز به اصلاح در نامه اولش به نیاز کلیسا برای نشان دادن محبت مسیحی به روشی عملی در نامه دوم رسیده بود.

روز 159: 2 قرن نهم 2 و 6

دوم قرن نهم فصل 2 به ما می گوید که آخرین دیدار پولس دردناک بود، همانطور که نوشتن نامه قبلی او دردناک بود. اکنون او می خواهد لحن خود را تغییر دهد. یکی از بزرگترین مشکلات، فساد جنسی در کلیسا بود. این مورد خاص در اول قرن نهم 5 مورد توجه قرار گرفت. ما فرض می کنیم که این همان چیزی است که فصل اکنون در مورد آن صحبت می کند. گناهکار به خاطر رفتار از کلیسا برکنار شد، اما به آنها گفته شد که او را ببخشید و به او خوش آمد بگویند. این همان چیزی است که حذف از کلیسا در وهله اول به دنبال آن بود - احیا با خدا. پولس کار خود را به عنوان یک رسول به عنوان کاری توصیف کرد که واکنشی را در مردم ایجاد می کند. یا مانند یک عطر خوب یا بوی تند و زننده است. برای کسانی که توسط انجیل نجات پیدا می کنند، عطر خوبی است - این شامل گناهکار توبه کرده ای است که در فصل درباره آن صحبت شده است.

دوم قرن نهم فصل 6 به این نکته اشاره می کند که ما نباید فکر کنیم که نجات ما راه زیادی دارد. امروز است! آنچه دریافت می کنیم بستگی به نحوه زندگی امروز دارد، نه فردا. پولس اینگونه زندگی می کرد، حتی زمانی که مجبور بود با سختی ها روبرو شود. کلید نحوه زندگی ما این است که با مردم جهان متفاوت باشیم. درستکاران نباید با شرارت شریران همراه باشند. ما باید خود را به عنوان معبد خدا ببینیم، جایی که خدا در آن زندگی می کند. آیا خدا دوست دارد با ما زندگی کند؟ آیا او با ما زندگی می کند اگر اجازه دهیم شرارت در معبد ما باشد؟ نه! ما باید از شرارت در جهان جدا باشیم.

روز 160: 2 قرن نهم 8 و 9

دوم قرن نهم فصل 8 و 9 به ما می گوید که مسیحیان باید بخشنده باشند. مسیح در این مورد نمونه بود. مسیح همه چیز را داد و در فقر مرد. وقتی می دهیم، باید داوطلبانه باشد و با اکراه نباشد. ما باید با خوشحالی ببخشیم. وقتی مسیح مرد، این کار را داوطلبانه و با میل و رغبت انجام داد. او الگویی برای ما بود که باید از آن پیروی کنیم. پولس اکنون از این الگو پیروی می کرد، با تشویق کلیسای قرنتی به کمک برای مقدسین فقیر. کلیساهای مقدونی مانند فیلیپی (فیلیپیان فصل 4 آیه های 14 تا 17)

قبلا با کمک به پولس به مقدسین فقیر کمک می کردند. اکنون پولس به دنبال کلیسای قرنیتیان بود تا به مقدسین فقیر در جاهای دیگر کمک کند.

ما باید به خدمت خداوند بپردازیم زیرا این انتظار خداست. یک اصل مهم در بخشش وجود دارد. آنچه می کاریم درو خواهیم کرد. بخشش ما مانند کاشت است. اگر کمی بکاریم، کمی درو خواهیم کرد. اگر زیاد بکاریم، مقدار زیادی درو خواهیم کرد. خدا اطمینان حاصل خواهد کرد که این امر در زندگی ما اتفاق می افتد. ثروت ما از جانب خداست تا بتوانیم نسبت به دیگران سخاوتمند باشیم. وقتی این کار را انجام می دهیم، آنها خدا را برای ما شکر می کنند.

مقدمه ای بر کتاب غلاطیان

کتاب غلاطیان از این نظر غیرمعمول است که به جای یک کلیسای واحد، در منطقه غلاطیه نوشته شده است. مشکلی که آنها با آن مواجه بودند، مشکلی بود که همه کلیساهای منطقه با آن مواجه بودند. آنها از مسیح به شریعت موسی توسط یهودیان بازگشت می کردند. پولس از این رفتار شگفت زده شد. او ابتدا نقش خود را به عنوان انتخاب شده توسط خدا برای رساندن پیام خدا به غیریهودیان توضیح داد. در این نقش، او حتی مجبور شد با پطرس رسول به دلیل نگرش او نسبت به غیریهودیان مخالفت کند. پولس در این نامه به شدت استدلال کرد که زندگی در مسیح مستلزم آن نیست که آنها شریعت موسی را نگاه دارند یا ختنه شوند. شریعت موسی در زمان خود جای خود را داشت، اما چیز بهتری فرا رسیده است. حالا آنها در مسیح آزادی داشتند.

آزاد بودن در مسیح به این معنی نیست که آنها می توانند هر کاری که می خواهند انجام دهند. آنها باید با روح زندگی کنند و نه در جسم. از آنها انتظار می رفت که میوه های روح را به بار آورند - عشق، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکی، ایمان، ملامت و خویشنداری. از آنها انتظار نمی رفت که با میل شیطانی طبیعت انسانی خود زندگی کنند. هر پاداش اعمالشان را دریافت خواهد کرد. اگر کسی در حالت گناه است، پس باید به آرامی به مسیح بازگردانده شود.

روز 161: غلاطیان 2 و 6

پولس در غلاطیان دوم دومین دیدار خود از اورشلیم را پس از 14 سال فاصله توصیف می کند. او توانست آنچه را که خدا در میان غیریهودیان انجام داده بود از طریق موعظه هایش توصیف کند. حواریون در اورشلیم او و خدمت او را به عنوان خدا پذیرفتند. آنها این کار را با دادن دست راست خود به او انجام دادند، که نشانه این بود که آنها از خدمت او حمایت می کنند و به او برکت می دهند. در این دیدار، آنها توافق قبلی شورای اورشلیم را تأیید کردند - غیریهودیان نیازی به ختنه نداشتند که طبق شریعت موسی لازم است. بعداً در انطاکیه، معلوم شد که پطرس از توافق شورا پیروی نمی کند و پولس مجبور شد پطرس را سرزنش کند.

فصل پایانی غلاطیان با نیاز به کمک به هر کسی که گناه می کند شروع می شود. آنها باید به آرامی احیا شوند و از گناهشان توبه کنند. سایر ایمانداران باید این کار را تسهیل کنند و به یاد داشته باشند که همه می توانند وسوسه گناه کنند و سقوط کنند. پولس نامه را با روشن کردن اینکه ایمانداران پاداش اعمالشان را دریافت خواهند کرد، به پایان رساند. آنها آنچه را که می کارند درو می کنند. به عبارت دیگر، اگر آنها کارهای طبیعت انسانی شیطانی خود را بکارند، در نهایت نابود خواهند شد. اما اگر میوه های روحانی بکارند، در نهایت زندگی ابدی دریافت خواهند کرد. ایماندار باید طوری رفتار کند که انگار بخشی از خلقت جدید خدا است.

مقدمه ای بر کتاب افسسیان

کتاب افسسیان در مورد اتحاد در مسیح است. وحدت در کلیسا. اتحاد بین یهودیان و غیریهودیان. وحدت در ازدواج. فقط یک ایمان، یک خداوند و یک تعمید وجود دارد و بنابراین آنها باید متحد باشند. آنها باید به صورت یک بدن و یک معبد باشند. آنها باید تمام تلاش خود را برای انجام این کار انجام دهند. کلید دستیابی به این هدف، رفتارهای مسیحی فروتنی و صبر با یکدیگر است. خدا به کلیسای افسس هدایای روح القدس زیادی داده بود تا آنها را بسازد و به آنها کمک کند تا متحد بایستند. آنها باید در کنار تمام زره روحانی خدا بایستند.

زبان روحانی در کتاب افسسیان وجود دارد. ایمانداران اکنون از نظر روحانی "در بهشت" هستند. این یک حالت برکت معنوی است که به این معنی است که آنها از طریق آموزش گناهان به نجات می رسند. در حالی که بی ایمانان از نظر روحانی مرده اند. بی ایمانان از نظر جسمی مرده نبودند، اما روحانی بودند و مرگ تنها سرنوشت آنها است مگر اینکه ایمان بیابورند. ایمانداران اگر می خواهند از برکات معنوی آینده لذت ببرند، باید زندگی مقدس و طلایی داشته باشند.

روز 162: افسسیان 2 و 4

افسسیان فصل 2 توضیح می دهد که خدا چگونه ایمانداران را با استفاده از زبان روحانی می بیند. قبل از اینکه ایمان بیاورند، از نظر روحانی مرده بودند. در این حالت آنها کارهای دنیا را انجام می دادند. وقتی آنها در این حالت بودند، انگار در حال خدمت به حاکم دیگری بودند. اما وقتی به انجیل ایمان آوردند، از نظر روحانی زنده شدند. مثل این است که آنها از نظر روحانی برخاسته بودند و با مسیح بودند. این تغییر معنوی چشمگیر دوباره به شیوه ای متفاوت مورد تأکید قرار گرفت. افسسیان زمانی با قوم خدا غریبه بودند و از شهروندی قوم خدا محروم بودند. اما اکنون مسیح آنها را نزدیک کرده و سدی را که قبلاً بین آنها وجود داشت از بین برده بود. اکنون ایمانداران غیریهودی با یهودیان همشهری هستند و با قوم خدا یکی هستند.

افسسیان فصل 4 روشن می کند که آنها باید تمام تلاش خود را برای متحد شدن انجام دهند. آنها باید این کار را با فروتنی، صبور، بردباری و دوست داشتنی انجام دهند. به همین دلیل بود که خدا به کلیسا هدایای مختلف روح القدس داد. این برای این بود که آنها بتوانند در اتحاد ساخته شوند و مانند مسیح شوند. و آن را به طوری بود که آنها به آموزه های نادرست گوش نمی. آنها ممکن است در گذشته غیریهودی باشند، اما اکنون نباید مانند غیریهودیان زندگی می کردند. آنها باید طرز تفکر خود را تغییر می دادند و مانند مسیح فکر می کردند. آنها نیاز داشتند که از خداپرستی، قدوسیت و عدالت پیروی کنند.

مقدمه ای بر کتاب فیلیپیان

نامه پولس به فیلیپیان برای تشویق کلیسیا از طریق مشکلاتش نوشته شده بود. آنها نیاز داشتند یاد بگیرند که در سرور شادی کنند. این بدان معناست که زندگی را از دیدگاه خدا ببینیم، سپس ببینیم چه چیزی برای شادی وجود دارد و سپس شاد شویم! حتی می توان از رنج و خوشحال شد زیرا مسیحیانی که رنج می برند در حال نجات هستند. و نجات یافتن هدف است. پولس رنج کشید و خوشحال شد و الگوی چگونگی انجام این کار بود.

آنها می توانستند در سرور شادی کنند اگر تعدادی از کارها را انجام دهند. اولاً، اگر آنها متحد بودند و بحث نمی کردند. آنها باید مانند عیسی متواضع و دلسوز باشند. ثانیاً، آنها باید همه چیز را در دعا به خدا بسپارند. ثالثاً، آنها باید به چیزهای درست فکر کنند. چهارم، آنها باید راضی باشند. و در نهایت، آنها باید به خدا تکیه کنند. یک مسیحی ممکن است مشکلات زیادی داشته باشد، اما هنوز هم می تواند زندگی شادی داشته باشد. این نامه نمونه های زیادی از آنچه آنها می توانند از آن خوشحال شوند ارائه می دهد.

روز 163: فیلیپیان 1 و 2

پولس در فیلیپیان 1 نوشت که رابطه او با کلیسای فیلیپی بیشتر یک مشارکت است. پولس مجبور نبود با آنها به تنهایی کار کند. او دعا کرد که آنها عشق و دانش خود را افزایش دهند تا برای بازگشت عیسی آماده باشند. پولس در آن زمان در زندان بود و با این حال همه نگرهبان زندان درباره مسیح می دانستند. پس پولس از موعظه انجیل خوشحال شد. اما موقعیت پولس امن نیست. ممکن بود او اعدام شود. حتی در این مورد پولس می تواند دلیلی برای شادی پیدا کند. او دلایلی برای خوشحالی از هر یک از این دو نتیجه پیدا کرده است. این واقعا زندگی مثبتی بود! کلیسیا باید به نصیحت کسی گوش دهد که خوشحال است برای ایمانش بمیرد. نامه او می توانست آخرین چیزی باشد که از او می خوانند.

فیلیپیان 2 به کلیسای فیلیپی توضیح داد که چگونه در ایمان در کنار هم بایستند. آنها باید یک ویژگی کلیدی داشته باشند: فروتنی. خودخواهی منجر به تفرقه، شکایت و مشاجره می شود. اما فروتنی منجر به عشق و مراقبت می شود. فقط به نمونه عالی خداوند عیسی مسیح فکر کنید. او می توانست مغرور باشد، اما در عوض پایین ترین مکان را به خود اختصاص داد. او به عنوان یک جنایتکار تحقیر شده برای آنها درگذشت. فروتنی روشی است که باید زندگی کنیم تا بتوانیم نجات پیدا کنیم. اگر این کار را انجام دهیم، مانند ستاره هایی در دنیای تاریک خواهیم درخشید. این فصل با دو نمونه از افراد فروتن و دلسوز به پایان می رسد. اولاً، تیموتائوس که کار پولس را با آنها ادامه می داد. و دوم، Epaphroditus، که تقریباً در خدمت خود را برای آنها و برای پل مرد.

روز 164: فیلیپیان 3 و کولسیان 1

زندگی کلیسای فیلیپی باید بر جایزه زندگی ابدی متمرکز شود. هیچ چیز دیگری نباید مانع این راه شود. فیلیپیان 3 به ما می گوید که ایمانداران این جایزه را تضمین نمی کنند، اما باید به جستجوی آن ادامه دهند. آنها باید مراقب تعالیم آن دسته از یهودیانی باشند که می گویند باید به شریعت موسی برگردند و ختنه شوند. بسیاری بودند که دشمن ایمان بودند و ایمانداران باید روی چیزهای درست تمرکز می کردند. خود پولس این کار را کرده بود. او گذشته خود را پشت سر گذاشته بود و زنده بود تا رستخیز مردگان را به دست آورد. این مردی است که در زندان بود و نمی دانست اعدام خواهد شد یا خیر. او چه نمونه ای است!

مقدمه ای بر کتاب کولسیان

پولس رسول کلیسیا را در کولوس در مورد "بودن در مسیح" نوشت. یعنی آنها باید ایمان داشته باشند و در مسیح زندگی کنند. بودن در مسیح به این معنی است که آنها بخشش گناهان و ورود به ملکوت مسیح را دارند. این موقعیتی است که برکت بزرگی دارد. همه اینها از طریق مسیح به دست می آید. اهمیت و عظمت مسیح توضیح داده شده است. اما بودن در مسیح موقعیت مطمئنی نیست. ترک آن موقعیت با پیروی از افراد دیگر و قوانین آنها امکان پذیر است.

ایمانداران باید از چیزهای این دنیا برخیزند. آنها باید به چیزهای بالا فکر کنند، مانند مسیح که در دست راست خدا است. آنها باید به رفتارهای مسیح فکر کنند و مانند او زندگی کنند. آنها باید به سخنان عیسی فکر کنند و مثل او صحبت کنند. این معنای در مسیح بودن است. در مسیح بودن به امید جلال بودن است.

روز 164 ادامه: کولسیان 1

نامه به کولسیان برای کسانی که "در مسیح" بودند نوشته شد. آنها ایمان، امید و محبت در مسیح داشتند. آنها برای اولین بار در مورد مسیح از ایمانداری به نام اپافراس آموخته بودند. اپافراس در مورد آنها به پولس گفته بود، و پولس اکنون به آنها نامه نوشت تا آنها را بسازند. آنها از دنیای تاریکی نجات یافته بودند و به ملکوت نور آمده بودند. اگرچه آنها هنوز از نظر جسمی در این پادشاهی نبودند، اما در این حالت معنوی بودند. برکت اصلی این بخشش گناهان بود، به این معنی که ایمانداران مقدس و بدون اتهام گناه هستند. فصل اول جایگاه مسیح را در برنامه خدا ستایش می کند. مسیح تصویر خدای نامرئی است. ما نمی توانیم خدا را ببینیم، اما وقتی به مسیح نگاه می کنیم می توانیم کسی را ببینیم که مانند خدا رفتار می کند. خلقت روحانی جدید در مسیح آفریده شده است (نه "توسط" مسیح آنطور که بسیاری از نسخه ها می گویند). هیچ چیز نمی تواند بخشی از این خلقت روحانی جدید باشد مگر اینکه "در مسیح" باشد.

روز 165: کولسیان 2 و 3

بودن در مسیح به معنای پیروی از ایمان مسیح است. این به معنای پیروی از ایمان دیگران نیست. در کولسیان فصل 2، به تعدادی از آموزه های نادرست اشاره شده است که از مسیح نمی آیند. کسانی هستند که سعی می کنند آنها را به شریعت موسی برگردانند و کسانی هستند که ایده های خود را آموزش می دهند. این ایده ها شامل آسیب رساندن به بدن، پرستش فرشتگان و سایر آموزه های نادرست است. اینها از استدلال بشری ناشی می شوند و نه از مسیح. آنها باید از مسیح پیروی کنند نه از دیگران آنها باید بر اساس مسیح زندگی کنند و نه بر اساس تفکر انسان.

کولسیان فصل 3 به ما می گوید که تفکر ما باید بر اساس مسیح باشد که در آسمان است. تفکر ما باید از او باشد و نه از مردم این دنیا. این بدان معناست که باید از هر گونه رفتارهای دنیوی که بد است اجتناب شود. لیستی از نمونه هایی از این موارد ارائه شده است. از سوی دیگر، قوم خدا باید رفتار متفاوتی را انتخاب کنند. فهرستی از نمونه هایی از رفتار خداپسندانه وجود دارد. اگر از سخنان و اعمال مسیح پیروی کنیم، پس این مانند مسیح است که در ما زندگی می کند. انتظاراتی وجود دارد که کسی در مسیح چگونه باید به عنوان همسر، شوهر، فرزند، پدر، برده و ارباب رفتار کند.

روز 166: کولسیان 4 و 1 تسالونیکیان 1

کولسیان فصل 4 بر اهمیت دعا برای حضور ایماندار در مسیح تأکید می کند. دعا کاری بود که مسیح خیلی انجام داد. آنها باید با تشکر دعا کنند و برای گفتن و انجام کارهای درست برای کمک دعا کنند. آنها باید برای گسترش انجیل دعا کنند. اپافراس معلمشان برای آنها دعا می کرد. آنها باید عاقلانه زندگی کنند و با مهربانی صحبت کنند. بیشتر فصل در مورد ایماندارانی است

که در مسیح بودند. Tychicus به طور خاص به عنوان بودن در خداوند ذکر شده است، که به معنای بودن در مسیح است. و پولس در مسیح بود، که برای او نیز در زنجیر بود.

مقدمه ای بر کتاب اول تسالونیکیان

کلیسای تسالونیکیه پس از دیدار پولس از آنجا در اعمال رسولان ۱۷ شکل گرفت. در اعمال رسولان ۱۷ آیه ۴ می خوانیم که یونانیان زیادی بازگشت کردند. نامه اول به تسالونیکیان به این موضوع و چگونگی بازگشت آنها از بت ها اشاره دارد. هم اعمال رسولان و هم اول تسالونیکیان در مورد آزار و اذیت هایی که از سوی مردم تسالونیکیه به وجود آمد صحبت می کنند. پولس به دست یهودیان خشن در آنجا رنج کشید و کلیسا به دست یونانیان خشن رنج کشیده بود. هر دو از هموطن خود رنج برده بودند. پولس نامه خود را نوشت زیرا نگران بود که این آزار و اذیت ایمان ایمانداران تسالونیکیه را برهم بزند. او می خواست آنها را در ایمان محکم بایستند.

پیام کلیدی اول تسالونیکیان این است که عیسی در حال آمدن است. آنها باید برای بازگشت عیسی آماده می شدند تا بتوانند برکات ایمانداران واقعی را دریافت کنند و از خشم شریران جلوگیری کنند. آمدن عیسی خشم خدا را بر آزار دهندگان آنها به ارمغان می آورد. نجات آنها در راه است و آنها باید منتظر آن باشند. آنها باید از فساد جنسی و اعمال نامقدس جهان اجتناب می کردند. آنها قبلا ایمان، امید و عشق داشتند، اما باید به انجام آنها ادامه می دادند و حتی بیشتر از آنچه انجام می دادند انجام می دادند.

روز 166 ادامه: 1 تسالونیکیان 1

اولین نامه به تسالونیکیان فصل 1 به ما می گوید که ایمانداران تسالونیکیه از بت پرستی بت پرستی آمده اند. آنها سخنان انجیل را شنیده بودند و معجزات را دیده بودند و ایمان آورده بودند. متأسفانه بسیاری از مردم شهر خشن بودند و کسانی را که ایمان می آوردند مورد آزار و اذیت قرار می دادند. علیرغم آزار و اذیت خاص، ایمانداران تسالونیکیه تصمیم گرفتند که ایماندار شوند. آنها با حسن نیت، امید و عشق زندگی می کردند. چنین ایمانی در حضور چنین آزار و شکنجه ای قابل تحسین بود. جای تعجب نبود که ایمانداران در سراسر منطقه یونان امروزی از ایمان آنها صحبت کردند. تسالونیکیان نمونه های بزرگی از ایمان واقعی بودند.

روز 167: 1 تسالونیکیان 2 و 3

اول تسالونیکیان 2 عمدتاً در مورد نگرش نویسندگان نسبت به ایمانداران تسالونیکیه است. آنها بسیار دوست داشتند. در واقع، آنها آنها را هم مانند یک مادر و هم مانند یک پدر دوست داشتند. آنها از آنها مراقبت می کردند همانطور که والدین از فرزندان مراقبت می کردند. این منابع نقش مادران و پدران را توضیح می دهد. مادران باید به ویژه از کودکان کوچک مراقبت می کردند. پدران باید فرزندان را تشویق می کردند، تسلی می دادند و از آنها می خواستند که معنوی باشند. تسالونیکیان از آنها آموزش می گرفتند که گویی کلماتی از طرف خود خدا هستند، که این بود.

اول تسالونیکیان فصل 3 علت و نتیجه دیدار تیموتائوس را توصیف می کند. آنها نگران آزمایش هایی بودند که به خاطر ایمانشان متحمل می شدند. آنها نگران بودند که ممکن است وسوسه شوند که با دست کشیدن از ایمانشان از آزمایش ها اجتناب کنند. دیدار تیموتائوس به آنها نشان داد که اینطور نیست. آنها در ایمان و عشق قوی بودند. بنابراین نویسندگان از این گزارش خوشحال شدند. اکنون آنها نوشتند که خدا همچنان با آنها باشد. ما متذکر می شویم که تیموتائوس آنها را به خاطر امیدشان که قبلاً وجود داشت و در فصل 1: 3 ذکر شده بود، تحسین نکرد. به نظر می رسد این دلیل آموزش های ارائه شده در فصل های 4 و 5 باشد.

مقدمه ای بر کتاب دوم تسالونیکیان

کتاب دوم تسالونیکیان پیام نامه اول را ادامه می دهد. آنها نیاز داشتند که با وجود همه مشکلاتشان در ایمان قوی خود ادامه دهند. آنها باید به یاد داشته باشند که عیسی می آید تا به خاطر ایمانشان به آنها پاداش دهد و آشوبگران را مجازات کند. اما از نامه اول دو مشکل رخ داده است. یکی از مشکلات مربوط به تدریس بود. برخی بودند که می گفتند عیسی قبلاً بازگشته است و بنابراین زمان پاداش و مجازات از قبل به پایان رسیده است. این درست نبود. بازگشت عیسی تا زمانی که شورش علیه خدا رخ نداد اتفاق نمی افتاد.

مشکل دوم این بود که برخی از ایمانداران کار را متوقف کرده بودند. آنها بیکار شده بودند و شایعات می کردند. احتمالا به این دلیل بود که آنها فکر می کردند عیسی به زودی خواهد آمد یا به این دلیل که فکر می کردند او اصلا نخواهد آمد. نویسندگان این نگرش را با شدیدترین لحن رد می کنند. آنها روشن کردند که کسانی که کار نمی کنند نباید غذا بخورند. کسی که کار نمی کند نباید با او در ارتباط باشد. ایمانداران اگر تنبل باشند نمی توانند برای بازگشت عیسی آماده باشند. اگر تسالونیکیان تعلیم درستی در مورد بازگشت عیسی و نیاز به کار داشتند، پس پاداش عیسی را در بازگشت او دریافت می کردند.

روز 168: 2 تسالونیکیان 1 و 2

دوم تسالونیکیان 1 خلاصه خوبی از آنچه در نامه اول به تسالونیکیان گفته شد است. ایمان آنها در مواجهه با آزار و اذیت قابل تحسین بود و عشق آنها در حال رشد بود. ایمان آنها در میان کلیساهای دیگر و در میان واعظین به خوبی شناخته شده بود. در روز آمدن مسیح به پاداش خوبی منجر می شود. در این زمان آزار دهندگان آنها مجازات خواهند شد. عادلان عظمت مسیح را شهادت خواهند داد و او را جلال خواهند داد. پولس، سیلاس و تیموتائوس همگی برای این دعا می کردند.

تسالونیکیان در مورد پیام پولس در مورد آمدن عیسی که در نامه اول او بود فکر کرده بودند. در دوم تسالونیکیان 2 این روز توسط ایمانداران مورد پرسش قرار گرفت. برخی می گفتند که روز آمدن عیسی قبلا اتفاق افتاده است و بنابراین امید آنها به آینده معتبر نیست. این رد شده است. به ویژه، فصل 2 در مورد زمان شورش علیه خدا صحبت می کند که قبل از بازگشت عیسی فرا خواهد رسید. مردم خود را حتی بالاتر از خدا قرار می دهند و فرهنگ بی قانونی را آموزش می دهند. این زمان شورش بسیاری را فریب خواهد داد زیرا معجزات جعلی وجود دارد. این شورش مانند شورش بابل در گذشته است (اشعیا فصل 14 آیه های 13 تا 14 و پیدایش فصل 11 آیه 4). مانند فرهنگ جهان امروز است. در مواجهه با چنین بی خدایی و شرارتی، ایمانداران باید محکم بایستند.

روز 169: 2 تسالونیکیان 3 و 1 تیموتائوس 2

دوم تسالونیکیان 3 درخواستی را که در نامه اول به تسالونیکیان مطرح شده بود تکرار می کند. تسالونیکیان باید به دعا برای واعظان مبلغین ادامه دهند زیرا آنها مانند تسالونیکیان دشمنان زیادی دارند. پیام نهایی به موضوعی است که از حرف اول شروع شد اما اکنون به یک مشکل مهم تبدیل شده است. ایمانداران عدا کار نمی کردند و به شایعات تبدیل شده بودند. احتمالا این به این دلیل بود که آنها فکر می کردند بازگشت عیسی قریب الوقوع است یا به این دلیل که فکر می کردند او نخواهد آمد. چنین رفتاری به شدیدترین الفاظ محکوم می شود. کسانی که این کار را انتخاب می کنند نباید اجازه داشته باشند تا زمانی که رفتار خود را تغییر ندهند، در کلیسا ملاقات کنند. سلام آخر آرزوی سلامتی خدا با آنها و خداوند با آنها است.

مقدمه ای بر کتاب اول تیموتائوس

تیموتائوس یکی از یاوران پولس رسول در سفرهای بشارتی او بود. در نامه های تیموتائوس و تیتوس، پولس توصیه هایی را در مورد نحوه برپایی کلیسیا و نحوه رفتار مددکاران مبلغ ارائه می دهد. اول تیموتائوس با بیانیه ای روشن در مورد چگونگی زندگی آنها شروع می کند. هدف ایمان آنها عشق واقعی به یکدیگر است. اول تیموتائوس می گوید که مردم چگونه باید در خانه خدا رفتار کنند (فصل 3 آیه 15). بدیهی است که این شامل مسائل آموزش و عمل می شود. آموزش شامل نحوه رفتار افراد و همچنین نحوه تفکر آنها است. این نامه حاوی ارجاعات زیادی به افرادی است که آموزش درست را رعایت نکرده اند و رفته اند. معلمان دروغین زیادی وجود داشتند.

خدا می خواهد که همه مردم نجات یابند و این کار با هدایت کلیسیا به روش درست انجام می شود. دستورالعمل هایی در مورد نقش مردان و زنان در کلیسا وجود دارد. بزرگان نقشی کلیدی در هدایت کلیسا دارند، بنابراین توصیه هایی در مورد نحوه انتخاب دقیق آنها وجود دارد. چیز مشابهی در مورد نقش شماس ها (خدامان کلیسا) صادق است و توصیه هایی در مورد نحوه انتخاب آنها وجود دارد. توصیه هایی در مورد مسئولیت کلیسا در قبال بیوه ها وجود دارد. توصیه هایی در مورد ثروتمندان و افراد ثروتمند وجود دارد. توصیه هایی برای تیموتی شخصا و نحوه رفتار او وجود دارد. او باید در هر کاری که انجام می دهد نمونه باشد. همین امر برای هر کسی که نقش مشابهی را بر عهده می گیرد نیز صادق است.

روز 169 ادامه: 1 تیموتائوس 2

اول تیموتائوس دوم توصیه هایی را در مورد چگونگی کمک به جامعه آغاز می کند. این با دعا به درگاه خدا شروع می شود که مقامات به آنها زندگی آرامی بدهند تا در آن زندگی مقدس و خدایسندانه داشته باشند. خدا از آنها می خواهد که قدوسیت و خدایپرستی داشته باشند، زیرا این چیزی است که منجر به نجات آنها از مرگ می شود. خدا می خواهد که همه نجات پیدا کنند. سپس در مورد دعای جمعی صحبت می کند. این کار باید توسط مردان انجام شود و نه زنان. زنان نقش دارند که به جای لباس خوب روی کارهای خوب تمرکز کنند. آنها باید بر یادگیری در ایمان تمرکز کنند و این کار را با نگرشی مطیع انجام دهند. آنها نقش مهمی دارند، اما نقش رهبری و آموزش در کلیسا نیست. توجیه این امر از ابتدای پیدایش است، یعنی زمانی که مردان و زنان ساخته شدند و نقش های مردان و زنان تعریف شد.

روز 170: 1 تیموتائوس 3 و 5

اول تیموتائوس 3 در مورد دو نقش مهم در کلیسیا است. ناظر (بزرگ) و شماس (خدمتکار). ناظران یا بزرگان برادرانی هستند که چوپانان کلیسا هستند و برای مراقبت از گله با هم کار می کنند. این نقش مهمی است و پیر باید نمونه ای برای گله باشد. این فصل ویژگی های چوپانان خوب را ارائه می دهد. شماسان خدمتکارانی بودند که به کلیسا خدمت می کردند. آنها نیز باید خدمت کلیسا را به عنوان اولویت خود داشته باشند. آنها از بسیاری جهات به کلیسا خدمت می کنند اما معلم نیستند. کلیسیا تنها در صورتی عمل می کند که مردم خود را برای خدمت به کلیسا بدهند. در هیچ کجای عهد جدید از این نقش ها صحبت نشده است. خانواده خدا بر اساس این نقش ها عمل می کردند و آزادانه به کلیسا خدمت می کردند.

بخش مرکزی اول تیموتائوس 5 در مورد رسیدگی به بیوه ها است. در اعمال رسولان 6 می خوانیم که اولین کمیته در عهد جدید کمیته ای بود که از بیوه ها مراقبت می کرد. مراقبت از بیوه ها بخش مهمی از عمل خدایسندانه در عهد عتیق است. پولس توضیح می دهد که چگونه باید در عهد جدید باشد. اگر بیوه پیر باشد، اگر مراقب دیگری نداشته باشند و سابقه کمک به دیگران در کلیسا داشته باشند، مراقبت از بیوه های کلیسای انتظار می رود. مراقبت از بیوه های سالخورده در خانواده خود به عنوان بخشی اساسی از خدمت مسیحی انتظار می رود. پولس توضیح می دهد که خانواده کلیسایی باید مانند خانواده طبیعی ما باشد - خانواده ای که در آن مراقبت از برادران و خواهران روحانی ما است. باید به بزرگان احترام گذاشت و نباید جانبداری وجود داشته باشد.

مقدمه ای بر کتاب دوم تیموتائوس

پولس رسول نامه دومی به تیموتائوس نوشت. این مانند حرف اول نبود. نامه اول در مورد چگونگی سازماندهی کلیسا بود. نامه دوم بیشتر یک تشویق شخصی برای تیموتائوس بود. او از نامه اول مشکلات زیادی را پشت سر گذاشته بود و اشک های زیادی را متحمل شده بود. تیموتائوس نیاز به تشویق داشت تا به خدمت به خداوند همانطور که انجام می داد ادامه دهد. او باید مانند یک سرباز، مانند یک ورزشکار و مانند یک کشاورز به سخت کار خود ادامه دهد. او مجبور بود به برادران در مورد آنچه درست است هشدار دهد، اما باید از دعوا اجتناب می کرد.

به تیموتائوس در مورد رفتارهای ایمانداران در روزهای آخر هشدار داده می شود که بدتر و بدتر خواهد شد. پولس در اولین نامه خود به تیموتائوس در این مورد هشدار داده بود. تیموتائوس باید بر کلام خدا تمرکز می کرد که می تواند انسان را حکیم و عادل کند. تیموتائوس باید همیشه به موعظه کلمات کتاب مقدس ادامه دهد، حتی اگر مردم از تعالیم نادرست پیروی کنند و حتی اگر آزار و اذیت وجود داشته باشد. این چیزی است که پولس با آن روبرو شده بود و تیموتائوس نیز می توانست انتظار چنین چیزی را داشته باشد.

روز 171: 2 تیموتائوس 1 و 4

پولس نامه دوم خود را به تیموتائوس با چند سخن شخصی برای تیموتائوس آغاز کرد. او دائماً به تیموتی فکر می کند و اشک هایش را به یاد می آورد. پولس ایمان صادقانه ای را در او دید که در مادر و مادر بزرگش دید. او تیموتائوس را تشویق کرد تا در ایمان قوی بماند و از روح القدس که به تیموتائوس منتقل کرده بود استفاده کند. تیموتائوس نیاز داشت که به اعلام انجیل ادامه دهد، حتی اگر به این معنی باشد که او مانند پولس برای آن رنج می برد. او باید از الگوی ایمان و محبت پولس پیروی می کرد. واعظین وقتی مردم ایمان را ترک می کنند، در موعظه هایشان ناامیدی می کنند. این چیزی است که اتفاق می افتد. پولس به سه مثال اشاره می کند. همه وقتی با آزار و اذیت یا وسوسه مواجه می شوند، ایمان خود را حفظ نمی کنند.

دوم تیموتائوس 4 در واقع از پایان فصل 3 ادامه می یابد. این کلام خداست که می تواند مردم را تعلیم دهد، سرزنش کند و اصلاح کند تا به مردمی خداشناس تبدیل شوند. اکنون پولس اصرار داشت که تیموتائوس از کلام خدا برای انجام این کار استفاده کند. این امر ضروری است زیرا بسیاری از مردم به جای خواسته های خدا از خواسته های خود پیروی می کنند. آنها از حقیقت روی می آورند و از افسانه ها پیروی می کنند. پل طوری صحبت می کند که انگار می داند پایانش نزدیک است. او مسابقه خود را اجرا کرده است و مبارزه خود را انجام داده است. اکنون تیموتائوس باید مسابقه خود را اجرا کند و مبارزه خود را انجام دهد. پولس با خاطره ای از زمان حضورش در افسس به پایان رسید که در اعمال رسولان فصل ۱۹ ثبت شده است. شهر علیه او شورش کرد. او این را مانند بودن در دهان شیر توصیف کرد. نامه به تیموتائوس به نظر می رسد که تیموتائوس در این زمان به دلیل هشدار در مورد اسکندر فلزکار در افسس بود. ما می دانیم که تیموتائوس زمانی که پولس نامه اول را نوشت آنجا بود (اول تیموتائوس فصل 1 آیه 3). تیموتی نیاز به مراقبت داشت.

مقدمه ای بر کتاب تیتوس

تیتوس نیز مانند تیموتائوس یکی از یاوران پولس رسول بود. پولس نیز مانند تیموتائوس نامه نوشت تا به او توصیه کند که چگونه به ایمانداران در کلیسیه کمک کند. برخی از مطالب مشابه هستند، اما جزئیات کمتری نسبت به اول تیموتائوس وجود دارد. بخش کلیدی کمک به ایمانداران، ایجاد بزرگان در هر کلیسایی است. اینها افرادی هستند که کلیسیا را راهنمایی و مراقبت می کنند. اگر بزرگان قوی بودند، جامعه نیز قوی بود. توصیه در مورد انتخاب پیران مشابه لیستی است که در اول تیموتائوس آورده شده است.

تیتوس باید نقش تدریس را بر عهده بگیرد. او باید مردان مسن تر، زنان مسن تر و مردان جوان را آموزش دهد. زنان جوان تر باید توسط زنان مسن تر آموزش می دیدند. مانند تیموتائوس، تیتوس نه تنها باید تعلیم دهد، بلکه باید الگوی درستی نیز باشد. مانند تیموتائوس، توصیه هایی در مورد رابطه بین مؤمنان و مقامات و توصیه هایی برای بزرگان وجود دارد. مانند تیموتائوس، هشدار در مورد افرادی وجود دارد که سرکشی می کنند و از حقیقت روی می گردانند. تیتوس باید هر کاری که می تواند انجام دهد تا با آموزش حقیقت جلوی این امر را بگیرد. او باید به ویژه با افراد تفرقه افکنی که کلیسا را تقسیم می کنند برخورد کند.

روز 172: تیتوس 1 و 2

یک کارگر مبلغ کسی است که مردم را تشویق می کند تا به خدا ایمان داشته باشند و به شناخت حقیقت برسند. این چیزی است که پولس رسول در تیتوس 1 به تیتوس تعلیم داد. این ایمان و دانش است که مردم را به سمت قدوسیت سوق می دهد و این قدوسیت است که به زندگی ابدی منجر می شود. این چیزی است که تیتوس و پولس تعلیم دادند. بزرگان نیز باید این کار را انجام دهند. بزرگان چوپانان گله بودند، نه حاکمان. این یک نقش مراقبتی بود - نه نقشی با اهمیت به خود و امتیاز. همانطور که آنها به خوبی از خانواده خود مراقبت می کنند، باید از کلیسا نیز مراقبت کنند. بزرگان کسانی هستند که باید از گله در برابر خطر معلمان دروغین خودخواه محافظت کنند. این شامل گروه ختنه می شود که ایمانداران پهلوی بودند که سعی می کردند مسیحیان را به شریعت موسی بازگردانند. استفاده از سرزنش آشکار به دلیل فرهنگ مردم این سرزمین توصیه می شود.

تیتوس 2 با نیاز به پیروی از تعالیم صحیح ادامه داد. مثل همیشه، این به معنای آموزش و تمرین است. تیتوس نقش آموزش به گروه های مختلف را دارد. او باید به مردان مسن تر بیاموزد که شایسته احترام باشند. او باید به زنان مسن تر بیاموزد که به روش درست زندگی کنند و چیزهای درست را آموزش دهند. و او باید به مردان جوان بیاموزد که خودکنترلی داشته باشند. ما توجه داشته باشیم که آموزش زنان جوان باید توسط زنان مسن تر انجام شود. تیتوس همچنین باید با الگوی شخصی خود به آنها آموزش دهد. همه آنها باید رفتارهای دنیا را رد کنند و زندگی خداپسندانه داشته باشند. توصیه های اضافی برای بزرگان وجود دارد که خودکنترلی را به روش های خاصی تمرین کنند.

روز 173: تیتوس 3 و فیلیمون

ایمانداران باید با میل و رغبت از حاکمان و مقامات اطاعت کنند. بنابراین تیتوس 3 تعلیم می دهد. آنها نباید در مورد آنها دروغ بگویند و باید در صلح زندگی کنند. در گذشته، آنها دقیقاً در همان موقعیت بودند. اما رحمت بزرگ خدا بر آنها نشان داده شد و آنها ایمان آوردند و تعمید یافتند. اکنون آنها در موقعیت فیض با امید به زندگی جاودان بودند. به همین دلیل آنها باید وقف انجام کارهای درست می شدند. آنها باید از مشاخره ها و تفرقه های احمقانه اجتناب می کردند. در واقع، آنها باید با هشدار

دادن به آنها و سپس حذف آنها، از تفرقه انداختن مردم تفرقه افکن در کلیسا جلوگیری می کردند. کلیسا باید مکانی برای خیر و آرامش باشد.

روز 173 ادامه: مقدمه ای بر کتاب فیلیمون

کتاب فیلیمون نامه ای از پولس به فیلیمون است. فیلیمون یک برده دار بود که برده خود اونیسیموس را از دست داده بود. ما مطمئن نیستیم که چرا اونیسیموس رفته بود. در حالی که اونیسیموس دور بود، به مسیح گروید. او در زندان با پل برخورد کرد و آنها بسیار به هم نزدیک شدند. پولس اکنون تصمیم گرفت که اونیسیموس را نزد ارباب سابقش بازگرداند. امید او این بود که فیلیمون اونیسیموس را به عنوان یک برادر در مسیح به جای فقط به عنوان یک برده دریافت کند. پولس ماهرانه استدلال می کند و دلایل بسیار خوبی را ارائه می دهد که چرا فیلیمون باید این کار را انجام دهد.

رابطه بین برده و ارباب چیزی نیست که امروزه به طور کامل درک کنیم. ما از سوء استفاده از برده داران می دانیم. نامه پولس به فیلیمون از موانع بزرگ اجتماعی آن روز عبور کرد. پولس روشن کرد که آنها در مسیح برده و ارباب نیستند، بلکه برادران مسیح هستند. رابطه آنها بسیار تغییر کرده بود. پولس خردمند دلیل نهایی را به فیلیمون داد که چرا فیلیمون باید آنچه را که خواسته بود انجام دهد. پولس قصد داشت خودش را ملاقات کند و سپس ببیند که آیا فیلیمون آنچه را که خواسته بود انجام داده است یا خیر.

مقدمه ای بر کتاب عبرانیان

کتاب عبرانیان برای عبرانیان نوشته شده است. یعنی برای یهودیان، قوم خدا نوشته شده است. خدا با آنها پیمان بست و به آنها شریعت، کشیشی و خیمه را داد. عبرانیان در مورد اینها و عهد عتیق بسیار صحبت می کنند. کتاب عبرانیان پیام مهمی برای یهودیان دارد - به عیسی فکر کنید! با صحبت در مورد عظمت عیسی شروع می شود. سپس نشان می دهد که چگونه عیسی بزرگتر از فرشتگان است که شریعت موسی را تحویل دادند. درست است که عیسی از فرشتگان پایین تر شده بود، اما اگر می خواست به رفیع گناهان انسان کمک کند، باید چنین می شد.

عیسی بر اساس شریعت موسی کاهن اعظم بهتری نسبت به کاهن اعظم بود. او به دستور ملک صادق که کاهنی است که به طور خاص توسط خدا انتخاب شده است، یک کاهن بود. عبرانیان دلایل زیادی ارائه می دهند که چرا کشیشی عیسی بهتر از کهانت تحت شریعت است. گناهان را پاک کرد، در حالی که خون حیوانات تحت شریعت نمی توانست. شریعت سایه ای از چیزهای آینده بود، در حالی که عیسی واقعیت بود. عبرانیان باید چشمان خود را به عیسی دوخته بودند. آنها باید شریعت را ترک می کردند و با عیسی می ماندند. به این ترتیب خدا می تواند برکات کار عیسی و ملکوت خدا را به ارمغان بیاورد.

روز ۱۷۴: عبرانیان ۲ و ۱۳

عبرانیان فصل 2 درباره کلام فرشتگان به ما می گوید. خدا به آنها وظیفه داد که شریعت موسی را به عبرانیان بدهند (اعمال رسولان فصل 7 آیه 53). این قانون برای مردم الزام آور بود. با این حال، خدا پسرش را فرستاد تا نجات را آموزش دهد و پیام خود را از طریق معجزاتی که عیسی انجام داد، اثبات کرد. با توجه به اینکه عیسی بزرگتر از فرشتگان است، پس پیام او باید حتی بیشتر از شریعت موسی شنیده شود. عیسی از فرشتگان پایین تر شد. او باید از فرشتگان و انسان پایین تر باشد تا گناهان انسان ها را برآورد. یک فرشته نمی توانست این کار را انجام دهد. انسان هایی که عیسی به آنها کمک می کند، از خانواده روحانی او هستند.

عبرانیان فصل 13 حاوی پیام پایانی کتاب عبرانیان است. با صحبت در مورد اینکه عیسی چقدر بهتر از شریعت موسی است، برخی از رفتارهای مسیحی را که باید داشته باشند به عبرانیان می گوید. آنها باید یکدیگر را به عنوان خانواده دوست داشته باشند. آنها باید از فساد جنسی و عشق به پول اجتناب کنند. آنها باید راضی باشند و به خدا اعتماد کنند تا با آنها باشد. آنها باید از رهبران مسیحی خود پیروی کنند و حتی باید آماده باشند که به خاطر عیسی شرمند شوند. این کتاب با درخواست از خدا به پایان می رسد تا از طریق عیسی آنها را برکت دهد.

اکنون خلاصه ای از کتاب های یعقوب و اول پطرس در ادامه آمده است که هر دو به طور کامل در قسمت A از خواندن کتاب مقدس برای خوانندگان جدید خوانده شده اند.

جیمز نسخه یونانی نام "یعقوب" است. این نامه به دوازده قبیله پراکنده، یعنی قوم اسرائیل نوشته شده است. برخلاف عبرانیان، این توضیحی از شریعت موسی نیست. جیمز کتابی بسیار کاربردی است که نکات عملی روشنی را بیان می کند. ایمانداران باید در برابر آزمایش ها استقامت کنند تا برکت زندگی را دریافت کنند. ایمانداران نباید فقط در گوش دادن خوب باشند و ادعا کنند که ایمان دارند. مذهب آنها هیچ معنایی ندارد مگر اینکه آن را عملی کنند. این شامل کنترل زبان، پرهیز از چیزهای دنیا و مراقبت از بیهوشی ها و یتیمان است. نشان دادن طرفداری به ویژه برای ثروتمندان آسان است، اما طرفداری در این نامه گناه نامیده می شود.

مرکز نامه دو نوع حکمت را توصیف می کند. خرد دنیا وجود دارد که مغرور و خودخواه است. و حکمتی از جانب خدا وجود دارد که فروتن و مطیع و همه چیز خوب است. هنگامی که در میان آنها نزاع وجود داشت، این حکمت دنیوی است که بر آن غلبه می کند. در عوض آنها باید خود را تسلیم خدا و راه های او کنند. این نامه در پایان به موضوع آزمایش ها و رنج باز می گردد. آنها باید در رنج خود صبور باشند زیرا ایمانداران برای استقامت در این شرایط پاداش می گیرند. وقتی در این مشکلات قرار می گیرند باید دعا کنند. خدا روشن می کند که به این دعاها گوش می دهد، زیرا او گفت که دعای یک مرد عادل قدرتمند و مؤثر است.

مقدمه ای بر کتاب اول پطرس

پطرس رسول در اولین نامه خود نوشت که مسیحیان ممکن است برای ایمانشان رنج بکشند. او نامه نوشت تا آنها را تسلی دهد و مزایای رنج وفادارانه را توضیح دهد. رنج و رنج ثابت می کند که ایمان ایمانداران واقعی است. این ایمان مهمتر از ارزشمندترین چیزی است که جهان دارد - طلا. مهمتر است زیرا وقتی عیسی ظاهر می شود منجر به ستایش، جلال و احترام برای ایماندار می شود و منجر به نجات آنها می شود. رنج کشیدن برای مسیح به جلال منجر می شود. این دو چیز در بسیاری از جاها به هم مرتبط هستند. خدا ایمانداران را آزمایش می کند تا صحت آنها را بررسی کند.

ایمان مؤمنان آنها را از اطرافیان متمایز می کند. آنها از کلام خدا متولد شده اند. آنها مانند افراد مختلف هستند. آنها در کشوری که در آن زندگی می کنند مانند خارجی ها هستند. آنها دیدگاه ها و رفتارهای متفاوتی نسبت به مردم جهان اطرافشان دارند. آنها قوم مقدس ویژه برگزیده خدا هستند. آنها پس از اندکی رنج کشیدن مورد رحمت قرار خواهند گرفت. بنابراین آنها باید در ایمان خود قوی و محکم بمانند.

مقدمه ای بر کتاب دوم پطرس

اول پطرس مشکل رنج کشیدن برای ایمان را توصیف کرد. اکنون پطرس علاوه بر ایمان به دوم پطرس به نیاز به خداپرستی می پردازد. مردم خدانشناس از نابودی که بر جهان خواهد آمد نجات خواهند یافت. پطرس چیزهای خاصی را که باید به ایمان اضافه شود توصیف می کند - خوبی، دانش، خویشتنداری، استقامت، خداپرستی، محبت متقابل و عشق. مردم باید تمام تلاش خود را برای توسعه این ویژگی ها انجام دهند.

یکی از خطرات برای ایمان واقعی، معلمان دروغین هستند. فصل 2 نمونه هایی از گذشته پیامبران دروغین را ارائه می دهد و نشان می دهد که چگونه خدا برای مجازات آنها مداخله کرد. فصل 3 در مورد مجازات هایی که در آینده خواهد آمد هشدار می دهد. ایمانداران باید مطمئن شوند که زندگی خدایسندانه دارند تا با شریران مجازات نشوند. پطرس توضیح می دهد که آموزش واقعی چیست، یعنی کتاب مقدس. خود پطرس وقتی با عیسی روی کوه بود صدای خدا را شنیده بود. ایمانداران باید از این چیزها پیروی کنند تا برای بازگشت عیسی آماده باشند.

روز 175: 2 پطرس 2 و 3

دوم پطرس 2 به مشکل معلمان دروغین می پردازد. این افراد حریص پول و قدرت هستند. آنها آزادی را آموزش می دهند، حتی زمانی که برخلاف توصیه های کتاب مقدس باشد. بسیاری از مردم آنها را دنبال می کنند. آنچه واضح است این است که خدا این معلمان دروغین را مجازات خواهد کرد. این فصل 4 نمونه از چنین افرادی را ارائه می دهد. در هر مورد، آنها

مجازات‌های غیرعادی را متحمل شدند که نشان دهنده نارضایتی خاص خدا بود. در هر مورد، خدا صالحان را نجات داد. این نشان می‌دهد که خدا می‌داند چگونه شریکان را مجازات کند و پرهیزکاران را در روز داوری نجات دهد.

شریکان باور ندارند که داوری در راه است. دوم پطرس 3 کسانی را توصیف می‌کند که خدا را مسخره می‌کنند و می‌گویند که در طول زمان تغییری رخ نداده است و خدا در آینده عمل نخواهد کرد. پطرس با یادآوری طوفان در زمان نوح به آنها پاسخ می‌دهد. ناگهان و به طور غیرمنتظره ای آمد. به همین ترتیب جهان از قضاوت آینده رنج خواهد برد. پطرس همچنین دیدگاه خدا از زمان را به ما می‌گوید. حتی 1000 سال برای خدا زمان کوتاهی است. زمان طولانی فرضی برای خدا طولانی نیست. عیسی مثل یک دزد خواهد آمد. تنها راه معقول برای زندگی این است که همیشه آماده باشید. کتاب با یادآوری نهایی برای پیروی از کتاب مقدس به پایان می‌رسد، حتی اگر برخی از آموزه‌ها سخت به نظر می‌رسند. آنها نباید از موقعیت فیض خود بیفتند.

مقدمه ای بر کتاب اول یوحنا

نامه اول یوحنا به این سوال می‌پردازد که چه کسی با خدا معاشرت می‌کند. پیام ساده و در عین حال بسیار عمیق است. پیام ساده و واضح است اما پیام عمیق‌تر به راحتی قابل سوء تفاهم است. مشارکت با خدا به خاطر عیسی مسیح است. به این دلیل نیست که گناهی نداریم، چون همه گناه کرده‌اند بجز عیسی. به این دلیل است که گناه در عیسی حذف می‌شود. مشارکت با خدا زمانی اتفاق می‌افتد که مانند عیسی راه برویم و رفتار کنیم. ما با خدا معاشرت نداریم زیرا ادعا می‌کنیم که هستیم. رفتار ما تصمیم می‌گیرد که آیا با خدا هستیم یا نه. ما باید مانند خدا عشق بورزیم. ما باید به برادر نیازمند خود کمک کنیم و عشق ما باید به صورت عملی نشان داده شود. اگر این کار را انجام دهیم، به یک معنا خدا در ما زندگی می‌کند. ما همچنین باید به عیسی مسیح ایمان داشته باشیم و دستورات را نگه داریم.

خطرات زیادی وجود دارد که می‌تواند مانع مشارکت ما با خدا شود. اگر از برادرمان متنفر باشیم، با خدا معاشرت نداریم. اگر دنیا و خواسته‌های آن را دوست داشته باشیم، پس با خدا معاشرت نداریم. اگر انکار کنیم که عیسی مسیح است و انکار کنیم که او در جسم آمده است، پس با خدا معاشرت نداریم. اگر به گناه ادامه دهیم، با خدا معاشرت نخواهیم کرد. هدف نامه اول یوحنا این است که ایمانداران با خدا معاشرت کنند و در مشارکت باقی بمانند. و اگر مؤمنان در این حالت باشند، شادی آنها کامل است.

روز 176: 1 یوحنا 4 و 5

اول یوحنا 4 با هشدار به ایمانداران شروع می‌شود که روح یا تعالیم پیامبران را بررسی کنند تا ببینند آیا آنها درست هستند یا نادرست. آنها ممکن است ادعا کنند که عیسی در جسم نیامده است. یعنی ممکن است ادعا کنند که عیسی مانند سایر انسان‌ها گوشت انسان نداشت. بسیاری هستند که ادعا می‌کنند عیسی مسیح چیزی بیش از انسان است. این ادعاها را نباید باور کرد. سپس یحیی به آموزش درباره عشق ادامه داد. خدا محبت است و همینطور کسانی که خداشناس هستند. اگر دیگران را دوست داشته باشیم، مردم می‌توانند ببینند که خدا در ما کار می‌کند. اما اگر از دیگران متنفر باشیم، خداشناس نیستیم.

اول یوحنا 5 در مورد کسانی که فرزندان خدا هستند صحبت می‌کند. این کسانی هستند که به عیسی ایمان دارند و از دستورات خدا اطاعت می‌کنند. تعریف عشق به خدا شامل نگه داشتن دستورات است. این بدان معنی است که خدا عشق را چیزی بیش از یک احساس می‌بیند. این تصمیمی است که از خدا اطاعت کنیم. عیسی این کار را کرد. او با تعمیم با آب آمد و سپس خودش را در اطاعت از خدا داد. خدا با برخیزتن او از مردگان و دادن روح خود به او، حقیقت عیسی را شهادت داد. کسی که شهادت خدا از عیسی را باور ندارد، خدا را دروغگو می‌داند. این بدان معناست که هیچ موضع خنثی وجود ندارد که بدانیم آیا کسی به خدا اعتقاد دارد یا نه. هر که ایمان نمی‌آورد نشان می‌دهد که معتقد است خدا دروغگو است. اما باید ایمان داشته باشیم، باید برادرمان را دوست داشته باشیم و از گناه دوری کنیم. به این ترتیب ما فرزندان خدا هستیم.

روز 177: آشنایی با کتاب دوم یوحنا

۲ یحیی در ایمان به خواهر و فرزندانش نوشته شده است. یحیی نکات خاصی را از نامه اول یحیی انتخاب کرد تا به او ارائه دهد. او باید خدا را با نگه داشتن دستورات و با دوست داشتن یکدیگر دوست داشته باشد. و هشدار وجود دارد که در نامه اول نیز داده شده است. او باید مراقب کسانی باشد که تعلیم می‌دهند که عیسی در جسم نیامده است. اینها افرادی هستند که می‌گویند عیسی انسان نبود. یوحنا نگران این آموزه‌های نادرست و تأثیر آن بر آنها است. یوحنا به او هشدار می‌دهد که با افرادی

که این آموزه های نادرست را دارند معاشرت نکند. اگر او از آنها در خانه خود استقبال کند، در آموزه های نادرست نیز شرکت می کند. به او هشدار داده می شود که از چنین آموزه های دروغین جدا باشد. مانند سایر مسائل حساس، جان مایل است از آنها بازید کند و آنها را رو در رو توضیح دهد. هدف او همان حرف اول است. او می خواهد که او با خدا معاشرت کند و شادی داشته باشد.

روز 177 ادامه: مقدمه ای بر کتاب 3 یوحنا

۳ یوحنا شبیه دوم یوحنا است، اما تفاوت های مهمی دارد. از این نظر مشابه بود که برای فردی نوشته شده بود که در استقبال از برادران و خواهران در خانه اش مهارت داشت. او این کار را انجام داد حتی اگر آنها برای او غریبه بودند. این کار درستی بود. برخلاف 2 جان، او حق داشت کاری را که انجام می داد انجام دهد. تضاد با دوم یوحنا این است که مسئله ای در مورد معاشرت نکردن با افرادی وجود داشت که او باید انجام دهد. یک فرد قوی به نام دیوترفس وجود داشت که حتی با یوحنا رسول از معاشرت جلوگیری می کرد. از سوی دیگر، دمتریوس الگوی خوبی بود.

به طور کلی سه نامه یوحنا در مورد مشارکت است. نامه اول اصول مشارکت را تعیین می کند. نامه دوم نمونه ای از مشارکت بیش از حد و ارائه به کسانی است که نباید مشارکت داشته باشند. نامه سوم نمونه ای از مشارکت است که به اندازه کافی پیش نمی رود و مشارکت به کسانی که باید به آنها ارائه شود ارائه نمی شود. برادران و خواهران باید تعادل مناسبی را برای مشارکت پیدا کنند تا در مشارکت با خدا باقی بمانند.

روز 178: مقدمه ای بر کتاب یهودا

یهودا نسخه ای از نام یونانی یهودا و نام عبری یهودا است. هدف این نامه آماده سازی خوانندگان برای مشکل معلمان دروغین است. این یک مشکل بزرگ برای مسیحیان بود و این مشکل در زمان رسولان بسیار بزرگ بود. هشدار او بازتاب سخنان پطرس در دوم پطرس است. او حتی کلمات دوم پطرس 3 آیه 3 را در یهودا 1 آیه 18 نقل می کند. یهودا از نمونه های مشابهی از معلمان دروغین مانند پطرس و برخی تفاوت ها استفاده می کند. یهودا از خنوخ نقل قول می کند که قبل از طوفان در زمان نوح صحبت می کرد. خدا شریاران را داوری خواهد کرد، درست همانطور که خدا در زمان نوح جهان را داوری کرد. پطرس در دوم پطرس 3 به این داوری اشاره می کند، اگرچه از خنوخ نقل قول نمی کند. این پیام برای ایمانداران روشن است. بسیار مراقب باشید که به چه کسی گوش می دهید و سعی کنید به کسانی که گوش می دهند کمک کنید. ما باید به یاد داشته باشیم که این خدا است که نجات می دهد و او می تواند از سقوط ما در این راه جلوگیری کند. ما می توانیم خدا را برای این کار شکر کنیم.

مقدمه ای بر کتاب مکاشفه

کتاب مکاشفه آخرین کتاب کتاب مقدس است. پیام روشنی دارد. عیسی به زودی می آید. این بدان معناست که او به سرعت خواهد آمد. او به هر بر اساس آنچه انجام داده اند پاداش خواهد داد. برای پرهیزکاران، این دلیلی برای شادی است. برای شریاران دلیلی برای ترس است. اما حتی درستکاران نیز باید مطمئن شوند که آماده هستند. شگفتی های زیادی در مورد وضعیت معنوی جامعه وجود دارد، بنابراین این باید در مورد افراد نیز صادق باشد.

کتاب مکاشفه اطلاعاتی در مورد آینده دور و نقشه خدا با زمین به ما می دهد. مرکز این طرح عیسی است. آینده به ربانی نمادین توصیف شده است، بنابراین مشخص نیست که این رویاها به طور خاص چه زمانی و در مورد چه چیزی هستند. آینده می توانست بلافاصله اتفاق بیفتد اما اینطور نشد. زمان اضافی فرصتی برای دیگران است تا به خدا روی بیاورند و نجات پیدا کنند.

قوم خدا توسط زنی نمایندگی می شوند که در نهایت عروس مسیح است. مردم جهان توسط جانوران نمایندگی می شوند. مردی وجود دارد که نماینده عیسی، داماد است. در نهایت انسان های حیوان مانند از روی زمین برداشته می شوند. در نهایت عادلان با عیسی ازدواج می کنند و با خدا معاشرت می کنند. فصل های پایانی ما را به یاد باغ عدن می اندازد که دوباره برپا شده است اما حتی بهتر از قبل است. کتاب با یادآوری این نکته به پایان می رسد که عیسی به سرعت می آید و همه باید آماده باشند.

روز 178 ادامه: مکاشفه 1

خدا کتاب مکاشفه را به عیسی داد که سپس به ما منتقل شد. این کلام خداست و مردم باید به پیام آن گوش دهند. فصل 1 به ما می گوید که برای هفت کلیسا که قرار بود بخشی از ملکوت خدا باشند، نوشته شده است. این با پیام روشن کتاب شروع می شود - عیسی در راه است و شما باید برای او آماده شوید. سپس یوحنا تصویری نمادین از عیسی را توصیف می کند. این ویژگی های جلال، عدالت و داوری را که عیسی دارد نشان می دهد. این تصویر از عیسی باید همه ایمانداران را وادار کند که برای ملاقات با او آماده شوند. عیسی نمادین کلید مرگ و قبر را نیز داشت، به این معنی که او توانایی بخشیدن به زندگی ابدی به ایمانداران را دارد.

روز 179: مکاشفه 2 و 3

مکاشفه 2 و 3 نامه های خاصی به هفت کلیسا هستند. پیام ها به کلیسای حاوی شگفتی های زیادی است. اولاً، کلیساها همه برای دیدار با عیسی آماده نبودند. حتی یکی از آنها به عنوان "مرده" توصیف شد! ثانیاً، آنچه کلیسا در مورد خود فکر می کرد به ندرت درست بود. کسانی که فکر می کردند ضعیف هستند قوی بودند و کسانی که فکر می کردند قوی هستند ضعیف بودند. ما می توانیم انتظار شگفتی در داوری را داشته باشیم زیرا تفاوت بین نظرات خود ما و عیسی وجود دارد.

چیزی که عیسی به دنبال آن است یک ایمان فعال است. او به دنبال ایمانی است که در آزمون رنج مقاومت کند و ایمانی که عشق مسیحی را تولید کند. این در برخی از کلیساها یافت شد اما نه در همه. آنچه عیسی در بسیاری از کلیساها می دید، خطرانی از دنیگرایی بود. او کلیساها را بیش از حد نگران ثروت و لذت های این دنیا می دید. بخشی از این مشکل توسط معلمان دروغین ایجاد می شد که فساد جنسی و سازش با جهان را تشویق می کردند. کلیساها باید بر این مشکلات غلبه کنند تا بخواهند با زندگی ابدی در ملکوت خدا پاداش بگیرند.

روز 180: مکاشفه 4 و 5

مکاشفه 4 و 5 حاوی روایی از خدا است. پس از پیام ها به کلیسا، یحیی به آسمان دعوت می شود. این به معنای واقعی کلمه نیست زیرا به ما گفته می شود که یوحنا "در روح" است. او تختی را دید که کسی روی آن نشسته بود. این بازنمایی خدا بود. در اطراف او چهار موجود زنده و 24 پیر بودند. بزرگان خدا را پرستش می کردند. این کلمات ما را به خلقت اولیه و دلیل آفریدن خدا برمی گرداند. خدا می خواهد با انسان زندگی کند، همانطور که در باغ عدن زندگی کرد. اما خدا نمی تواند با افراد شریر زندگی کند، این همان چیزی است که برای آدم اتفاق افتاد. برای اینکه خدا با انسان زندگی کند، خدا باید شرارت را از بین ببرد، چیزی که ما در مکاشفه می آموزیم.

مرکز برنامه خدا عیسی است. او بره ای است که در برابر تخت خدا ظاهر می شود. کار عیسی ایمانداران را قادر می سازد تا وارد ملکوت خدا شوند. همچنین مهرها را باز کرد که رویدادهایی هستند که ملکوت خدا را به ارمغان می آورند. بیشتر مکاشفه در مورد آنچه در این هفت مهر است. پادشاهی بلافاصله نمی آید. یک سری مشکلات وجود دارد که ابتدا روی زمین رخ می دهد. اینها در هفت مهر فصل 6، هفت شیپور فصل 8 و 9 و هفت کاسه فصل 14 شرح داده شده است. مشکلات به تدریج بدتر می شوند.

خدا می توانست ملکوت خدا را فوراً فرا برساند. اما اگر این کار را می کرد، فرصتی برای شریران وجود نداشت که توبه کنند و نجات یابند. خدا همیشه با دادن فرصت به مردم برای توبه کار می کند. اغلب این امر مستلزم شرایط در دسر است تا مردم را به فکر انداختن و توبه وادار کند. خدا توبه می خواهد زیرا از مرگ شریران لذت نمی برد. بنابراین همه خوانندگان کتاب مقدس باید مطمئن شوند که برای بازگشت عیسی به زمین آماده هستند. او خواهد آمد چه آنها آماده باشند یا نه.

مروری بر 6 ماه گام دوم در خواندن کتاب مقدس

شما یک سفر 6 ماهه را از طریق کتاب مقدس به پایان رسانده اید. شما تمام یا بخشی از هر کتاب کتاب مقدس را خوانده اید. 66 کتاب وجود دارد و شما اکنون 22 کتاب را به طور کامل خوانده اید. شما ۴۶ درصد کتاب مقدس را خوانده اید. این سفر تاریخی و زمانی بوده است. شما اساساً داستان فرزندان ابراهیم را تا عیسی و فراتر از آن دنبال کرده اید. کتاب مقدس اساساً داستانی از خدا و رابطه او با قومش است. خدا در تمام مدت با قومش کار کرده است، به این امید که دوست داشته شود و از او اطاعت شود. اما انسان برای ایمان به خدا تلاش کرده است و معمولاً کار خود را انجام داده است. آدم از ابتدا الگو را تعیین کرد.

اما کتاب مقدس فقط در مورد شکست انسان نیست. این در مورد نجات انسان است. خدا این کار را کرد زیرا برنامه ای برای نجات داشت. او انسان و خلقت را فقط برای نابودی آن خلق نکرد. ابراهیم و داوود وقتی خدا به آنها وعده داد، نگاهی اجمالی به این نقشه دیدند. پیامبران جزئیات بیشتری از این طرح را دیدند اما تلاش کردند تا تمام جزئیات را کنار هم قرار دهند. سپس خدا عیسی را آشکار کرد، مرکز نقشه او و وسیله نجات بشریت. اکنون برنامه خدا با عیسی روشن است. ما نجات دهنده ای داریم که می تواند گناهان ما را پاک کند. ما یک شبان داریم که می توانیم از او پیروی کنیم. ما امیدی داریم که می توانیم مشتاقانه منتظر آن باشیم.

اما نجات برای قوم خدا تضمین نمی شود مگر اینکه تا آخر صادقانه زندگی کنند. زندگی چالش های زیادی را ایجاد می کند که ایمان ما را آزمایش می کند. ما به آسایش کتاب مقدس نیاز داریم تا در مشکلاتی ما را ادامه دهد. ما به راهنمایی کتاب مقدس نیاز داریم تا ما را در مسیر درست نگه دارد. ما به تشویق کتاب مقدس نیاز داریم تا ما را از طریق شکست های خود و دیگران ببینیم. به همین دلیل است که ما باید مدام توصیه های کتاب مقدس را به خود یادآوری کنیم. ما باید با حکمت آن رشد کنیم تا بیشتر شبیه عیسی شویم. به همین دلیل است که ما باید هر روز کتاب مقدس را بخوانیم و در مورد آن مدیتیشن کنیم.

در مراحل دوم خواندن کتاب مقدس، شما در مورد کل داستان کتاب مقدس یاد گرفته اید و از هر کتابی بازدید کرده اید. حالا آماده هستید که به بسیاری از خوانندگان روزانه کتاب مقدس بپیوندد که سالی یک بار کتاب مقدس را می خوانند. آنها از یک برنامه خواندن کتاب مقدس به نام "همدم کتاب مقدس" استفاده می کنند. این اجازه می دهد تا هر سال کل کتاب مقدس را بخواند. با خواندن عهد جدید دو بار در سال، این اجازه می دهد تا هر روز فصلی از عهد جدید وجود داشته باشد. این بر اساس این دلیل است که مسیحیان باید هر روز درباره مسیح و مسیحیان بخوانند.

هزاران نفر هستند که این برنامه مطالعه روزانه را دنبال می کنند. آنها از آن برای ساختار خواندن سیستماتیک خود از کل کتاب مقدس هر سال استفاده می کنند. آنها از آن به عنوان پایه ای برای خواندن با هم استفاده می کنند.

مهم است که یک برنامه خواندن ساختاریافته را دنبال کنیم تا فقط قسمت هایی را که دوست داریم نخوانیم. کل کتاب مقدس برای خواندن و یادگیری ما حفظ شده است. پیروی از همراه کتاب مقدس به شما در انجام این کار کمک می کند. خواندن کتاب مقدس و فکر کردن در مورد پیام آن روشی از زندگی است که به ما کمک می کند تا با خدا درست باشیم. ما باید با فروتنی به صدای خدا گوش دهیم و از آن یاد بگیریم تا حکمت را برای زندگی به دست آوریم. ما شما را با چند کلمه ترک می کنیم که پدرم هنگام شروع سفر معنوی خود برای من انتخاب کرد. ما می توانیم با ادامه خواندن و یادگیری کلام خدا این توصیه را دنبال کنیم:

"به یک مرد خردمند آموزش دهید و او باز هم عاقل تر خواهد بود. به یک مرد عادل بیاموزید و او به یادگیری او می افزاید."
امثال 9:9